

## در خصوص تاریخچه مسئله صلح نامیهون

شاید بگویند اکنون وقت تاریخ نویسی نیست. آری، امر در مورد مسئله‌ای بین گذشته و حال ارتباط نامستنی و بلاواسطه و عملی موجود نباشد، آنگاه می‌توان چنین ادعائی را جایز دانست. ولی مسئله صلح نامیهون، این صلح ماوراءشاق، آنچنان مسئله روزی است که برای روشن ساختنش باید مکت نمود. بدینجهت است که من تزه‌ای مربوط به این مسئله را که روز ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه‌ای مرکب از تقریباً ۶۰ نفر از برجسته‌ترین کارکنان پطروگرادی حزبین قرائت نموده‌ام، بچاپ میرسانم.

اینک تزه‌ای مزبور:

۸ ژانویه سال ۱۹۱۸

## قره‌های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق آمیز (۱۹۱۸)

۱. وضع انقلاب روس در لحظه فعلی چنانست که تقریباً تمام کارگران و اکثریت عظیم دهقانان بیشک جانبدار حکومت شوروی و انقلاب سوسیالیستی آغاز شده از طرف آنهاست. تا این حدود موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه تأمین است.

۲. در عین حال جنگ داخلی، که مواد مقاومت سبانه طبقات توانگر است که با حسن وجهی در یافته اند نیروی نهائی و نهائی در راه حفظ مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید در پیش دارند، هنوز به عالی ترین نقطه خود نرسیده است. پیروزی حکومت شوروی در این جنگ تأمین است و ای تا وقتی مقاومت بورژوازی در هم شکسته شود، ناگزیر باز هم زمانی چند خواهد گذشت، ناگزیر باید به میزان زیاد نیروی خود را در تراکم ساخت و ناگزیر دوره معینی از فرو پاشیدگی شدید و آشفتگی در پیش خواهد بود که ناشی از هر نوع جنگی و بویژه جنگ داخلی است.

۳. از این گذشته مقاومت مزبور با شکلهای کمتر اکتیف و غیر جنگی خود یعنی کارشکنی، رشوه به ولگردان، رشوه به عمال بورژوازی که در صفوف سوسیالیست ها رخنه می یابند تا کار آنان را ناه گردانند، و غیره - مقاومتی چندان سرسخت در آمده و برای کوفتن شکلهای تا این درجه متنوع آنچه استعدادی از خود نشان داده است که مبارزه با آن ناگزیر باز هم زمانی چند بدول خواهد انجامید و مشکل بنظر میرسد که صور عمده آن زودتر از چند ماه دیگر پایان رسد و بدون غلبه فزونی بر این مقاومت پاسیف و مستور بورژوازی و هوادارانش موفقیت انقلاب سوسیالیستی محالست.

۴. سرانجام، معضلات سازمانی مربوط به اصلاحات سوسیالیستی در روسیه آنچه آنچنان عظیم و دشوارست که برای حل آنها نیز - با این وفور خرد بورژواهایی که رفیقان نیمه راه پرواتاریای سوسیالیستی هستند و با بالا نودن سطح فرهنگ پرواتاریا - زمانی نسبتاً کمند لازم است.

۵. رویه گرفته از تمام این کیفیات، بطور کاملاً صریحی این نتیجه بدست می آید که برای موفقیت سوسیالیسم در روسیه، مدت معینی که کمتر از چند ماه نباشد، لازمست که طی آن مدت حکومت سوسیالیستی باید کاملاً دستش باز باشد تا بتواند بر بورژوازی، ابتدا در کشور خویش، پیروز گردد و کار سازمانی توده‌ای وسیع و عمیقی را رو براه کند.

۶. باید اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی در روسیه مبنای هرگونه عدل تعیین وظائف بین المللی حکومت شوروی ما باشد. زیرا موفقیت بین المللی در چهارمین سال جنگ چنان است که لحظه احتمالی انفجار انقلاب و سرنگونی فلان یا بهمان دولت امپریالیستی اروپا (و منجمله آلمان) را محاسبه ناپذیر میسازد. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا باید فرا رسد و فرا نیز خواهد رسید. تمام امید واری های ما در مورد پیروزی نهائی سوسیالیسم مستقی بر این اطمینان است که بر این پیش بینی عینی است. فعالیت نیروی ما، شومانی، ترتیب امر اشوب خصوصاً باید

تشدید و گسترش یابد. ولی اشتباه بود امر بنای تاکتیک حکومت سوسیالیستی روسیه بر پایه تلاشهایی برای تعیین این نکته گذارده میشد که آیا در شش ماه آینده (یا در مدت کوتاه دیگری نظیر آن) انقلاب سوسیالیستی اروپا و بخصوص آلمان فرا خواهد رسید یا نه. از آنجا که تعیین این نکته بهیچوجه مبسر نیست، لذا کلیه این قبیل تلاشها، از نظر عینی حکم یک قمار چشم بسته را پیدا خواهد کرد.

۷. مذاکرات صلح پرست - اینتوفسک، در لحظه کنونی یعنی مقارن با ۷ ژانویه ۱۹۱۸، کاملاً روشن ساخته است که در دولت آلمان (که سایر دول اتحاد چهارگانه را در زیر لگام دارد) بدون شک حزب نظامی فائق آمده و هم اکنون در ماهیت امر روسیه در برابر اتمام حجت این حزب قرار گرفته است (و هر روز باید و ضروری است که ارائه رسمی این اتمام حجت را منتظر باشیم). این اتمام حجت بدینتراراست: با ادامه جنگ و با صلح الحاقی آمیز یعنی صلح با این شرط که ما تمام اراضی تحت اشغال خود را مسترد داریم و آلمانها تمام اراضی تحت اشغال خود را حفظ کنند و غرامتی هم (ظاهراً در اندازه پرداخت مخارج نگهداری اسیران جنگی) به میزان تقریباً ۳ میلیارد روبل، که با تسلط در عرض چند سال پرداخت شود، با تحمیل نمایند.

۸. در برابر حکومت سوسیالیستی روسیه مسئله‌ای قرار دارد که حل تعویق ناپذیری را ایجاب میسازد و آن اینکه آیا صلح الحاقی آمیز مزبور را اکنون بپذیرد یا اینکه فوراً به جنگ انقلابی بپردازد. فی الواقع اینجا هیچ راه حل وسطی ممکن نیست. هیچ تشدید آن دیگری ممکن نیست، زیرا ما تا کنون برای ابطال مصنوعی مذاکرات هر چه ممکن بوده و نبوده انجام داده ایم.

۹. هنگام بررسی دلائلی که بنفع جنگ بیدرنگ انقلابی آورده میشود ما قبل از همه باین دلیل بر میخوریم که صلح جداگانه در حال حاضر، بطور ایزکتیف، سازش با امپریالیست های آلمان، بستن دست امپریالیستی و غیره خواهد بود و بالنتیجه چنین صلحی بنگاه کسستن کامل با اصول اساسی انترناسیونالیسم پرواتاری است. تا درستی این دلیل بر همه کس عیان است، کارگران که در اعتصاب پاخت می کنند و شرایطی برای تجدید کار تن در میسازند که بزبان آنها و بصره سرمایه داران است، به سوسیالیسم خیانت نمی ورزند به سوسیالیسم فقط کسانی خیانت می ورزند که شرایط را که بحال بخشی از کارگران سوئمنند است با شرایطی که بحال سرمایه داران سوئمنند است، مبادله مینمایند، فقط چنین سازشهایی از لحاظ اصولی جایز نیست.

کسی که جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگ تدافعی و عادلانه میخواند ولی خر عمل از طرق امپریالیست های انگلیس و فرانسه پشتیبانی میشود و قرارداد های سری با آنان را از مردم پنهان میدارد، به سوسیالیسم خیانت میکند. ولی کسی که چیزی از مردم پنهان نمیکند و هیچگونه قرارداد سری با امپریالیستها نمی بندد و فقط در لحظه معینی، که برای ادامه جنگ نیرو ندارد، شرایطی را در اوضاع می نماید که بصره ملت ضعیف نبوده بلکه بصره يك گروه امپریالیست ها است. مرتکب کوچکترین خیانتی به سوسیالیسم نمی گردد.

۱۰. دلیل دیگری که بفتح جنگ بیلتونگ آورده میشود جایی از اینستکه ما با انعقاد صلح از نظر عینی به عمال امپریالیسم آلمان مبدل میشویم، زیرا هم امکان میدهم سپاهیان را از جنبه ما فارغ سازد و هم میلیونها آسیر در اختیارش میگذاریم و غیره و وی ناخوستی این دلیل نیز برهه کس عیان است زیرا در لحظه حاضر جنگ انقلابی از نظر عینی، ما را بعامل امپریالیسم انگلیس و فرانسه بدل میسازد و نیروهای فرعی برای نیل به هدف در اختیارش میگذارد انگلیسها به کرینکو سرفرمانده ارتش ما پی برده پیشنهاد میگردند در صورت ادامه جنگ، در مقابل هر سرباز ما مابعدانه ضرر و زیان بدهند هر آینه ما یک کیک هم از انگلیسها و فرانسویها بگیریم بنز با بخود مشغول داشتن بخشی از ارتش آلمان، از نظر عینی به آنها کمک کرده‌ام.

از این لحاظ ما در هیچیک از دو مورد نمیتوانیم تماماً از فید این با آن ارتباط امپریالیستی برهه - وانگهی واضح است که بشون سرنگون کردن امپریالیسم جهانی، نمیشود تماماً از فید این ارتباط خلاصی یافت. نتیجه صحیحی که از اینها بدست می آید اینستکه از هنگام پیروزی حکومت سوسیالیستی در یکی از کشورهای باید مسائل را نه از نقطه نظر ارجحیت این یا آن امپریالیسم بلکه منحصراً از نقطه نظر تأمین بهترین شرایط برای نمو و تحکیم انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز گردیده است، حل نمود. بدیگر سخن: تکلیف ما اکنون باید مستلزم بر این اصل باشد که کمک یکدایمیک از دو امپریالیسم در حال حاضر باصرفه‌تر است بلکه باید مستلزم بر این اصل باشد که از چه راهی صحیح‌تر و مطمئنتر میتوان امکان این امر را تأمین نمود که انقلاب سوسیالیستی تحکیم یابد. لافل: زمینی که کشورهای دیگر بدان به پیوندند در یک کشور پدیدار شود.

۱۱. میگویند محامیان آلمانی جنگ از گروه سوسیال دموکراتها، اکنون شکست طاق شده‌اند و از - خواهش دارند به امپریالیسم آلمان کفشت کنند. وی - شکست طاق را فقط در مورد موزوآری امپریالیستی خودی ادعا نموده ام. پیروزی در امپریالیسم غیر خودی را که از راه اتحاد صوری با راهی در امپریالیسم سوسیال بدست آمد همیشه بهمانه اساسی که از لحاظ اصولی غیر جابر و بطور کلی بهبود یافته است رد کرده‌ام.

لذا این دلیل فقط شق دیگر دلیل قبلی است هر آینه سوسیال دموکراتهای حزب آلمان بنا پیشنهاد میگردند صلح جداگانه را برای مدت معینی بتعمیق اندازهیم و برآمد انقلابی را در آلمان در این مدت تصویب میگردند. نگاه میکنم بود مسئله برای ما صورت دیگری پیدا کند ولی جیب های آلمان نه فقط چنین چیزی را نمیگویند بلکه بالعکس رسماً اظهار میدارند: تا جائیکه میتواند ایستادی کنید، ولی مسئله را بمقتضای او صاع و احوال انقلاب سوسیالیستی روس حل کنید، زیرا در مورد انقلاب آلمان هیچ حیرت منشی نمیتوان وعده داد.

۱۲ میگویند ما ضمن یک سلسله از اظهارات حریف آشکارا جنگ انقلابی را وعده داده‌ایم و انعقاد صلح جداگانه، حیانت گفته خوبش خواهد بود.

این مذاکره است، ما میگوییم که برای حکومت سوسیالیستی در عصر امپریالیسم شدت و اجراءه جنگ انقلابی امری ضروریست. \* ما این را در دهه ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰ با سوسیالیسم مجرد، با تئوری من کامل دفاع از منهن در عصر امپریالیسم و بالاخره با غرائز بخشی از سربازان که فقط در فکرچنان خود بودند، مبارزه کرده باشیم، ولی ما متعهد نشده‌ایم که جنگ انقلابی را بشود در نظر گرفتن اینکه اقدام به آن در فلان یا بهمان لحظه تا چه اندازه امکان پذیر است. شروع مذاکره.

ما اکنون هم بدون شك باید در تدوین جنگ انقلابی دست ما این وعده خود را انهدم می‌دهیم. جفاخته نمود، وعده عیان در که اجرای فوری آن ها ممکن بوده است بطور کلی انجام داده ایم: فرار داد های سری را فسخ کرده‌ایم، کلمه مله، پستها، تاج عادلانه نموده‌ایم، مذاکرات صلح را با نواع و اقسام و چندین بار بتعمیق انداخته‌ایم تا بهلتهای دیگر وقت پیوستن بدهیم.

ولی اینکه آیا میتوان هم اکنون، پیدنگ به جنگ انقلابی پرداخت، مسئله ایست که آنرا باید با در نظر گرفتن شرایط صرفاً مادی قابل اجرا بودن این امر و منافع انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز شده است، حل نمود.

۱۳. با جمع بندی ارزیابی کلیه دلایلی که بفتح جنگ بیلتونگ انقلابی آورده میشود، باید باین نتیجه رسید که چنین سیاستی ممکن است یا نیاز انسان بداشتن شوق نسبت به زیبایی و چیزهای نظر فریب ویر فروغ وفق دهد، ولی بهیچوجه تناسب ایزکتیوت نیروهای طبقاتی و عوامل مادی را در لحظه جاری انقلاب آغاز شد سوسیالیستی بحساب نمی آورد.

۱۴. شك نیست که ارتش ما در لحظه فعلی و در همت های نزدیک (و احتمالاً هم در ماههای نزدیک) مطلقاً قادر نیست با احرار موفقیت، تعرض آلمانها را دفع نماید؛ اولاً بعلت نهایت حسنگی و فرسودگی اکثریت سربازان که با خرابی سینه‌ها و صاع خواربار و بی ترتیبی امر تمویض سربازان خسته و غیره همراهست؛ ثانیاً بعلت از کار افتادگی کامل اسها که توپخانه - را به نابودی حتمی محکوم مینماید؛ ثالثاً بعلت عدم امکان میلن دفاع از کواچه‌های رینگا تا رمول که به دشمن مطمئن ترین شانس را میدهد تا بخش باقیمانده ایفلاند (لیتوانی) و سپس استونی را تسخیر کند و بخش بزرگی از سپاهیان ما را از عقب دور بزند و بالاخره پطروگراد را تصرف نماید.

۱۵. وانگهی، در اینصودع نیز هیچ شکی نیست که اکثریت دهقانی ارتش ما در لحظه حاضر بدون شك برای صلح الحاق آمیز نظر خواهد داد به برهه جنگ انقلابی بیلتونگ، زیرا کار تجدید سازمان ارتش بشیوه سوسیالیستی و ریختن واحدهای گارد سرخ در آن و غیره تازه آغاز شده است.

در شرایط دموکراسی نمودن کامل ارتش، جنگیدن بر خلاف اراده اکثریت سربازان در حکم منجراچوئی خواهد بود و برای

\* رجوع شود به جانب چهارم، روسی کانت. این، جلد ۲۶، ص - ۳۶۸ ت

ملی کردن بانکها و صنایع بزرگ در شرایط مبادله طبیعی محصول بین شهر و شرکتهای روستائی مصر و دهقانان کوچک امریست از لحاظ اقتصادی کاملاً ممکن. باین شرط که امکان کار صلح آمیز برای مدت چند ماه تأمین گردد و چنین تجدید سازمانی سوسیالیسم را خواه تر روسیه و خواه در سراسر جهان شکست ناپذیر خواهد ساخت و در عین حال برای ارتش سرخ نیرومند کار آری - دهقان پایگاه اقتصادی استواری بوجود خواهد آورد.

۲۱. جنگ واقعا انقلابی در لحظه فعلی جنگ میتوانست باشد که جمهوری سوسیالیستی باهدف سرنگون ساختن بورژوازی سایر کشورها، با هدفی که بطور روشن مطرح و از طرف ارتش سوسیالیستی کاملاً تصدیق شده باشد، علیه کشورهای بورژوازی بدان دست زدند و حال آنکه در لحظه کنونی بالاتر از ما هنوز نمیتوانیم چنین هدفی را در برابر خون فرار دهیم. ما ممکن بود اکنون از نظر عین مظاهر رهائی لهستان، ایتوانی و کورلاند بچنگیم. ولی هیچ مارکسیستی در صورتیکه با اصول مارکسیسم و باور کلی سوسیالیسم قطع علاقه نگردد میتواند این موضوع را انکار کند که منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. جمهوری سوسیالیستی - هر چه از تنش برمن آمد انجام داد و گمانان انجام میدهد با به حق فنلاند و اوکراین و غیره در تعیین سرنوشت خویش جامه عمل بپوشاند. ولی در صورتیکه او ضاع و احوال مشخصی طوری باشد که موجودیت جمهوری سوسیالیستی در لحظه حاضر - بر اثر تخطی از حق چند ملت (لهستان، ایتوانی و کورلاند) در تعیین سرنوشت خویش در معرض خطر واقع شود، آنگاه بدیهی است که منافع حفظ جمهوری سوسیالیستی بالاتر فرار میگردد.

بدین سبب کسی که میگوید: ما میتوانیم قرارداد صلح سنگین شرم آور و غیره را امضاء نائیم و به لهستان و غیره خیانت ورزیم - متوجه نیست که به انعقاد صلح بشرط رهائی لهستان، فقط امپریالیسم آلمان را پیشرو از پیش برضد انگلستان، برضد بلژیک، سرستان و سایر کشورها تقویت خواهد نمود صلح بشرط رهائی لهستان، ایتوانی - کورلاند از نقطه نظر روسیه صلح همین پرستانه ای خواهد بود ولی بهیچوجه جنبه خود را بعنوان صلح با الحاق طلبان یعنی با امپریالیستهای آلمان، از دست نخواهد داد.

۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸. باین ترزا این دست را هم باید افزود: ۲۲. امتحانات توده‌های در آتریش و آلمان و سپس تشکیل شو. لهائی نمایندگان کارگران در برلین و وین و سرانجام آغاز تصادمات مسلحانه و تصادمات ۱۸-۲۰ ژانویه در خیابانهای برلین - همه اینها ما را به تصدیق این امر وامیدارد که انقلاب در آلمان آغاز شده است.

از این جا این نتیجه بدست می آید که ما نمیتوانیم هنوز برای يك دوره معین، مذاکرات صلح را بتعمیق اندازیم و آنرا طولانی نائیم.

روزنامه نیراوانا، بشماره ۳۴، مورخه ۲۴- (۱۱) فوریه سال ۱۹۱۸ باامضاء:

ايجاد يك ارتش سوسیالیستی کارگری - دهقانی واقعا استوار و از لحاظ امری محکم هم حداقل ماهها وقت لازم است.

۱۶. دهقانان هندوست روسیه فائزند از انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری طبقه کارگر است پشتیبان نمایند ولی قادر نیستند بپدرنگ و در لحظه حاضر بچنگ انقلابی جدی بپردازند. بی اعتدالی به این تناسب عین نیروهای طبقاتی در مورد مسئله مزبور، خطای مهلک خواهد بود.

۱۷. بنابر این موضوع جنگ انقلابی در لحظه حاضر مدیونقرار است:

هر آینه انقلاب آلمان در جریان ۳-۴ ماه آتی در کیرد و بروز گردد، آنگاه ممکن است تاکنیک جنگ پدرنگ انقلابی به نابودی انقلاب سوسیالیست ما منجر نشود.

ولی هر آینه انقلاب آلمان در ماههای نزدیک فرا نرسد. آنگاه جریان حوادث در صورت ادامه جنگ، تا ازیور این خواهد شد که شکستهای کاملاً شدید، روسیه را مانعاد صلح جداگانه سرتاب بی صرفه تری محذور خواهد ساخت و این صلح هم نه از طرف حکومت سوسیالیستی بلکه از طرف بکنوع حکومت دیگری منعقد خواهد شد (مثلاً از طرف بلوک رادای بورژوازی یا چرنوفیها یا چیزی شبیه به آن). زیرا ارتش دهقانی که در ناز جنگ دچار فرسودگی تحمل ناپذیری شده است، پس از نخستین شکستها - شاید هم نه پس از چند ماه بلکه پس از چند هفته - حکومت کارگری سوسیالیستی را سرنگون خواهد کرد.

۱۸. ما چنین وضعی اگر ما، فقط باین حساب که انقلاب آلمان در يك آتی کاملاً نزدیک و کوتاه و چند هفته‌ای شروع خواهد شد یا نه، سرنوشت انقلاب آغاز شده سوسیالیستی روسیه را در معرض بروز و اجتناب فرار دهیم - تاکنیک بکلی غیر جایزی در پیش گرفته ایم. چنین تاکنیکی مانعاجوان خواهد بود، ما حق نداریم ایندور را سبک نکنیم.

۱۹. وانگهی اگر ما صلح جداگانه‌ای منعقد نائیم انقلاب آلمان از لحاظ برانی عینی خود، بهیچوجه مزاجه با دشواری نخواهد شد. شاید دود زهر شویتسیسم موثراً آنرا ضعیف کند. ولی وضع آلمان بینهایت دشوار باقی خواهد ماند، جنگ با انگلستان و امریکا بطول خواهد انجامید و امپریالیسم متجاوز از هر دو طرف بکلی و تا آخرین حد رسوا خواهد شد. سر مشق جمهوری سوسیالیستی شوروی در روسیه سوبه زنده‌ای برای خلق های کلبه کشورها خواهد بود و تأثیر تبلیغاتی و انقلابی کننده چنین سوبه‌ای عقیم خواهد بود. اینجا - نظام بورژوازی و جنگ غاصانه دو دوره بقاگر - جنگی که تا آخرین حد بر ملا شده است - صلح و جمهوری سوسیالیستی شورادا.

۲۰. ما با انعقاد صلح جداگانه، جداگتر میزانی که برای لحظه حاضر ممکن است از شر هر دو گروه متخاصم امپریالیستی خلاص میشویم و از خسومت و جنگ بین آلمان - که بند و بست آنها را برضد ما دشوار میسازد - استعاده مینمائیم و برای دوره معینی دهستان باز میشود تا انقلاب سوسیالیستی را ادامه دهیم و محکم سازیم. تجدید سازمان روسیه بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا و براساس

# میهن سوسیالیستی در خطر است! (۲۰۴)

ضد انقلاب، حاکمان آلمانی در محل ارتکاب جرم تیرباران می شوند.  
میهن سوسیالیستی در خطر است! زنده باد میهن سوسیالیستی!  
زنده باد انقلاب بین المللی سوسیالیستی!

شورای کبیرهای ملی

۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸ بطروگراد

«براد» شماره ۲۲، ۲۲ فوریه سال ۱۹۱۸

ما برای نجات کشور از پا افتاده و زجر کشیده خود از زیر بار مصائب جدید جنگی به بزرگترین فداکاری تن در دادیم و موافقت خود را با اعضاء شرایط صلح (۲۰۵) پیشنهادی آلمانها به آنان اعلام نمودیم. فرستادگان ما عصر روز ۲۰ - (۷) فوریه از رژیمس بصوب سوئیس رهسپار شدند ولی تاکنون جوابی نیامده است. پیداست که دولت آلمان جواب را بتاخیر میاندازد و علناً خواهان صلح نیست. میلتاریسم آلمان با اجرای دستور سرمایه داران کلیه کشورها، میبخواهد کارگران و دهقانان روسیه و اوکرائین را مختنق سازد. زمین ها را بیلاکین، فابریکها و کارخانه ها را به بانکداران و قشر حاکم را به دستگاه سلطنت بازگرداند. ژنرالهای آلمان میخواهند نظم خود را در بطروگراد و کیف برقرار سازند. جمهوری سوسیالیستی شوراهای در معرض بزرگترین خطرات است. نا احظه ای که یولتاریهای آلمان بیاخیزد و پیروز گردد وظیفه مقدس کارگران و دهقانان روسیه اینست که از جمهوری شوراهای در مقابل اردوهای آلمان بورژوازی امپریالیستی، فداکارانه دفاع نمایند. شورای کبیرهای ملی مقرر میدارد: (۱) کلیه نیروها و وسائل کشور تماماً بامر دفاع انقلابی اختصاص داده شود. (۲) تمام شوراهای سازمانهای انقلابی موظفند از هر موضع تا آخرین قطره خون دفاع نمایند. (۳) سازمانهای راه آهن و شوراهایی که با آنها ارتباط دارند موظفند با تمام قوا مانع آن گردند که دشمن از وسائل و خطوط آهن استفاده نماید؛ هنگام عقب نشینی باید راهها را منهدم و آبشیه راه آهن را منهدم ساخت و آتش زد؛ تمام قطارها - واگونها و لکوموتیوها بی رنگ بصوب خاور، بعقب کشور فرستاده شود. (۴) تمام ذخائر غله و بطور کلی خواربار و نیز هر نوع اموال پرارزشی که بیم آن میرود بدمت دشمن افتد، باید بی چون و چرا نابود گردد؛ نظارت بر این امر بعهده شوراهای محلی تحت مسئولیت شخصی صدهای آن محول میشود. (۵) کارگران و دهقانان بطروگراد، کیف و کلیه شهرها و نقاط کوچک و قصبات و دهاتی که در خط جبهه جدید قرار دارند، باید گردانهای برای جفر سنگر تحت رهبری کارشناسان نظامی بسیج نمایند. (۶) تمام افراد قادر بکار ملحق بورژوازی اعم از مرد و زن باید در این گردانها داخل شوند و تحت نظارت افراد قادر سرخ قرارگیرند؛ مقاومت کنندگان - تیرباران شوند. (۷) کلیه نشریاتی که با امر دفاع انقلابی مخالفت میورزند و جانب بورژوازی آلمان را میگیرند و نیز آنها را که میکوشند از هجوم ایلغاریان امپریالیستی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی استفاده نمایند، توقیف می شوند؛ مدیران و کارکنان قادر بکار این نشریات برای سنگر کنی و سایر کارهای دفاع بسیج می گردند. (۸) عمال دشمن، سفته بازان، تالانگران، اوباشان، مبلغین

## عجیب و مدعش

هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب ما در قطعنامه مصوبه ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ خود نسبت بکمیته مرکزی (۲۵۶) ابراز عدم اعتماد نموده و از تبعیت آن تصویبنامه های کمیته مرکزی که با اجراء شرایط قرارداد صلح با اتریش-آلمان ارتباط خواهد داشته - استنکاف ورزیده و در توضیح نامه ضمیمه این قطعنامه هم اظهار داشته است که تصور نمیکند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل رفع باشد.\*

در تمام این موضوع نه تنها هیچ چیز مدعش، بلکه هیچ چیز عجیب هم وجود ندارد. این يك امر كاملاً طبیعی است که رفقائیکه در مسئله صلح جداگانه اختلاف نظر شدید با کمیته مرکزی دارند کمیته مرکزی را شدیداً سوزنش مینمایند و در مورد ناکزیری انشعاب اظهار اطمینان میکنند. همه اینها حق کاملاً مشروع اعضاء حزب و کاملاً واضح است.

ولی يك چیز عجیب و مدعش است. توضیح نامهای به قطعنامه ضمیمه شده است که متن کاملش از اینقرار است:

هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو تصور نمیکند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل رفع باشد. و ضمناً این وظیفه را در برابر خود قرار میدهد که هم خود را مصروف اتحاد تمام عناصر کمونیست - انقلابی پیگیری بنماید که بطوریکسانی هم علیه هواداران انعقاد صلح جداگانه مبارزه میکنند و هم علیه کلیه عناصر معتدل ایورتونیستی حزب. از نظر مصالح انقلاب بین المللی ما صلاح مبینیم به امکان از دست رفتن حکومت شوروی، که اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد. تن در عجم ما کمافی السابق انتشار ایده های انقلاب سوسیالیستی را در کلیه کشورهای دیگر و اجرای قدامی دیکناتوری کارگری و سرکوب بی لمان ضد انقلاب بورژوازی را در روسیه وظیفه اساسی خود میدانیم.

ما اینجا روی آن کلمات تکیه نموده ایم که... عجیب و مدعش است. کته مطلب در این کلمات است.

\* این متن کامل قطعنامه است: هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه پس از بحث و مذاکره در اطراف فعالیت کمیته مرکزی بعلت خط متی سیاسی و ترکیب اعضاء آن، عدم اعتماد خود را نسبت به آن ابراز میدارد و در اولین امکان برای تجدید انتخابات آن اصرار خواهد ورزید. علاوه بر این هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو خود را به تبعیت حتمی از آن تصویبنامه های کمیته مرکزی که با اجرای شرایط قرارداد صلح با اتریش-آلمان ارتباط خواهد داشت، موظف نمیداند. قطعنامه باتفاق آراء تصویب شد.

این کلمات تمام خط مشی نویسندگان قطعنامه را به پانویس مبدل میسازد. این کلمات باوضوح خارق العاده ای ریشه اشتباه آنها را آشکار میسازد.

از نظر مصالح انقلاب بین المللی صلاح است به امکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در داده شود... این عجیب است. زیرا حتی ارتباطی بین صغری و کبری وجود ندارد. از نظر مصالح انقلاب بین المللی صلاح است به شکست جنگی حکومت شوروی تن در داده شود - ممکن است این تن صحیح یا نا صحیح باشد ولی نمیتوان آنها عجیب دانست. این - اولاً.

ثانیاً: حکومت شوروی اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد. این دیگر نه تنها عجیب بلکه تمام معنی مدعش است. واضح است که نویسندگان قطعنامه در بیخ و خم کلاف سر در کسی گیر کرده اند. ناچاریم آنها باز کنیم.

در مورد مسئله اول لابد متذکر نویسندگان اینست که از نظر مصالح انقلاب بین المللی تن در دادن به شکست احتمالی در جنگ، که به از دست رفتن حکومت شوروی یعنی پیروزی بورژوازی در روسیه منجر میگردد، صلاحست. نویسندگان قطعنامه با بیان این فکر بطور غیر مستقیم صحت آنچه را که من در تزه های خود (مورخه ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ که در روزنامه «پراودا» ی ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ شرح شده است) \* گفته ام مشعر بر اینکه نپذیرفتن شرایط صلح پیشنهادی آلمان منجر به شکست روسیه و سرنگون حکومت شوروی خواهد شد، تصدیق میکنند.

پس *La raison finit toujours par avoir raison* حق همیشه بر باطل غلبه من کند! مخالفین، تندروه ی من یعنی مسکوئی ها که تهدید بانشعاب میکنند می بایست - بهمان دلیل که خود آنها علناً رشته سخن را بانشعاب کشانند - ملاحظاتی مشخص خود را نیز تا آخر بیان نمایند. همان ملاحظاتی که افرادیکه با کلی گوئی در باره جنگ انقلابی گردان خود را خلاص میکنند، مسکوت گذاردنش را مرجع میدارند. تمام ماهیت تزه ها و براهین من (اینموضوع را هر شخصی که بخواند با دقت تزه های مورخه ۷ ژانویه ۱۹۱۸ مرا بخواند تصدیق خواهد کرد) عبارت از تذکراتی است در باره لزوم پذیرفتن فوری و آبی صلح ماوراء شاق در عین تدارک جدی و همزمان يك جنگ انقلابی (و نیز بخاطر همین تدارک جدی). کسانی که بکلی گوئی در باره جنگ انقلابی اکتفا میورزیدند، در مورد ماهیت براهین من تماماً مسکوت اختیار کرده اند یا اینکه متوجه آن نشدند و یا نخواسته اند متوجه شوند. اینست که اکنون من باید از صمیم قلب از مخالفین «تندروه ی خود یعنی مسکوئی ها بمناسبت اینکه «توطئه سکوت» در باره ماهیت براهین من را شکستند تشکر کنم. مسکوئی ها اولین کسانی بودند که باین براهین پاسخ دادند.

و اما چگونه بوده است پاسخ آنان؟ این پاسخ حاکی از اعتراف به صحت براهان مشخص من بوده است: مسکوئی ها تصدیق کردند که آری، اگر ما در حال حاضر

به نبرد با آلمانها تن دردهیم. واقعا با شکست مواجه خواهیم شد. آری، شکست واقعا به سقوط حکومت شوروی منجر خواهد گردید.

پاز و پاز هم از صدم قلب از مخالفین دستبروی خود، مسکوئیها، تشکر میکنم که به «توطئه سکوت» در مقابل ماهیت براهین من یعنی همانا در مقابل تذکر مشخص من راجع به شرایط جنگ در صورتیکه ما فوراً به آن تن دردهیم، خاتمه دادند و بدون هراس صحت تذکر مشخص مرا تصدیق نکردند.

وانگهی رد براهین من که مسکوئیها در ماهیت امر مجبور شدند صحت آن را تصدیق کنند از چه قرار است؟ از این قرار که از نظر مصالح انقلاب بین المللی باید به از دست رفتن حکومت شوروی تن در داد.

چرا مصالح انقلاب بین المللی این را ایجاب مینماید؟ اینهاست که مطلب، اینهاست تمام ماهیت استدلال برای کساتیکه بخوانند براهین مرا رد کنند و اتفاقاً در مورد این مهمترین نکته اصلی و اساسی نه در قطعنامه و نه در توضیح نامه حتی یک کلمه هم گفته نشده است. تنظیم کنندگان قطعنامه برای آنچه که بر همه معلوم و مسلم است هم وقت پیدا کردند و هم جای گفتن آنها هم از سرکوبی بی امان ضد انقلاب پرروزاری در روسیه (با وسائل و شیوههای آنچنان سیاسی که به از دست رفتن حکومت شوروی منجر میشود) و هم از مبارزه بر ضد کلیه عناصر معتدل اپورتونیست حزب صحبت کرده‌اند ولی در باره آنچه که اتفاقاً ما به انزاع است و در باره آنچه که اتفاقاً به ابعیت خط مشی مخالفین صالح مربوط است، دم فرو بسته‌اند!

عجیب است و فوق العاده هم عجیب است. آیا عادت سکوت نویسندگان قطعنامه در این باره این نبود که نصف مخصوص خود را در این مورد احساس میکردند؟ اظهار نظر واضح در باره علت (و حال آنکه مصالح انقلاب بین المللی این عمل را ایجاب مینماید) چه بسا در حکم افشا نمودن خود من بود.

آنها هر طور فکر کرده باشند، ما ناچاریم براهین را که نویسندگان قطعنامه ممکن است از آن پیروی کرده باشند جستجو نمائیم.

شاید نویسندگان بر آنند که مصالح انقلاب بین المللی هر نوع صلاحی را با امپریالیست‌ها ممنوع میسازد؟ چنین عقیده‌ای از طرف برخی از مخالفین صالح در یکی از جلسات مشاوره در پتروگراد اظهار شده بود ولی اقلیت ناچیزی از معترضین به صلاح جداگانه از آن پشتیبانی کردند. واضحست که این عقیده کار را به نفع صلاح بودن مذاکرات پرست و نفع صلاح سخن به شرط بازگرداندن

\* با اعتراض متقابلی حاکی از اینکه شانه خالی کردن از زیر بار جنگ بهر حال غیر ممکن بود فاکتهای زیرین پاسخ میدهند: ۸ ژانویه تره‌ها، من خواننده شد؛ تا ۱۵ ژانویه ما میتوانستیم صلح را بنامت آوریم. تنفس بطور یقین تأمین میگشت (و برای ما کوتاهترین تنفس هم خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی اهمیت عظیمی داشت زیرا آلمانی مجبور بود جنگ جدیدی اعلام نماید). در آنچه... هر آنچه عبارت پردازی انقلابی بود

ایستان، لاتوی و کورلاند میرسد. مفرسی چنین، لاتوی، که می‌ماند از طرف اکثریت مخالفین، پتروگرادی صلح رد میشود) به جنبه میزند. بنابراین تقاربات جمهوری سوسیالیستی، که در احواله دولت‌های امپریالیستی است، میتواند هیچ کومه فرار داد اقتصادی منعقد سازد و میتواند به وجودیت خود ادامه دهد. مگر اینکه مکره مده پرواز کند.

شاید نویسندگان بر آنند که مصالح انقلاب بین المللی بازاندن این انقلاب را ایجاب مینماید و چنین تا زمانی فقط از طریق جنگ ممکن است به صلح که میتواند در توده‌ها تأثیری مقایس شروع ساختن، امپریالیسم بهشدت یک چنین «تئوری» کار را بگسست کامل با مارکسیسم می‌کشاند زیرا مارکسیسم «تئوری» انقلاب را که به سمت وضع حالت تضادهای طبقاتی مولد انقلاب، نکال می‌بازند همیشه نفی کرده است. یک چنین تئوری برابر است با این نظریه که پیام منسلفانه شکافی از مبارزه است، شکافی که همیشه و در هر شرایطی حضور است. در واقع مصالح انقلاب بین المللی ایجاب میدهد که حکومت شوروی که پرروزاری کشور را سرنگون ساخته است با این انقلاب کمک کند ولی شکل کمک را متناسب با نیروهای خود انتخاب نماید. درباره کمک با انقلاب سوسیالیستی در عین بین المللی و تن دادن به امکان شکست این انقلاب در کشور مورد بحث - نظریه ایست که حتی از تئوری بازاندن هم بر نیس آید.

شاید نویسندگان قطعنامه بر آنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است و هم اکنون مرحله جنگ داخلی آشکار کشور نیز رسیده است و باین جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمانی مصروف داریم. خود نابود شویم (از دست رفتن حکومت شوروی) تا انقلاب آلمان را که هم اکنون برود قطعی خود را آغاز نهاده و دستخوش ضربات شدیدی است بجای بخشیم؟ از این نقطه نظر ما با نابودی خود بخشی از نیروهای ضد انقلاب آلمان را بخویش مشغول مینمائیم و از ابتراء انقلاب آلمان را نجات میدادیم.

تبعاً جایز است که در صورت وجود چنین مقدماتی تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن حکومت شوروی به تنها صلاح، (بفعل نویسندگان قطعنامه) بلکه تمام معنی حتی باشد. ولی واضح است که چنین مقدماتی موجود نیست انقلاب آلمان در حال وضع است. وان میدانیم که هنوز به نقطه انفجار یعنی جنگ داخلی در آلمان نرسیده است. امر ما بامکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در میدادیم واضح است که به وضع انقلاب آلمان بهرچوجه کمک نکرده بلکه مانع آن میشدیم. ما با این عمل بارتجاع آلمان کمک میکردیم. بفتح وی عمل مینمودیم. جنبش سوسیالیستی آلمان را در مضیقه می‌انداختیم و توده‌های وسیع پرواتارها و نیمه پرواتارهای آلمان را که هنوز به سوسیالیسم نیبوسته‌اند از سوسیالیسم میگریزانندیم. زیرا این توده‌ها از قلع و قمع روسیه شوروی بوحشت میافتادند، چنانکه کارگران انگلیس از قلع و قمع کمون در سال ۱۸۷۱ بوحشت افتادند. هرچه بکاروی منطقی در استدلال‌های نویسنده نخواهی یافت. براهین معقولی بفتح اینموضوع که باز نظر مصالح انقلاب بین المللی تن در دادن بامکان از دست رفتن حکومت شوروی صلاحست وجود

تحمل می نمودند، باز می جنگیدند، باز دچار یوغ استیلاگر می شدند، باز قراردادهای رکیک و رکیک تری را امضاء می کردند، باز پیامی خاستند تا عاقبت آزاد شدند (و این بدون استفاده از اختلافات بین نیرومندترین استیلاگران رقیب نبود).

چرا نباید چنین چیزی در تاریخ ما تکرار شود؟  
چرا ما دچار یأس شویم و قطعنامه‌های از قبیل قطعنامه «حکومت شوروی دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد، تنظیم کنیم که الحق از تنگنایین صلح ها تنگنایتر است؟

چرا شکست های جنگی بسیار شاق در مبارزه بر ضد هیولاهای امپریالیسم معاصر نمیتواند در روسیه نیز سجایای خلقی را پرورش دهد، خود انضباطی را محکم کند، خود ستائی و عبارت پردازی را از بین ببرد، درس استقامت بدهد و توده ها را به تاکتیک صحیح پرورس ها، که ناپلئون تارومارشان ساخته بود، برساند، هنگامیکه نورا ارتشی مانند تنگین ترین قراردادهای صلح را امضا کنی و سپس نیرو آوردی و باز و باز بیاخیزی؟

چرا ما باید از همان نخستین قرارداد بی اندازه شاق صلح دچار یأس شویم، در حالیکه خلقهای دیگر توانستند حتی مصائب تنخ تر از آنرا نیز با پایداری تحمل نمایند؟

آیا با فشاری پرواتار که میدانند در صورت نبودن قوا باید اطاعت نمود و قادر است با نظم این اوصاف بعداً بهر قیمتی شده در هر شرایطی نیروگرد آورد و باز و باز بیاخیزد، آیا پافشاری پرواتار است که با این تاکتیک یأس مطابقت مینماید، با سست عنصری خرده بورژواژیکه در نزد ما، در وجود حزب اس آزهای حزب، حد نصاب عبارت پردازی را در باره جنگ انقلابی شکسته است؟

ایندور نیست، رفقای عزیز، تئوروی مسکوئی! هر روز آزمایش، همانا آگاه ترین و با استقامت ترین کارگران را از شما بیشتر زده خواهد کرد، آنها خواهند گفت که حکومت شوروی نه تنها هنگامیکه استیلاگر در پسکوف ایستاده و از ما ۱۰ میلیارد باج بصورت غله و معدنیات و پول بستاند، بلکه آنوقتی هم که دشمن در نیژنی و رستف کنار دن باشد و از ما ۲۰ میلیارد باج بستاند، جنبه صرفاً صوری بخود نگرفته و نخواهد گرفت.

هیچگاه هیچ استیلائی بیگانه مؤسسه سیاسی مردم را یک مؤسسه صرفاً صوری نخواهد ساخت (و اما حکومت شوروی تنها یک مؤسسه سیاسی بمراتب عالیتر از آنچه که تاریخ زمانی بخود دیده است نیست باشد). برعکس استیلائی بیگانه نقطه باعث استحکام علاقه مردم نسبت به حکومت شوروی خواهد شد، هر آینه... هر آینه این حکومت باحراجونی تر در نهد.

مادامکه ترا ارتشی بیست امتناع از امضای حتی رکیک ترین قرارداد صلح باحراجونی است و مردم حق دارند حکومتی را که از این کار امتناع ورزد مقصر بشمارند.

امضاء قراردادهای صلح بینهایت شاق تر و تنگنایتر از صلح برست در تاریخ دیده شده است (نمونه های آن در بالا ذکر شد) ولی به از بین رفتن حیثیت حکومت منجر نگردیده، به آن جنبه

ندارد.

حکومت شوروی اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد - این آن تر منتهی است که، چنانچه دیدیم، نویسندگان قطعنامه مسکو رشته سخن را بدان کشاندهاند.

وقتی که امپریالیست های آلمان با اصطلاح قرار باشد از ما باج بگیرند، وقتی که تروویج و تبلیغ علیه آلمان را برای ما ممنوع سازند، در آنصورت دیگر حکومت شوروی هم اعبیت خود را از دست داده و جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد - لابد سیر «تفکر» نویسندگان قطعنامه چنین است. میگویند: «لايه». زیرا نویسندگان قطعنامه هیچ چیز روشن و دقیقی برای تأیید تر مورد بحث بنسبت ندادهاند.

روحیه بدبینی کاملاً عمیق و چاره ناپذیر و حس یأس مطلق - اینست آنچه که مضمون «تئوری» مربوط به جنبه بااصطلاح صوری داشتن حکومت شوروی و جایز بودن آن تاکتیکی را تشکیل میدهد که باامکان از دست رفتن حکومت شوروی منجر میگردد در هر حال راهزنانی وجود ندارد، پس بگذار حتی حکومت شوروی هم نابود شود - این است آن حس که این قطعنامه منتهی را تقریر کرده است. براین بااصطلاح «اقتصادی» هم، که گاهی این قبول افکار را در لغافه آن می پیچند، بهمان بدبینی چاره ناپذیر منجر میشود: میگویند آخر این چه جمهوری شورویست که میتواند از آن باجی به فلان مقدار و فلان مقدار و فلان مقدار بگیرند.

جز یأس چیزی وجود ندارد: بهر حال باید نابود شد! علت بروز این حس باوضع ماوراء شاقی که روسیه دارد منهوم است، ولی در محیط انقلابیون آگاه، دیگر «منهوم» نیست. این حس بویژه از آن لحاظ که نظریات مسکوئیها را تا سطح باوه کوئی نزل میدهد جنبه شاخص دارد. فرانسویان سال ۱۷۹۳ هرگز ممکن نبود بگویند فتوحات آنان، یعنی جمهوری و دموکراتیسم جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد و باید به امکان از دست رفتن جمهوری تن در داد، سرایای وجود آنرا ایمان به پیروزی فرا گرفته بود نه یأس. ولی دعوت به جنگ انقلابی کردن و در عین حال در يك قطعنامه رسمی رشته سخن را به دهن تر دادن به امکان از دست رفتن حکومت شوروی کشاندن - معنایش افشاء کامل خویش است.

پروس و يك سلسله از کشورهای دیگر در آغاز قرن نوزدهم بهنگام جنگهای ناپلئون بمراتب و بطور قیاس ناپذیری بیش از روسیه سال ۱۹۱۸ دچار ناامالیات و مشغلات شکست و استیلا بودند و اهانت و ستیگری استیلاگر را تحمل میکردند. معهذا بهترین افراد پروس، هنگامیکه ناپلئون آنها را باجکبه نظامی خود صد بار شدیدتر از آن میکوبید که اکنون ما را میکوبند، گرفتار یأس نمیشدند و از جنبه صرفاً صوری مؤسسات سیاسی ملی خویش سخن نمیگفتند. آنها دست از طلب بر نمیداشتنند و به حس بهر حال باید نابود شد، تسلیم نمیگشتند. آنها قراردادهای صلحی را امضاء میکردند که بینهایت از قرارداد برست شاق تر، وحشیانه تر، تنگنایتر و ظالمانه تر بود، آنها توانستند در انتظار آینده بمانند، یوغ استیلاگر را با پایداری



صوری نداده، نه حکومت و نه مردم را نابود ننموده، بلکه بهکس مردم را آبلهیده ساخته و به آنها علمی صعب و دشوار آموخته است که چگونه حتی در شرایط پأس آور و دشوار، حتی زیر چکمه استیلانگ ارتش جدی آماده کنند.

روسیه بسوی يك جنگ میهنی جدید و حقیقی «برود» بسوی جنگ در راه حیانت و تحکیم حکومت شوروی ممکن است دوران دیگر - تا ابر دوران جنگهای ناپلئونی - دوران جنگ های (همانا جنگ ها و نه يك جنگ) رهائی بعدی باشد که استیلانگران بروسیه شوروی تحویل نمایند. این ممکن است.

وبایدتجهت ننگین تر از هر صلح شاقی و ماوراء شاقی که بعلمت نداشتن ارتش تعیین کرده و ننگینتر از هر صلح ننگینی - پأس ننگین است. اگر ما بقیام و جنگ بظور جدی بنگریم حتی ازده قرارداد صلح ماوراء شان نیز نابود نخواهیم شد. اگر ما خود را با پأس و چینه پردازی دستخوش نابودی نسازیم، استیلانگران ما را نابود نخواهند کرد.

مترجمه در شماره های ۳۷ و ۳۸  
روزنامه «پراودا»، مورخه ۲۸  
فوریه و اول مارس سال ۱۹۱۸.  
بامضای: ن. لنین.

## در زمینه عمل

سرخ تحت تعلیم است. تمام اسلحه و مهمات باید تحت حساب در آید و توأید اسلحه جدید و مهمات بیسرنگ از سر گرفته شود. راههای آهن باید از انبان داران و اویاشان پاک شود. در همه جا باید شدیدترین انضباط انقلابی برقرار گردد. فقط در صورت مراعات کلیه این شرایط میتوان بطور جدی از جنگ سخن راند. در غیر اینصورت کلیه گفتگوهای مربوط به «انقلابیترین جنگها» عبارت پردازی خواهد بود. عبارت پردازی هم همیشه مضر و در لحظه بحرانی فعلی ممکن است نقش مهلکی را ایفاء نماید.

من ایقان کامل دارم که انقلاب ما از عهد دشواریهای عظیم فعلی بر خواهد آمد. این انقلاب هم اکنون کار عظیمی انجام داده است ولی برای اختتام موفقیت آمیز کار ما باید انرژی را صد کورت افزونتر ساخت.

فقط در اینصورت ما پیروز خواهیم شد.

«پراودا» شماره ۲۸، یکم مارس  
سال ۱۹۱۸.

ما با يك اعتلای انقلابی روبرو هستیم که موجب آن، تاخت و تاز ناآشناه افراد کاردار سفید آلمانی بر انقلاب روس است. از همه جا تلگرافهایی میرسد حاکی از آمادگی برای دفاع از حکومت شوروی و نبرد تا آخرین تن. جز این روش دیگری را هم نمیشد از حکومت کارگری و دهقانی خود انتظار داشت.

ولی برای جنگیدن با دشمنی نظیر امپریالیسم آلمان جوش و خروش تنها کافی نیست. بزرگترین ساده لوحی و حتی جنایت مسود امر بین جنگ حقیقی، سرسخت و خونین سکسرانه نگریسته میشود.

ما باید حقیقتاً جنگید و به اصلاً ننگید. در این مورد شکی نالت محال است. حال که امپریالیستهای آلمان آنها را تحمیل میکنند، وظیفهٔ مقس ما اینستکه وضع خود را هشیارانه ارزیابی کنیم. نیروها را در نظر بگیریم و مکانیسم اقتصادی را وارسی نمائیم. تمام اینها باید با سرعت زمان جنگ انجام گیرد زیرا در وضع کنونی ما هر گونه تاخیری، در حقیقت همانند مرگ است. آسیمال در پشت دروازه است. این موضوع را دقیقه ای نباید فراموش کنیم.

برای اینکه بتوان حقیقتاً جنگید باید عقبگاه محکم و متشکلی داشت. بهترین ارتش و وفادارترین افراد نسبت بامر انقلاب هر آینه بعد کافی مسلح نباشند، از لحاظ آذوقه تامین نباشند و تعلیمات ندیده باشند بیسرنگ بلمست دشمن ناپود خواهند شد. این موضوع بقدری روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

عقبگاه ارتش انقلابی ما در چه وضعی است؟ در وقت بارترین وضعیت و چه بسا از آنهم بدتر. جنگ قبلی حمل و نقل ما را بکلی مختل ساخته، مبادله کالا را بین شهر و ده برهم زده و نتیجهٔ مستقیم و بلاواسطه آن هم فحطی در شهرهای بزرگ است.

ارتش ما در زیر ضربات دشمن به قطعیترین طرز تغییر سازمان میبهد. آن ارتش قدیمی که با شرایط جنگ معاصر آشنا بود اکنون وجود ندارد. این ارتش که در نتیجهٔ جنگ قبلی بکلی از پا در آمده و در اثر ۳ سال و نیم نشستن در سنگر بطرز مهلکی فرسوده شده است از لحاظ جنگی در حکم هیچ است. ارتش سرخ - بدون شك عنصر پیکارجوی شگرف ولی عنصری خام و عمل نیامده است. برای اینکه این ارتش را طعمه توپ آتشبارهای آلمانی نکرده باشیم باید آنها را تعلیم دهیم و با انضباط نمائیم.

در برابر ما مشکلات عظیمی قرار دارد. تمام شوراهای محلی باید از بی تلگراف ارسالی در باره آمادگی برای پیکار با دشمن خارجی، بیسرنگ اطلاع دهند چند و آگون غله به پکاروکراد فرستاده اند، چه مقدار نیرو قاهرند فوراً به جبهه گسیل دارند و چقدر سرباز

# درس جدی و مسئولیت جدی

دست چپ‌ها ی دروغین ما که از دیروز برای خود به‌مشاور روزنامه‌ای بنام «کمونیست» نامی اضافه می‌شد؛ کمونیست عصر ما قبل مارکس، دست زده‌اند از درس و دوسه‌ای تاریخ عبرت بیاندیشند و از مسئولیت خویش طفره می‌روند.

این طفره روی ما پیاده است. آنها موفق به طفره رفتن نخواهند شد.

طفره رویدگان انقلابی بی‌حسی مخرج می‌دهند. زمانه سنوهای روزنامه را می‌بینند. عرق ریزان مشغول کارند. حتی بزرگ چاپ هم رحم نمی‌کنند. رای اینکه «تئوری تنفس را یک تئوری بی پروا و معیوب جلوه‌گر سازند».

اصولاً روز زنده‌ای آنها «در سبب واقعیت نیست همانطور که یک ضرب المثل صائب انگلیسی می‌گوید: «اعمال سرخشانند و واقعیت اینست که» از روز سوم مارس که در ساعت یک بعد از ظهر آلمانها عملیات نظامی را قطع کردند تا ساعت ۷ عصر روز ۵ مارس که من شگارش این سطور مشغولم ما از تنفس بر خوردیم و هم اکنون برای دفاع عمل از جبهه سوسیالیستی (دعای که نه در رفتار بلکه در کردار محض است) از این جو رور استفاده می‌دهیم. این واقعیتی است که روز رور برای توده‌ها بیشتر واضح خواهد شد. این یک واقعیت است که در لحظه ای که ارتش جبهه توانایی جنگیدن را ندارد و سر اسیه در حال فرار است. توبها را رها میکند و فرصت انداختن آنها را نمی‌یابد. راه دفاع از جبهه و بالا بردن قدرت دعای آن، وراجی در باره جنگ انقلابی نیست (وراجی-در این شرایط) ارتش سراسیه فرار میکند و طرفداران جنگ انقلابی حتی یک واحد از آنها هم نتوانسته‌اند نگاهدارند. بنام معنی تنگ آور است) بلکه عقب نشینی منظم برای نجات دافعه‌های ارتش و استفاده از هر روز تنفس برای این مقصود است.

واقعیت سر سخند  
«دست چپ‌ها ی دروغین ما در حالی که از واقعیت و درسهای آن عبرت نمی‌انوزند و از مسئولیت خویش طفره می‌روند، می‌کوشند گذشته نزدیک و هنوز به‌تمام معنی تازه را که دارای اهمیت تاریخی است از خوانندگان بیوشانند و آنها را با اسناد بگذشته دور و بی اهمیت مانند مالی نمایند مثلاً: که رادک در مقاله خود اینموضوع را بیاد می‌آورد که چگونه در ماه «سامبر» (دسامبر!) نوشته است که ضروری است پارتی کمک کرد تا بتواند پایداری کند. او این را در «گزارش کتبی خود به شورای کمیته‌های ملی» نوشته است. من امکان نیافته‌ام این گزارش را بخوانم و این سؤال برای من پیش می‌آید: پس چرا کارل رادک آنها را «تماماً» خرج نمی‌کند؟ چرا با دقت و صراحت توضیح نمی‌دهد که در آنموقع برای «صلح سازشکارانه»

چه مفهوم دنیای بوده است؟ چرا او گذشته نزدیکتر را بیاد نمی‌آورد. یعنی هنگام «برادر» در روزنامه «برادر» راجع به توهانات خود (بدترین آنها) و راجع به امکان فرار داد صلح با امپریالیستهای آلمان به شرط استرداد آلمان، فائرفرمانی می‌کرد؟ چرا؟

زیرا دست چپ‌ها ی دروغین مجبور به سایه افکندن بر واقعیتی هستند که مسئولیت آنها یعنی دست چپ‌ها را در مورد افشاندن بذر توهانات آشکار می‌سازد. توهاناتی که در حقیقت با امپریالیستهای آلمان کمک کرد و مانع رشد و تکامل انقلاب در آلمان گردید.

ن. بوخارین اکنون حتی می‌کوشد این واقعیت را که او و دوستانش مدعی بودند آلمانها قادر به‌عرض نخواهند بود، انکار نماید. رای عده بسیار و بسیار زیادی میدانند که ادعای اینموضوع از طرف بوخارین و دوستانش واقعیتی است و آنها با افشاندن بفر چنین توهمن، به امپریالیسم آلمان کمک کردند و مانع آن شدند که انقلاب آلمان رشد نماید و اکنون این انقلاب باعث اینکه از جمهوری شوروی و ایکاروس به‌نگام فرار سراسیه ارتش دهقانی هزاران توب و صدها میلیون تروت بختیست گرفته شده. ضعیف گشته است. من اینموضوع را با عاوری روشن و دقیق در تزه‌ای ۷ ژانویه پیشگویی کردم.\* ن. بوخارین اکنون مجبور شده است «حاشا بزنده بداهت‌ها» تمام کسانی که گفته‌های بوخارین و دوستانش را در مورد محال بودن تعرض برای آلمانها بخاطر دارند از این که ن. بوخارین ناچار شده است گفته‌های خود را «حاشا بزنده سرانگشت حیرت بیادان می‌گزند».

و اما برای کسانی که آنها بخاطر ندارند، کسانی که آنها نشنیده‌اند به سندی استناد می‌جوئیم که کمی پرآرزوشر، جالبتر و فی الحال آموزنده‌تر از نوشته‌های ماه «سامبر» رادک است. این سند، که مناسفانه دست چپ‌ها از خوانندگان خود پنهان داشته‌اند، عبارت است از نتایج اخفراپهایی که (۱) در تاریخ ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه مشاوره کمیته مرکزی حزب ما با ایوزیسون «چپ» کنونی انجام گرفته و (۲) اخذراش است که در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی به‌عمل آمده است.

در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسئله که آیا مذاکرات با آلمانها بپسریگ قطع شود یا نه، تنها استوکف (از کارکنان روزنامه «کمونیست» «چپ» دروغین) رأی موافق داد بقیه همه مخالف بودند.

در مورد این مسئله که آیا در صورت قلع مذاکرات از طرف آلمانها با اتمام حجت آنان تن در دادن به امضاء فرار داد صلح الحاقی آمیز جایز است یا نه، فقط آبانسکی (پس چه وقت تزه‌های «او» به چاپ خواهد رسید؟ چرا روزنامه «کمونیست» در باره این تزه‌ها سکوت اختیار کرده است؟) و استوکف رأی مخالف دادند بقیه همه رأی موافق دادند.

\* رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۶ کلیات لنین، ص ۴۰۱-۴۰۸-۴۰۹.

اینکه «اس ارهای چپ» که اکنون برله جنگ اظهار نظر میکنند. بعین از دهقانان جدا شده اند، واقعیتی است. و این واقعیت کوامی است بر بین سستی سیاست اس ارهای چپ، همانگونه که سیاست بظاهر «انقلابی» کلیه اس ارها در تابستان سال ۱۹۱۷ بن سست بود.

اینکه آگاهترین و پیشروترین کارگران سرعت تاثیر بهوشی آور عبارت پردازیهای انقلابی را از خود دور میکنند موضوعیست که نمونه پاتروگراد و مسکو گواه آنست. بهترین بخشهای کارگری پاتروگراد یعنی بخش ویبورگسکی و واسیلی استروفسکی هم اکنون هشیار شده اند شورای نمایندگان کارگران پاتروگراد الحال با جنگ موافقت ندارد. این شورا بلزوم تدارک این جنگ بی برده و حر تدارک آنست. هر مسکو در کنفرانس شهری بلشویکها منعقد در سوم و چهارم مارس سال ۱۹۱۸ مخالفین عبارت پردازیهی انقلابی بیروز گردیده اند.

اینکه «دست چپها» رشته سخن را به چه خود فریبی های دهشتناک رسانده اند، از يك جمله مقاله پاکروفسکی بیداست که میگوید: «اگر فرار به جنگ باشد باید هم اکنون» (تکیه از پاکروفسکی است). ... جنگ کرد یعنی هنگامیکه - گوش کنیدا گوش کنیدا هنگامیکه ارتش روسیه و حتی واحدهای تازه تشکیل شده هنوز مرخص نشده اند.

و حال آنکه اگر کسی بواقعیات بی اعتنا نباشد میدانند که بزرگترین مانع در راه دفع آمانها در فوریه سال ۱۹۱۸، خواه در وایکارسوی، خواه در اوکرائین و خواه در فنلاند همان ارتش مرخص نشده ما بود. این واقعیت است. زیرا این ارتش نمیتوانست سرمایه وار فرار نکند و واحدهای ارتش سرخ را بدنال خود نکشد.

کسیکه میخواهد از ترسهای تاریخ پند گیرد و از مسئولیت روی پنهان نکند و رخ بر نشاید لااقل جنگهای ناپلئون اول را با آلمان بخاطر خواهد آورد.

پروس و آلمان بارها قراردادهای صلح را که ده بار شاق تر و موهن تر (از قرارداد ما) بود یا استیلاگر امضاء نمودند تا آنها که پلیس اجنبی را هم قبول کردند و تا آنها که تعهد سپردند سپاهیان خود را برای کمک به اشگرکشی های استیلاگرانه ناپلئون اول در اختیار وی بگذارند. ناپلئون اول در قراردادهای خود با پروس، ده بار شدیدتر از آنچه اکنون هندسورک و ویلهلم ما را تحت فشار قرار داده اند، بر آلمان ستم روا میداشت و آنها قاعده قطعه میساخت. و مع الوصف در پروس کسانی یافت میشدند که نلافیده. بلکه قراردادهای صلح ماوراء «نگینی» را امضاء مینمودند. زیرا ارتش نداشتند. آنها شرایطی را امضاء میکردند که ده بار ظالمانه تر و موهن تر بود. ولی بعداً با تمام این احوال دست بقیام و جنگ میزدند. چنین وضعی نه يك بار بلکه بارها رخ داده است. تاریخ چندین قرارداد صلح و چندین جنگ از اینقبیل بخود دیده است. چندین مورد تنفس. چندین اعلام جنگ جدید از طرف استیلاگر. چندین مورد اتحاد ملت سختش را با ملت ستگری بخود دیده است که رقیب استیلاگر و خود نیز استیلاگر بوده است (این مطالب برای اطلاع طرفداران «جنگ انقلابی» گفته میشود که مدعیند این جنگ باید بدون کمک گرفتن از امپریالیستها انجام یابد).

در مورد این مسئله که آیا در چنین موردی باید قرار داد صلح پیشنهادی را امضاء کرد فقط آبیونسکی و استوکف رأی مخالف دادند. بقیه دست چپیه که منتیج ماندند! این يك فاكت.

در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسئله که کی طرفدار جنگ انقلابی است بوخارین و لوموف به علت این شیوه طرح مسئله از شرکت در رأی امتناع میورزنده. هیچکس رأی موافق نینهد. این هم يك فاكت.

در مورد این مسئله که آیا باید «تا زمانی که تعرض آلمانها بعد کافی (یعیناً اینطور گفته شده) متظاهر نگردد» و تا زمانی که تاثیر این تعرض در جنبش کارگری آلمان آشکار نشده است تجدید مذاکرات صلح را به تاخیر انداخت یا نه بوخارین، لوموف و اوریتسکی که از کارکنان فعال روزنامه «دست چپ» هستند، رأی موافق دادند. در مورد این مسئله که «اگر تعرض آلمانها صورت واقعیت بخود گیرد و دوران اعتلای انقلابی در آلمان و اثریش فرا نرسد آیا ما قرارداد صلح را منعقد خواهیم کرد یا نه لوموف، بوخارین و اوریتسکی منتیج ماندند».

واقعیات سرسخت اند و واقعیات میگویند که بوخارین امکان تعرض آلمانها را انکار میکرد و بفر توهم می افشاند و بدین وسیله عملاً و علی رغم تمایل خود به امپریالیستهای آلمان کمک مینمود و رشد انقلاب آلمان را مانع میگردید. ماهیت عبارت پردازیهی انقلابی هم در همین است. میخواست باین اطلاق برود از اطلاق دیگر در آورد.

ن. بوخارین مرا مدعت میکند که شرایط صلح فعلی را بطور مشخص تحلیل نمیکند. ولی فهم این موضوع دشوار نیست که برای استدلال من و نیز از نظر ماهیت امر هیچ گونه احتیاجی باین موضوع نبوده و نیست. کافی بود ثابت گردد که برای ما مسئله دو حله واقع که معمول ذهن نباشد منحصر بیکی است: یا قبول آنچنان شرایطی که او برای چند روز هم شده بما تنفس بدهد و یا وضع بلزیک و حربستان. و اینموضوع را بوخارین لااقل در مورد پاتروگراد رد نکرد. همکار او م. ن. پاکروفسکی اینرا تصدیق نمود.

و اما این که شرایط نوین بدتر و شاق تر و موهن تر از شرایط بد و شاق و موهن برست است. گناهیست که «دست چپیه ها» ی دروغین ما یعنی بوخارین، لوموف، اوریتسکی و شرکاء در پیشگاه جمهوری کبیر روسیه شوروی بگردن دارند. این يك واقعیت تاریخی است که اخذ رأیهای مذکور در فوق آنها را مبرهن میدارد. این واقعیت را با هیچ نورنگی نمیتوان پنهان داشت. بشما شرایط برست را ارائه کردند و شما با لافزنی و خودستایی بدان پاسخ دادید و کار را به شرایط بدتری کشانیدید. این واقعیت است. و شما نمیتوانید مسئولیت آنها از خود دور سازید.

در ترهای ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ من با نهایت وضوح پیشگویی شده است که به علت وضع ارتش ما (که عبارت پردازیهی «علیه» بوده های خسته دهقان نمیتوانست آنها تغییر دهد) اگر روسیه صلح برست را نپذیرد باجار خواهد بود قرارداد جداگانه بدتری را امضاء نماید. «دست چپیه ها» در روزوازی روسیه افزودند که لازم داشت ما را بجنگی بکشاند که بعد اکثر برای ما زیان بخش باشد.

سیر تاریخ بدینمنوال بوده است.

چنین بود و چنین نیز هم خواهد بود. ما وارد دوران یکسلسه جنگها شده‌ایم. ما بسوی جنگ میهنی جدیدی می‌رویم. ما در شرایط انقلاب نضج یافته سوسیالیستی با آن رو برو خواهیم شد و در این راه دشوار، پرولتاریای روس و انقلاب روس خواهند توانست کریبان خود را از قید لافزنی و عبارت پردازی انقلابی خلاص کنند. خواهند توانست قراردادهای صلح ماوراء شاق را بپذیرند و خواهند توانست مجدداً بیاخیزند.

ما قرارداد صلح تیلزیت را منعقد نمودیم. ما هم به بیروزی و هم به رهائی خود نائل خواهیم آمد، همانگونه که آلمانها پس از صلح سال ۱۸۰۷ تیلزیت در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ از قید ناپلئون رها شدند. فاصله بین صلح تیلزیت ما و رهائی ما شاید کمتر هم باشد زیرا تاریخ سریعتر کام بر می‌دارد.

مرده باد لافزنی! به پیش در راه کار جدی، انضباط و تشکیلات!

تاریخ نگارش: ۵ مارس سال ۱۹۱۸

تاریخ انتشار: ۶ مارس سال ۱۹۱۸

در شماره ۴۲ روزنامه «پراودا»

با مضاء ن. لنین

در کنفرانس آوریل خاطر نشان میساختیم\* سربازان در دوره بین آوریل تا اکتبر بنحوی روشن درک کردند که سیاست سازشکارانه، هواره جنگ را طولانی میکند و کار را بتلاشهای وحشیانه و بیعنی امپریالیستها برای تعرض و غوطه ور شدن بیش از پیش در منجلاب جنگی منجر میسازد که سالها بطول خواهد انجامید. از این نقطه نظر لازم بود بهر قیمتی شده با سرعتی هر چه بیشتر به سیاست اکتیوی برای تحصیل صلح پرداخته شود، لازم بود قدرت بدست شوراها بیفتد و بساط زمینداری ازبایی بکلی بر چیده شود. شما میدانید که نه تنها کرنسکی بلکه آوکسنتیف نیز از زمینداری ازبایی یشتیانی مینمود و حتی کار به بازداشت اعضاء کمیتههای ارضی رسید این سیاست و این شعار «قدرت به شوراها» که ما آنها را در اذهان وسیعترین تودههای مردم جایگزین میساختیم با امکان داد در اکتبر با این سهولت در پتربورگ پیروز گردیم و آخرین ماههای انقلاب روس را به یک مارش سراپا ظفر نمونی بدل نمود.

جنگ داخلی صورت وقوع یافت. آنچه که ما در آغاز انقلاب و حتی در آغاز جنگ پیشگوئی میکردیم و بخش مهمی از محافل سوسیالیستی آنرا با بی اعتنایی و حتی با استهزاء تلقی میکردند یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ برای یکی از بزرگترین و عقب ماندهترین کشورهای شرکت کننده در جنگ صورت وقوع یافت. در این جنگ داخلی اکثریت قاطع اهالی جانب ما را گرفتند و بدین سبب پیروزی با سهولت خارق العادهای برای ما میسر گردید.

سپاهوانیکه جبهه را ترك میگفتند بهر کجا گام مینهادند عزمی بمنتها درجه انقلابی برای پایان بخشیدن به سازشکاری، از جبهه بهراه می آوردند و بدینطریق عناصر سازشکار و گارد سفید و ملاک زادگان از هرگونه تکیه گاهی در بین اهالی محروم ماندند. جنگ با آنها، بتدریج که تودههای وسیع و واحدهای ارتش اعزامی برضد ما به بلشویکها می گرویدند، به مارش ظفر نمون و پیروزمندانة انقلاب بدل گردید. این موضوع را ما در پتروگراد در جبهه گاتچینا دیدیم که چگونه قزاقانیکه کرنسکی و کراسنوف میگوشتند برضد پایتخت سرخ نسیل دارند دچار تزلزل شدند، سپس اینرا ما در مسکو، در اورنبورگ و در اوکرائین مشاهده نمودیم. در سراسر روسیه موج جنگ داخلی اوج میگرفت و ما همه جا با سهولت فوق العادهای پیروز میشدیم و این پیروزه بدان علت بود که میوه دیگر رسیده بود و تودهها سازش با بورژوازی را تماما آزموده بودند. شعار ما در باره «تمام قدرت به شوراها» که تودهها با تجربه تاریخی طولانی عیار آنرا عملاً آزموده بودند در برابری وجود آنان رسوخ کرده بود. بهمین جهت هم نخستین ماههای انقلاب روس، پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، یک مارش سراپا ظفر نمون بود. در پس این مارش سراپا ظفر نمون دشواربهاونیکه انقلاب سوسیالیستی بلا فاصله با آن رو برو گشت و نمیتوانست رو برو نگردد، بدست فراموشی سپرده می شد و در سطح دوم قرار می گرفت. یکی از وجوه تایید

\* رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴ کلیات انجین.

## سخنرانی در باره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب کمونیست (ب) روسیه مورخه ۷ مارس سال ۱۹۱۸ (۲۵۷)

گزارش سیاسی ممکن بود شامل ذکر اقداماتی باشد که از طرف کمیته مرکزی انجام یافته است ولی آنچه برای لحظه فعلی جنبه مبهم دارد چنین گزارشی نبوده بلکه توصیفی از مجموع انقلاب ماست؛ فقط چنین توصیفی است که میتواند یگانه اساس مارکسیستی کلیه تصمیمات ما را بدست دهد. ما باید تمام سیر پیشین تکامل انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم و معلوم نمائیم چرا سیر بهی تکامل آن تغییر یافت. ما در انقلاب خود با آنچهان تحولاتی رو برو هستیم که برای انقلاب بین المللی اهمیت عظیمی خواهد داشت... و آن انقلاب اکتبر است.

علت نخستین موفقیت های انقلاب فوریه آن بود که نه تنها توده روستائی بلکه بورژوازی نیز از پی پرولتاریا میرفت. از اینجا بود سهولت پیروزی بر تزاریسیم که فیل بدان در سال ۱۹۰۵ برای ما میسر نگردید. ایجاد خود بخود و از پیش خود شوراهای نمایندگان کارگران در انقلاب فوریه تکرار تجربه سال ۱۹۰۵ بود. بر ما لازم آمد اصل قدرت حاکمه شوروی را اعلام داریم. تودهها و وظائف انقلاب را از روی تجربه شخصی مبارزه خویش می آموختند. حوادث ۲۰-۲۱ آوریل ترکیب خود ویژه ای از تظاهرات با چیزی شبیه بقیام مسلحانه بود. و این امر برای سقوط حکومت بورژوازی کافی بود. از اینموقع سیاست متحد سازشکارانه ای آغاز میشود که از ذات حکومت خرده بورژوازی ناشی است که بقدرت رسیده بود. حوادث ژوئیه هنوز نمیتوانست دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نماید. تودهها هنوز آماده نشده بودند. بهمین جهت هیچیک از سازمانهای مسئول آنها را باین عمل دعوت نمیکرد. ولی حوادث ژوئیه از لحاظ اکتشاف در قرارگاه دشمن اهمیت عظیمی داشت. غائله کورنیلوف و حوادث بعدی که بشابه ترسهای عملی بودند پیروزی اکتبر را ممکن ساختند. اشتباه کسانی که میخواستند در اکتبر نیز قدرت را تقسیم نمایند (۲۵۸) این بود که پیروزی اکتبر را با روزهای ژوئیه، تعرض، غائله کورنیلوف و غیره و غیره مربوط ساختند و حال آنکه حوادث مزبور تودههای چندین میلیونی را بدین نکته آگاه ساخت که قدرت شوروی ناگزیر شده است. سپس دوران مارش ظفر نمون ما در سراسر روسیه فرا میرسد که با شوق همگان به صلح همراه بود. ما میدانیم که با امتناع یکطرفه از جنگ، صلح بدست نمی آوریم. این موضوع را ما حتی

صنایع فرا گرفته و در زراعت هنوز خیلی کم راه یافته است در نظر نگیریم، چنین مناسبات حاضر و آماده‌ای را بارت نگیرد، سازمان دادن بازر حساب، کنترل بزرگترین بانکها، تبدیل تمامی بانکها به اقتصادی دولتی بیک ماشین بزرگ واحد و بیک بیکر اقتصادی که طوری کار کند که صدها میلیون نفر با نقش واحدی رهبری شوند. این بود آن وظیفه سازمانی شوروی که بر دوش ما قرار گرفت. با شرایط کنونی کار، این وظیفه بهیچوجه اجازه نداد که مسائل را با همراهِ یعنی آنطور که در مورد وظائف جنگ داخلی برای ما میسر میشد حل کنیم، خود ما بهت امر نیز انجام این وظیفه را بدین نحو اجازه نداد. اگر ما به آن سهواً کالذنبی‌ها را مغلوب می ساختیم و جمهوری شوروی را در مقابل مقاومتی که حتی سابقان توجه جدی نمود بوجود آورده‌ایم؛ اگر بیک چنین جریان حوادث را مجموع سیر تکامل عینی پیشین قبلاً معین کرده بود، فقط این باقی بود که آخرین کلام گفته شود و نابالو عوض گردد یعنی بجای مشورا بیک سازمان حرفه‌ای است نه نوشته شود؛ مشورا بیکه شکل قدرت دولتی است. در عوض در مورد وظائف سازمانی وضع بیکلی بر مبنای مبنای دگروری و اینها ما را دشواریهای عظیمی روبرو شدیم. اینجا بر تمام کسانی که میخواستند با غوررسی در وظائف انقلاب ما بکارند بیک نظر معلوم بود که فقط از راه دشوار و طولانی خود انضباطی میتوان بر آن فساد کرد جنگ در جامعه سرمایه‌داری وارد نموده است قائم آمد، فقط از یک راه فوق العاده دشوار و طولانی و با سر سختی است که ما میتوانیم این فساد را مرتفع سازیم و عناصری را که در تشدید آن بکوشند و با انقلاب همچون وسیله‌ای برای برهانی از قیود قلمی میگردند و در حدی حد اکثر استفاده ممکن از آن بکنند مغلوب نمائیم. پیدایش عده کثیری از این عناصر در یک کشور خرده بورژوازی در لحظه فرو پاشیدگی غیر قابل تصور اقتصادی امری ناگزیر بود و علیه این عناصر مبارزه‌ای در پیش است که حد بار دشوارتر است و داشتن هیچ موقعیت پر جلوه‌ای را هم وعده نمیدهد. و این همان مبارزه است که ما تازه شروع کرده‌ایم. ما در نخستین یله این مبارزه هستیم. در این راه آزمایش‌های دشواری را در پیش داریم. در اینجا ما بهکم اوضاع و احوال عینی بهیچوجه نمیتوانیم به یک مارش ظفر نمون با پرچم‌های افراشته، نظیر مارش بوضد کالذنبی‌ها اکتفا ورزیم. هر کس بکوشد این اسلوب مبارزه را در مورد آن وظائف سازمانی که در راه انقلاب قرار دارد بکار برد خود را بعنوان یک سیاستمدار، سوسیالیست و رجز انقلاب سوسیالیستی دچار ورشکستگی کامل نموده است.

همین سرخوش، هنگامیکه انقلاب بطور مشخص با دومین دشواری عظیمی که بر دوش داشت یعنی با مسئله بین‌المللی رو برو شد، تریبانگی برخی از آن رفقای جوان ما کردید که شیفته مارش ظفر نمون اولیه انقلاب شده بودند. امر ما با این سهولت از عهد دار و دسته کرنسکی بر آمدیم، اگر باین سهولت قدرت حاکمه را در کشور خود ایجاد کردیم، اگر بدون کمترین زحمت فرمان مربوط به اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری را بدست آوردیم. علتش فقط این بود که شرایط خصیصه‌ای که برای لحظه‌ای کوتاه فراهم آمده بود ما را از امپریالیسم بین‌المللی مصون داشت. امپریالیسم

اساسی بین انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی اینست که برای انقلاب بورژوازی که از فئودالیسم بدون می روید در بطن نظام کهنه بتفویع سازمانهای اقتصادی نوینی ایجاد میگردد که رفتن رفته تمام جوانب جامعه فئودالی را تغییر میدهد. در برابر انقلاب بورژوازی فقط یک وظیفه وجود داشت و آن گرسن و در هم شکستن و با دور افکندن تمام قود و بندهای جامعه پیشین بود. با انجام این وظیفه، هر انقلاب بورژوازی تمام آنچه را که از آن خواسته شده انجام میدهد یعنی رشد سرمایه‌داری را تشدید میکند.

ولی انقلاب سوسیالیستی بیکلی وضع دیگری دارد. هر قدر کشوری که انقلاب سوسیالیستی را در اثر سیر پراعمواج تاریخ آغاز نموده است، عقب نموده تر باشد، بهمان سبب گذار از مناسبات کهنه سرمایه‌داری به مناسبات سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود. اینجا به وظائف انهدام، وظائف نوینی اضافه میشود که از لحاظ دشواری بیسابقه است و آن وظائف سازمانی است. امر ایجاد گری خلق انقلاب روس که مرحله تجربی با عظمت سال ۱۹۰۵ را گذرانده بود، شوراها را در همان فوریه سال ۱۹۱۷ پدید نمی آورد، شوراها بهیچوجه نمیتوانستند در اکثر قدرت حاکمه را بدست گیرند، زیرا موفقیت فقط وابسته به وجود شکل‌های سازمانی حاضر و آماده آنچنان جنبشی بود که میلیونها تن را در بر داشت. این شکل حاضر و آماده، شوراها بود و بهمین جهت هم در رشته سیاسی آن موفقیت‌های درخشان و آن مارش سرایا ظفر نمونی که دیدیم در انتظار ما بود، زیرا شکل نوین قدرت سیاسی، حاضر و آماده بود و چیزیکه برای ما باقی می ماند فقط این بود که قدرت شوراها را وسیله چند فرمان از حالت جنبشی نخستین ماههای انقلاب، به شکل قانوناً رسمیت یافته‌ای که در کشور روسیه مستقر گردید یعنی به جمهوری شوروی روسیه بدل سازیم. این جمهوری بلافاصله پدید آمد و علت اینکه باین سهولت پدید آمد این بود که توده‌ها در فوریه سال ۱۹۱۷ شوراها را، حتی قبل از اینکه حزبی فرصت اعلام این شعار را کرده باشد، بوجود آوردند. خود همان ایجاد گری عمیق خلق که مرحله تجربی تاریخ سال ۱۹۰۵ را گذرانده و از آن حکمت آموخته بود این شکل قدرت حاکمه پروتاری را بوجود آورد. وظیفه پروتاری بر دشمن داخلی، وظیفه بینهایت سهلی بود. وظیفه ایجاد قدرت سیاسی نیز وظیفه بینهایت سهلی بود زیرا توده‌ها استخوان بندی و پایه این قدرت را بدست ما داده بودند. جمهوری شوراها بلافاصله پدید شد. ولی در وظیفه بینهایت دشوار دیگری باقی می ماند که مارش ظفر نمون نخستین ماههای انقلاب ما بهیچروی نمیتوانست آنها را انجام دهد. ما شك نداشتیم و نمیتوانستیم شك داشته باشیم که انقلاب سوسیالیستی در آتی با وظایفی رو برو خواهد شد که دارای دشواری عظیمی است.

این وظائف اولاً وظائف مربوط به سازمان داخلی بود که در برابر هر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوازی همانا در اینست که در انقلاب بورژوازی شکل‌های حاضر و آماده‌ای از مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد و حال آنکه حکومت شوروی - پروتاری - امر تکامل یافته‌ترین شکل‌های سرمایه‌داری را که در ماهیت امر فقط بخش‌های فوئانی کوچکی را در

واقعی وجود ندارد. در هیچجاست اختلاف نظر در مورد وضع عینی انقلاب روس که فقط از دشواری موقت امپریالیسم بین المللی استفاده نمود، زیرا ماشینی که میبایست، نظیر قطار راه آهنی که برضد ارابه دستنی کوچک بحرکت می آید و آنرا در هم میشکند، برضد ما بحرکت می آید. بعزت تصادم دو گروه غارتگر موقتاً دچار وقفه شد. آنجا و اینجا جنبش انقلابی در حال نمو بود، ولی این جنبش بدون استثنا در تمام کشورهای امپریالیستی اکثرآً هنوز در مرحله شروع بود. نواخت تکامل آن بهیچوجه با نواخت ما شباهتی نداشت. برای کسانی که در باره موجبات اقتصادی انقلاب سوسیالیستی در اروپا غور می ویزیدند، ممکن نبود این موضوع روشن نباشد که شروع کردن انقلاب در اروپا برائت دشوارتر از شروع آن در کشور ما و در کشور ما برائت سهلتر از شروع آن در اروپاست، ولی ادامه آن در کشور ما دشوارتر از آنجا خواهد بود. این وضع عینی باعث آن شد که ما مجبور شدیم از تند پیچ فوق العاده دشواری در مسیر تاریخ بگذریم. پس از مارش ظفر نمون اکتبر - نوامبر - دسامبر، که در جبهه داخلی ما علیه ضد انقلاب ما یعنی دشمنان حکومت شوروی انجام گرفت، نوبت بر خوردن با امپریالیسم اصلی بین المللی فرا رسید که با ما مناسباتی واقعاً خصمانه دارد. پس از دوران مارش ظفر نمون، ما با دوران فوق العاده دشوار و صعبی رو برو شدیم که البته خلاصی از آن با حرف و شعارهای درخشان، هر قدر هم که این امر مطلوب باشد - ممکن نمیشد، زیرا در کشور پریشان ما توده های پنهان خسته ای وجود داشتند و به مرحله ای رسیده بودند که دیگر ادامه جنگ بهیچوجه امکان نداشت و جنگ دردناک سه ساله آنها را چنان فرسوده بود که از نظر جنگی دیگر بهیچوجه قابل استفاده نبودند. حتی قبل از انقلاب اکتبر هم نمایندگان از توده های سرباز دیده ایم که به حزب بلشویکها متعلق نبودند و از گفتن این حقیقت در برابر تمام بورژوازی پروائی نداشتند که ارتش روس دیگر جنگ نخواهد کرد. این وضع ارتش ایران عظیمی بوجود آورد. کشور دهقانان خرده پا، کشوری که جنگ سازمانش را مختل ساخته و آنرا به حالت بیسابقه ای دچار نموده، با وضع فوق العاده شاقی رو برو شده است. ارتش نداریم ولی ناچاریم در کنار سعی که تا دندان مساج و تاکتیک درنده بوده و هست بزندگی خود ادامه دهیم و بییهیست - تالیفات در باره صلح بدون الحاق طلبی و بدون غرامات نمیشود و برآ تحت تاثیر قرار داد. یک جانور خانگی را در کنار ببری خوابیده بود و میخواست ویرا قانع کند که صلح بدون الحاق طلبی و بدون غرامات باشد و حال آنکه - بین صلحی را فقط با حمله به بر ممکن بود دست آورد. صدراعظمان حزب ما - روشنفکران و بخشی از سازمانهای کارگری - کوشیدند مقدم بر همه با عبارت پردازی و دلیل تراشی خود را از چنین دور نمایی خلاص کنند و میگفتند: نباید اینطور بشود. این صلح دور نمایی پس تصور ناپذیر بود و ما که تاکنون با پرچمهای افراشته بسوی تبرد علنی می رفتیم و ما بانک و فریاد در تمام دشمنان فائق می آمدیم نمیتوانیم بگذشت تن در دهیم و شرایط موهنی را بپذیریم. هرگز ما انقلابیونی پس گردن نریزیم و مقدم بر هر چیز اعلام میداریم که: آلمانی قادر به تعرض نخواهد بود.

بین المللی با آنها افتداز سرمایه خود، با تکنیک جنگی بسیار مشکل خود که بیروی حقیقی و حق حقیقی سرمایه بین المللی است، بهیچوجه و در هیچ شرایطی خواه بحکم موقعیت عینی خود و خواه بحکم منافع اقتصادی آن طبقه سرمایه داری که امپریالیسم مظهر آنست، نمیتوانست بوجود جمهوری شوروی در کنار خود سراسر کاری داشته باشد. زیرا روابط بازرگانی و مناسبات مالی بین المللی چنین ایجاب میکند. در اینجا تصادم ناگزیر است. اینجا است بزرگترین دشواری انقلاب روس و بزرگترین مشکل تاریخی آن یعنی ضرورت حل مسائل بین المللی. ضرورت بر انگیزدن انقلاب بین المللی با انتقال از انقلاب ما که در دایره های محدود است، به انقلاب جهانی. این وظیفه با تمام دشواری - فوق تصور خود در برابر ما قرار گرفت. باز هم تکرار میکنم که عده بسیار زیادی از دوستان جوان ما که خود را چپ میخوانند، مهمترین نکات را از یاد می برند و آن اینکه: چرا ما در جریان هفتدها و ماههای ظفر نمونی بسیار بزرگ پس از اکتبر با این سهولت امکان یافتیم از ظفری به ظفر دیگری دست یابیم. و حال آنکه این موضوع فقط باین علت میسر شد که اوضاع و احوال بین المللی که بدتر از خاصی جور شده بود موقتاً ما را از امپریالیسم مصون داشت. امپریالیسم فرصت پرداختن بهما را نداشت. بنظر ما نیز چنین رسید که ما را هم فرصت پرداختن به امپریالیسم نیست. ولی علت اینکه امپریالیستها فرصت پرداختن به ما را نداشتند فقط این بود که بیروی بسیار عظیم اجتماعی - سیاسی و جنگی امپریالیسم جهانی معاصر در این موقع در نتیجه جنگ فیما بین، بسوی گروه تقسیم شده بود. سیاح امپریالیستی که به این سرازه کشانده شده بودند، بوضع تصور فایذیری دچار گشته و با مرک دست بگریبان بودند بطوریکه هیچیک از این دو گروه نمیتوانست بیروی قابل توجهی برضد انقلاب روس متمرکز - زد. جرماه اکتبر ما درست با یکچنین لحظه ای مصادف شدیم: انقلاب ما - این موضوع باراد کسی بنظر میرسد ولی حقیقت دارد - درست با لحظه خجسته ای مصادف شد و آن هنگامی بود که مصائب بیسابقه ای بصورت امحاء میلیونها تن با اکثریت عظیم کشورهای امپریالیستی رو آور شده بود و جنگ با مصائب بیسابقه خود ملتها را زجر میداد و در چهارمین سال جنگ، کشورهای محارب به بن بست و سر تو راهی رسیده بودند و این مسئله بطور اثرکتیف بیوان آمده بود که آیا مللی که دچار چنین وضعی شده اند قادر بادامه جنگ خواهند بود یا نه؟ فقط در پرتو اینکه انقلاب ما با چنین لحظه خجسته ای مصادف شد که در آن هیچیک از دو گروه عظیم درندگان نمیتوانستند فوراً حساب خود را با دیگری تصفیه کنند و یا علیه ما با دیگری متحد شوند. فقط از این لحظه در مناسبات سیاسی و اقتصادی بین المللی، انقلاب ما میتواند استفاده کند و استفاده کرد تا مارش ظفر نمون درخشان خود را در روسیه اروپائی انجام دهد، دامنه اشرا به فنلاند بکشاند و دست بکار آن شد که فقار و رومانی را مسخر خود سازد. فقط بدین علت است که در محافل پیشرو حزب ما کارکنانی حزبی از روشن فکران ما فوق بشری پدید آمدند که شیفته این مارش ظفر نمون شدند و گفتند: ما از عهد امپریالیسم جهانی نیز بر می آئیم؛ اینجا هم کار با مارش ظفر نمون بانجام خواهد رسید؛ اینجا دشواری



این بود نخستین دلیل تراشی که این لشخما خود را با آن تسلی میدادند. تاریخ اکنون ما را در وضع فوق العاده دشواری قرار داده است؛ ناچاریم در عین اشتغال به کار سازمانی بینهایت دشوار، یکسلسله شکستهای دردناکی را تحمل نمائیم. اگر در مقیاس جهانی - تاریخی به قضایا بنگریم، آنگاه هیچگونه شکی باقی نخواهد ماند که هر آنچه انقلاب ما تنها بماند و هر آنچه جنبش انقلابی در سایر کشورها وجود نداشته باشد آمیدی به پیروزی نهائی انقلاب ما نخواهد بود. امر ما تنها با یک حزب بلشویک نیست بکار شدیم بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها در حال نضج است و لذا با وجود هرگونه دشواری که ما با آن رو برو شویم و هرگونه شکست که در پیش داشته باشیم، باز عاقبت الامر - نه در بادی امر - انقلاب جهانی سوسیالیستی فرا خواهد رسید. زیرا در کار آمدن است؛ به نضج خود خواهد رسید. زیرا در کار نضج یافتن است و نضج نیز خواهد یافت. تکرار میکنم: نجات ما از کلیه این دشواریها در فرا رسیدن انقلاب سراسر اروپاست. ما با اتکاء باین اصل که یک اصل کاملاً مجردیست و با پیروی از آن، باید مراقب باشیم که اصل مزبور بهرور زمان بیک عبارت بیروح بدل نشود زیرا هر اصل مجردی اگر آنرا بدون هیچگونه تجزیه و تحلیل بکار برند به عبارت صرف تبدیل میشود. امر شما بگوئید در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب نهفته است و کسیکه بدین نکته پی نبرد سوسیالیست نیست - سخنی بمرست گفته آید آری در پس هر اعتصابی انقلاب سوسیالیستی نهفته است. ولی اگر شما بگوئید هر اعتصابی کام مستقیم است بسوی انقلاب سوسیالیستی، آنگاه یک عبارت بکلی توخالی گفته آید. این موضوع را ما «هر روز آزرگاره شنیده ایم و چنان دل را زده است که کارگران تمام این عبارات آتارشیستی را بدون انداختن زیرا امر در اینموضوع شکی نیست که در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب سوسیالیستی نهفته است این نیز روشن است که ادعای اینکه گویا از هر اعتصابی میتوان پای بهرجه انقلاب نهاد نیز ادعای یوچی است. همانطور که اینموضوع کاملاً مسلم است که کلیه دشواریهای انقلاب ما تنها هنگامی بر طرف خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی جهانی که اکنون همه جا در حال نضج است، به نضج خود برسد - بهمان نسبت هم این ادعا بکلی یوچ است که ما باید هرگونه دشواری مشخص امروزی انقلاب خود را پنهان داشته و بگوئیم: «من تمام بنای حساب خود را روی جنبش سوسیالیستی بین المللی میگذارم و میتوانم هر حقاقتی را مرتکب شوم». «ایکتخت ببند خواهد شتافت زیرا بهر حال پیروز خواهد شده. از چنان سازمان شگرفی خواهد داد و همه چیز را از پیش چنان معین خواهد کرد که بدست ما فقط شکلهای حاضر و آماده ای خواهد آمد، همچنانکه آموزش مارکسیستی حاضر و آماده ای را از اروپای غربی بدست آوردیم و در سایه همین عمل هم آموزش مزبور، میتوان گفت، در ظرف چند ماه در کشور ما پیروز گردید و حال آنکه برای پیروزی آن در اروپای غربی دهها سال لازم آمد. پس ماجراجویی کاملاً نابهجانی است که اسلوب قدیمی یعنی حل مسئله مبارزه از طریق مارش ظفر نون را در دوران تاریخی جدیدی بکار بریم که هم اکنون فرا رسیده و کسی را که در مقابل ما قرار داده کرنسکی و کورنیلف پوسیده بوده

بلکه درنده بین المللی یعنی امپریالیسم آلمان است که در آنجا انقلاب تازه در حال نضج است ولی بیان است که هنوز به نضج کامل خود نرسیده است. ادعای اینکه دشمن چرئت تعرض علیه انقلاب را نخواهد داشت نیز از نوع همین ماجراجویی بود. مذاکرات برست در چنان لحظه ای نبود که ما به قول هرگونه شرایط صلح مجبور باشیم. تناسب عینی قوا حاکی از آن بود که بدست آوردن تنفی کافی نخواهد بود. مذاکرات برست می بایست اینموضوع را نشان داده باشد که آلمانها تعرض خواهند کرد و جامعه آلمان آنها را آستن انقلاب نیست که هم اکنون این انقلاب فرا رسد و نمیشود تقصیر را بگردن امپریالیستهای آلمان انداخت و گفت که رفتار آنها هنوز موجودات این انفجار و یاء بقول دوستان جوان ما که خود را بچپ میخوانند، آذینان وضعی را فراهم ساخته بود که در آن آلمانها قادر به تعرض نباشند. وقتی به آنها میگویند ما ارتش نداریم، ما مجبور بودیم نقرات را مرخص کنیم و در عین حال هم فراموش نمیگردیم که در جوار جانور خانگی رام ما پیر خوابیده است - آنها نمیخواهند اینموضوع را بفهمند. امر ما مجبور شدیم ارتش را مرخص کنیم، اینرا هم فراموش نکردیم که با فرمان یکجانبه نیزه جا - نمیتوان به جنگ خاتمه داد.

بطور کلی چه شد که هیچ جریان، هیچ خط مشی و هیچ سازمانی در حزب ما با موضوع مرخص کردن ارتش مخالف نبود؟ مگر چه بر سر ما آمده بود - آیا ما بکلی عقل خود را از دست داده بودیم؟ بههچوجه. افسران غیر بلشویک، از همان قبل از اکتبر میگفتند که ارتش قادر به جنگ نیست و برای مدت چند هفته هم نمیتوان آنرا در جبهه نگهداشت. اینموضوع پس از اکتبر برای هر شخصی که میخواست فاکت و واقعیت نا مطبوع و تلخ را به بیند، و نمیخواست خود را پنهان کند و چشم خود را به بندد و با عبارات مغرورانه گریبان خود را خلاص نماید - واضح گردید. ارتش نیست و نگاهداشتن آن غیر ممکن است. بهترین کاری که میتوان کرد مرخص نمودن هر چه زودتر آنست. این یک قسمت بیمار ارکانیسم است که زجرهای ناشنوده ای را متحمل شده و محرومیتهای جنگی که وی بدون آمادگی فنی داخل آن گردیده و با وضعی از آن خارج شد که در برابر هر تعرضی دچار سراسیمگی میشود، ویرا از پا در آورده است. نمیتوان افرادی را که متحمل یک چنین مصائب ناشنوده ای شده اند، بخاطر این امر مقصر دانست. سربازان، حتی در جریان نخستین دوران انقلاب روس، طی صدها قطعه نامه با صراحت تمام میگفتند: «ما در خون غوطه وریم و قادر به جنگ نیستیم». ممکن بود پایان جنگ را مصنوعاً بتعمیق انداخت، ممکن بود شایه کرنسکی را انجام داد. ممکن بود پایان جنگ را برای مدت چند هفته بتاخیر انداخت. ولی واقعیت عینی راه خود را هموار میکرد. این یک قسمت بیمار ارکانیسم دولت روسیه است که نمیتواند بیش از این مشقات این جنگ را تحمل نماید. هر چه سریعتر آنرا مرخص نمائیم، هر چه این قسمت سریعتر در بین قسمتهائی که هنوز آنها را بیمار نیست حل شود، بهمان نسبت هم کشور زودتر خواهد توانست برای آزمایشهای دشوار نوین آماده گردد. هنگامیکه، باتفاق آراء و بدون کوچکترین اعتراضی تصمیم ترخیص ارتش را، که از نقطه نظر

و در نقاط دورتری رخ دهد که شاید ما مجبور باشیم نیروهای خود را بدانجا نقل مکان دهیم و شاید مسافت تا آن نقاط بیش از مسافت از پتروگراد تا مسکو باشد، ولی بهر حال با وجود تمام تبدلات ممکنه و متصوره، اگر انقلاب آلمان فرا نرسد ما نا بود خواهیم شد. مع الوصف این موضوع ذره‌ای اطمینان ما را به اینکه باید بتوانیم دشوارترین وضع را بدون لافزنی تحمل نمائیم، متزلزل نمیسازد.

انقلاب به آن زودی که ما انتظار داشتیم فرا نخواهد رسید. این موضوع را تاریخ ثابت کرده و باید توانست آنرا، بشابه یک واقعیت، در نظر گرفت، باید توانست این نکته را بحساب آورد که انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرو نمیتواند به آسانی انقلاب روسیه - یعنی کشور نیکلا و راسپوتین - آغاز گردد، و آنهم هنگامیکه برای بخش عظیمی از اهالی کاملاً علی السویه بود چه ملتگاهی در اطراف و اکناف آن زندگی میکنند و چه حوادثی در آنجا رخ میدهد. شروع انقلاب در چنین کشوری آسان بود - این به‌نای برداشتن پرکاهی بود.

ولی شروع بدون تدارک انقلاب در کشوری که سرمایه‌داری در آن تکامل یافته و به عادیترین افراد هم فرهنگ دموکراتیک و تربیت تشکیلاتی داده است - علی نادرست و بی معنی است. اینجا ما تازه به دوران دردناک آغاز انقلابهای سوسیالیستی نزدیک میشویم. این یک واقعیت است، ما نمیدانیم و هیچکس هم نمیداند، شاید انقلاب پس از چند هفته و حتی پس از چند روز پیروز شود - این امر کاملاً ممکن است -، ولی بنای حساب را نمیتوان روی این موضوع گذارد، باید برای دشواریهای خارق العاده و شکستهای بی اندازه سختی که جنبه ناگزیر دارد آماده بود، زیرا در اروپا هنوز انقلاب آغاز نشده است، گویانکه ممکن است فردا آغاز شود و هنگامی هم که آغاز شد، بدیهیست دیگر شك و تردید ما را رنج نخواهد داد و دیگر مسائل مربوط به جنگ انقلابی مطرح نخواهد بود و تنها يك مارش سراپا ظفر نمون باقی خواهد ماند. این امر خواهد شد، و حتماً هم خواهد شد، ولی هنوز نشده است، این واقعیت ساده ایست که تاریخ با آموخته و از آن گزندی پس دردناک دیده‌ایم و يك گزند دیده هم بسوی گزند نادیده بیارزد، لذا من بر آنم که پس از آنکه تاریخ ما را به‌کافات این امیلواری، که آلمانها قادر به‌عرض نخواهند بود و میتوان به «هورا» مستظهر بود، گزندی پس دردناک رساند، این درس در سایه وجود سازمانهای شوروی ما خیلی زود در افغان توده‌های تمام روسیه شوروی رخنه خواهد کرد. آنها هم در جنب و جوشند، خود را حاضر میکنند، برای کنگره تدارک می‌بینند، قطعنامه صادر میکنند و در اطراف آنچه رخ داده است تعمق مینمایند. مشاجرات کنونی ما، مشاجرات قدیمی ما قبل انقلاب نیست که در درون محافل محدود حزبی باقی میماند، بلکه تمام تصمیمات در معرض بحث و مذاکره توده‌ها قرار میگیرد که خواستار آند تا صحت این تصمیمات با تجربه و عمل و آرسی شود و هرگز اجازه نمینهند با نطقهای سطحی مجذوبشان سازند، اجازه نمینهند از راهیکه - بر اثر کتیف حوادث مقرر میدارد منحرفشان نمایند. البته اگر ما با روشنفکر یا پلشویک چپ رو برو باشیم میتوان با گفتار از خود

حوادث خارجی تصمیمی بی معنی بود، اتخاذ میگردیم، احساس ما بر این «شوال بود. این کام درستی بود، ما میگفتیم نگاهداشتن ارتش - توهم سکنه‌زانه‌ایست. هر چه زودتر ارتش مرخص شود بهمان نسبت شغای تمام ارکانیسم اجتماعی من حیث الجموع، زودتر آغاز خواهد شد. بهمین جهت هم عبارت انقلابی: «آلمانها قادر به تعرض نیستند» که از آن عبارت دیگری ناشی میشد حاکی از اینکه: «ما میتوانیم جنگ را موقوف اعلام داریم. نه جنگ و نه امضای صلح - اشتباه بسیار عمیق و پر بها دادن بسیار تلخ و نامواری به حوادث بود ولی اگر آلمانها تعرض کنند چه؟ «خیر آنها قادر به تعرض نخواهند بود. ولی شما حق ندارید با سرنوشت انقلاب بین‌المللی بازی کنید بلکه میتوانید این مسئله مشخص را مطرح سازید که: آیا وقتی این لحظه فرا رسد شما دستیار امپریالیسم آلمان نخواهید شد؟ ولی ما که از اکتبر سال ۱۹۱۷ همه دفاع طلب شده‌ایم و دفاع از میهن را تصدیق داریم - همه میدانیم که با امپریالیستها نه در گفتار بلکه در کردار قطع رابطه نموده‌ایم: قراردادهای سری را بر هم زدیم، بورژوازی را در کشور خود مغلوب ساختیم و صلح شرافتمندانه آشکار را طوری پیشنهاد نمودیم که تمام خلفها میتوانند همه نیات ما را در عمل مشاهده کنند. چگونه افرادی که نفاشان جدا دفاع از جمهوری شوروی بود میتوانند باین ماجرا که تیره‌های خود را ببار آورده است، تن در دهند؟ این يك واقعیت است، زیرا آن بحران سختی که حزب ما، بمسأبت تشکیل اپوزیسیون «چپ» در آن، دچارش گردیده، یکی از بزرگترین بحرانهایست که انقلاب روس میگذراند.

این بحران بر طرف خواهد شد، نه حزب ما و نه انقلاب ما هیچیک بهیچوجه در این بحران از پا در نخواهند آمد، گویانکه در لحظه حاضر این امر کاملاً قریب الوقوع و کاملاً ممکن بود، تضمین اینکه ما در این مورد از پا در نخواهیم آمد اینستکه، بجای طریقه قدیمی حل اختلافات فراکسیونی، یعنی طریقه توسل به کمیته فوق العاده‌ای نشریه و مباحثه و بعد کافی انشعاب، اکنون دیگر حوادث، طریقه نوینی را برای آموختن در اختیار افراد گذارده است. این شیوه - و آرسی همه چیز طبق فاکت‌ها و حوادث و درسهای تاریخ جهانست. شما میگوئید آلمانها قادر به تعرض نیستند. از تاکتیک شما این موضوع نتیجه میشد که میتوان حالت جنگ را موقوف شده اعلام نمود، تاریخ بشما درس عبرت داد و بر این توهم خط بطلان کشید. آری، انقلاب آلمان رشد میکند، ولی نه آنطور که دل ما میخواهد، نه با آن سرعتی که باب طبع روشنفکران روسیه است، نه با آن نواختی که تاریخ ما در اکتبر بوجود آورد یعنی بدان شیوه که ما بهر شهری میرسیم حکومت شوروی اعلام میداریم و نه دهم کلر کران پس از چند روز بجانب ما می‌آیند. انقلاب آلمان بد بختیش اینستکه نمیتواند با این سرعت گام بر دارد. حال بینیم کی باید روی دیگری حساب کنند: ما روی انقلاب آلمان یا انقلاب آلمان روی ما؟ شما دلتان میخواست که انقلاب آلمان روی شما حساب کند، ولی تاریخ بشما درس عبرت داد. آری این درس است، زیرا این يك حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب آلمان نابودیم - شاید این امر در پتروگراد با مسکو روی نهد، بلکه در ولادیوستک

نشینی نیستیم. خدا کند بتوانیم به‌طور نیمه منظمی عقب نشینی کنیم و اندک فرصتی بدست آوریم تا قسمت بیمار بدن ما ولو اندکی هم شده شفا یابد. بدن من حیث المجموع سالم است و بر بیماری فائق خواهد آمد. ولی نمیتوان طلب کرد که فوراً و آنجا بر آن فائق آید. نمیتوان ارتش در حال فرار را متوقف ساخت. وقتی من یکی از دوستان جوانان که مایل بود چپ باشد میگفتم: رفیق پجبهه بروید و به پیشیند آنجا در ارتش چه خبر است، از این پیشنهاد من رنجید و گفت: میخواهند ما را تعبد کنند تا ما اینجا بفتح اصول عالیه جنگ انقلابی تبلیغ نکنیم. و حال اینکه متاور من از این پیشنهاد بهیچوجه تعبد دشمنان فراکسیون نمود: این پیشنهادی بود برای اینکه بروند به پیشیند ارتش با چه طرز ناشنوده‌ای شروع بفرار نموده است. سابقاً هم ما اینرا میدانستیم. سابقاً هم نمیشد این واقعیت را نادیده انگاشت که کار فساد بعد ناشنوده‌ای رسیده و حتی توپهای ما به پیشیزی به آلمانها فروخته میشود. اینرا ما میدانستیم. چنانچه اکنون هم میدانیم که ارتش را نمیتوان نگهداشت و بهانه جوئی حاکی از اینکه آلمانی تعرض نخواهد کرد بزرگترین ماجراجوئی بود. اگر انقلاب اروپائی تاخیر کند، سختترین شکستها در انتظار ماست. زیرا ما ارتش نداریم. سازمان نداریم و این دو مشکل را هم اکنون نمیتوان حل کرد. اگر تو نمیتوانی خود را دساز نمائی، اگر برای خزیده رفتن روی شکم و در دل ولای آمادگی نداری. در اینصورت انقلابی نموده و یاوه کو هستی. و اگر من پیشنهاد خزیده رفتن میکنم باین علت نیست که از آن خوشم می آید. بلکه باینعلت است که راه دیگری وجود ندارد. زیرا سیر تاریخ باین طرز مباحثه نموده است که انقلاب در آن واحد در همهجا نضج یابد.

جریان کار اینست که جنگ داخلی بمثابة آزمایشی برای تصادم با امپریالیسم آغاز گشت و این آزمایش ثابت کرد که امپریالیسم بکلی یوسیده است و عناصر پرواگاری در داخل هر ارتش بی میخیزند. آری ما انقلاب بین المللی جهانی را خواهیم دید ولی عجائفاً این جز يك افسانه بسیار شیرین و بسیار زیبا چیز دیگری نیست. من بخوبی میدانم که عشق به افسانه‌های زیبا از مختصات کودکان است. ولی من سؤال میکنم: آیا انقلابی چندی هم باید با افسانه باور کنند؟ در هر افسانه‌ای عناصری از واقعیت وجود دارد: اگر شما برای کودکان افسانه‌ای بگوئید که در آن خرپس و کربه بزبان انسانی گفتگو نکنند آنها علاقه ای به آن نشان نخواهند داد. همینطور هم اگر مردم گفته شود جنگ داخلی در آلمان فرا خواهد رسید و در عین حال تضمین داده شود که بجای تصادم با امپریالیسم، انقلاب بین المللی در خود میدان سرد انجام خواهد یافت مردم خواهند گفت شما فریب میدهید. با این عمل شما از خلال دشواریهایی که تاریخ عرضه داشته تنها در استنباط خود و در تمایلات خود میکزید. البته خیلی خوب خواهد بود اگر پرواگاری آلمان قادر به بر آمد باشد. ولی آیا شما این را سنجیده اید. آیا آلتی را یافته اید که با آن معلوم کنید انقلاب آلمان در فلان روز معین یا بعرضه وجود خواهد نهاد؟ خیر، شما اینرا نمیدانید و ما هم نمیدانیم. شاهمه چیز را در معرض برد و

دشواریهایی که در برابر ما قرار دارد خلاص شد: چنین کسی البته با گفتار میتواند از مسائلی نظیر اینکه ارتش نیست و انقلاب آلمان فرا نرسیده است. گریبان خلاص کند. ولی توده‌ها عبارتند از میلیونها - و سیاست هم از آنجائی سر چشمه میگیرد که میلیونها در آنجا هستند. نه از آنجائی که هزارها هستند. بلکه از آنجائی که میلیونها هستند. سیاست جدی فقط از آنجا سرچشمه میگیرد. این میلیونها میدانند ارتش یعنی چه و سربازانی را که از جبهه باز کشته‌اند، دیده‌اند. اگر افراد جداگانه را در نظر نگرفته، بلکه توده حقیقی را در نظر گیریم. آنگاه آنها میدانند که ما قادر به جنگ نیستیم و هر فرقی آنچه را که قابل تصور بوده، در جبهه متحمل شده است. توده باین حقیقت پی برده که اگر ارتش نباشد و در جوار شما درنده ای خوابیده باشد شما مجبورید فرار داد صلح کاملاً شاق و موهنی را امضاء کنید. مادامکه انقلاب یا بعرضه وجود نگذارد. مادامکه شما ارتش خود را بهبود نپخشیده اید و مادامکه این ارتش را بخانه‌های خود بازنگردانده اید. این امر ناگزیر است. تا آلمان بیمار شفا نخواهد یافت. درنده آلمانی را هم ما با هوراه مغلوب نخواهیم کرد و آنطور که کرنسکی و کورنیلف را سرنگون کردیم، او را سرنگون نخواهیم ساخت. اینست حرسی که توده‌ها بدون آید و شرط. بدون آن آید و شرطی گرفته‌اند، که بعضی افرادیکه میخواهند نریبان خود را از قید واقعیت تلخ خلاص کنند، میکوشیدند به آنها عرضه دارند.

ابتدا مارش سراپا. ظفر نمون در اکثر و نوامبر - سپس ناکهان انقلاب روس در ظرف چند هفته بدست درنده آلمانی در هم شکسته شد و این انقلاب حاضر شد شرایط صلح غارتگرانه را بپذیرد. آری چرخشهای تاریخ بسوار دشوار است. در کشور ما تمام این چرخشها دشوار بوده است. هنگامیکه ما در سال ۱۹۰۷ قرارداد داخلی - نهایت ننگینی را با استواییین امضاء کردیم و مجبور بودیم از آغل جومای استواییین بگنسیم و با امضای اوراق ساطنتی (۲۵۹) تعهداتی را به عهده خود میگرفتیم. عین همین وضع را در مقیاسی کوچکتر از مقیاس فعلی داشتیم. در آلمان افراد متعلق به بهترین پیش آهنگ انقلاب میگفتند (آنها هم کوچکترین تزیدی در حقانیت خود نداشتند): ما انقلابیونی کرد نفرزیم. ما با انقلاب روس ایمان داریم. ما هرگز وارد مؤسسات علنی استواییین نخواهیم شده. خواهید رفت. زندگی توده‌ها و تاریخ نیرومندتر از اطمینان داده‌های شماست. نمیخواهید بروید. در آنصورت تاریخ شما را وادار خواهد کرد. اینها افراد بسیار جیبی بودند که در اولین چرخش تاریخ از فراکسیون آنها جز دود چیزی باقی نماند. اگر ما توانستیم انقلابی بادی مانیم و در شرایط پرمشغلی کار کنیم و باز هم از اینوضع خارج شویم. اکنون نیز میتوانیم خارج شویم. زیرا این هوی وهوس مانیت. بلکه ناگزیری عینی است که در يك کشور بکلی ورشکست ایجاد شده و عايش هم این است که انقلاب اروپا، علی رغم تمایل ما، جرئت تاخیر نموده و امپریالیسم آلمان، علی رغم تمایل ما، جرئت تعرض کرده است.

اینجا باید عقب نشینی را بلد بود. با عبارت پردازی نمیتوان واقعیت تلخ و آندوهبار را از خویش نهفت. باید گفت: خدا کند بتوانیم به‌طور نیمه منظمی عقب نشینی کنیم. به‌طور منظم که ما قادر بعقب

هم اکنون ما مشغول امضاء قرارداد صلحیم و تنفس بلست آورده‌ایم و از آن برای دفاع از میهن بهتر استفاده می‌نمائیم. زیرا اگر ما در حال جنگ بودیم، با آن ارتش سراسیمه و در حال فراری روبرو بودیم که لازم بود آنرا متوقف ساخت و رفقای ما نمیتوانند و نمیتوانستند متوقف سازند. زیرا جنگ نیرومند تر از موعظه و دهها هزار استدلال است. آنها که وضعیت عینی را درک نکرده‌اند، ارتش را هم نمیتوانند متوقف سازند و متوقف نمی‌ساختند. این ارتش بیمار، تمامی ارگانسیم را بیمار ساخته بود و ما متحمل شکست ناشنوده جدید و ضربت جدیدی از طرف امپریالیسم آلمان بر انقلاب شدیم و این یک ضربت سخت بود زیرا ما سبکفرازه خود را در معرض ضربات امپریالیسم قرار دادیم. ضمناً ما از این تنفس برای این استفاده خواهیم کرد که مردم را متقاعد کنیم متحد شوند و به یکبار بر خیزند و یکبارگران و دهقانان روس بگوئیم «خود انضباطی و انضباط اکیدی بوجود آورید زیرا در غیر اینصورت کماکان در زیر چکمه آلمانها خواهیم ماند، و تا زمانیکه مردم یاد نگرفته‌اند چگونه مبارزه کنند و ارتشی بوجود آورند که فرار نکرده بلکه قادر باشد بزجرهای ناشنوده تن در دهد ناگزیر در زیر این چکمه باقی خواهید بود. این یک امر ناگزیر است زیرا انقلاب آلمان هنوز فراترسیده و نمیتوان تضمین کرد فردا فرا خواهد رسید.

باینجهت است که تئوری تنفس که «کمونیست» با سیلی از مقاله بکلی آنرا رد میکند، بتوسط خود زندگی بیان کشیده میشود. هر کس می بیند که تنفس بدست آمده است و هر کس از آن استفاده میکند ما تصور می‌کردیم بطروگراد را در ظرف چند روز از دست خواهیم داد و این هنگامی بود که نیروهای آلمانی، ضمن پیشروی، به چند منزای شهر رسیده بودند و بهترین ناویان و کارگران کارخانه پوتیلوف با وجود تمام شورهیجان عظیم خود، تنها مانده بودند و آشفتگی بیسابقه و سراسیمگی ایجاد شده بود و همین هم ارتش را وادار کرده بود تا کامتچینا فرار کند و ما در وضعی بودیم که نقاط تسلیم نشده را پس می‌گرفتیم ضمناً در اینسورد جریان بدینشوال بود که تلگرافچی به ایستگاه می آمد و پشت دستگاه می نشست و تلگراف می‌کرد: «هیچ آلمانی وجود ندارد. ایستگاه در اشغال ماست». پس از چند ساعت از کیساریای راه با تلفن بمن اطلاع داده میشد که ایستگاه بعدی اشغال شده و ما به یامبورگ نزدیک میشویم. هیچ آلمانی وجود ندارد. تلگرافچی جای خود را اشغال میکند. این بود وضعی که ما داشتیم. بدینشوال بود تاویخچه واقعی جنگ یازدهمروزه، این جریان را ناویان و کارگران کارخانه پوتیلوف برای ما توصیف کردند. باید آنها را به کنگره شوراها خواند. بگذار آنها حقیقت را بیان دلرند. این حقیقتی است بی اندازه تلخ، دل آزار، و دردناک و موهن و آن حد باز سوهمندتر، زیرا مردم روس آنرا درک میکنند.

من مخالفتی ندارم که مسئله انقلاب بین المللی در خود میدان نبرد دل به بندند زیرا این انقلاب فرا خواهد رسید. همه چیز بنویه خود فرا میرسد، ولی اکنون به خود انضباطی بپردازید. بهر قیوش شده به اطاعت تن در دهید تا یک نظم «موتوار» بدست آید و کارگران هرروز ولویکساعت هم شده تعلیم نبرد بگیرند. این کمی مشکلتر از نقل یک قصه زیبا است. ولی این الآن لازم است.

باخت می‌گذارید. امر انقلاب یا بهرصد وجود گذارد در آنصورت همه چیز نجات خواهد یافت. البته! ولی، امر آنطور که ما مایلیم، عمل نکرد و آمد و فردا یروز نشد. آنوقت چه؟ آنوقت توده شما خواهد گفت: شما ماجراجویانه رفتار کردید. شما بنای حساب خود را بر این سیر مسعود حوادث گذارید که بوقوع نه پیوست، شما بيمصرفی خود را برای وضعی که بدای انقلاب بین المللی به پیش آمده نشان دادید. همان انقلابی که ناگزیر فرا خواهد رسید ولی عجالتاً هنوز به نضج خود نرسیده است.

دوران شکستهای بسیار شدیدی فرا رسید که از طرف امپریالیسم سراپا مسلح به کشوری وارد میشد که ارتش خود را مرخص نموده و مجبور بود مرخص کند. آنچه من پیشگوئی می‌کردم کاملاً به حقیقت پیوست: بجای صلح برست، ما صلح براتب موهن تری را بدست آوردیم که گناه آن بگردن کسانی است که صلح اولی را قبول نمی‌کردند. ما میدانستیم که ارتش مسبب انعقاد قرارداد صلح با امپریالیسم شده است. باین نتیجه ما با هوفمان (۲۶۰) گرد یک میز نشسته بودیم نه با لیکنخت. معهداً با انقلاب آلمان کمک کردیم. ولی شما الان به امپریالیسم آلمان کمک میکنید. زیرا میلیونها ثروت خود و توپها و گلوله‌های خود را از دست دادید و این موضوع را هر کس که وضعیت بکلی غیر قابل تصور ارتش را دیده بود من بایست پیش گوئی کرده باشد. هر شخص باوجدانی در جبهه میگفت در صورت کوچکترین تعرض آلمانها ما بطور ناگزیر و حتی نا بود خواهیم شد. ما در ظرف چند روزطمه خصم شدیم.

ما با گرفتن این درس، انشعاب و بحران خود را در هر قدر هم که این بیماری سخت باشد بر طرف خواهیم نمود، زیرا متفق براتب مماثلتر یعنی انقلاب جهانی بکمک ما خواهد آمد. وقتی ما میگویند این صلح تیلزیت مآبانه، این صلح ناشنوده، این صلح موهن تر و غارتگرانه تر از صلح برست باید تصویب شود. یانه من جواب میدهم: بدون شك آری. ما باید این عمل را انجام دهیم، زیرا ما از نظر توده‌ها به قضایا می‌نگریم. کوشش برای اینکه فاکتیک اکتیر - نوامیر، که در درون یک کشور عمالی میشد و مربوط به دوران ظفر نائی انقلاب بود، بکمک پندار ما بر جریان حوادث انقلاب جهانی منطبق شود. کوششی است محکوم به ناکامی. وقتی میگویند تنفس در حکم پنداری پیش نیست، وقتی روزنامه موسوم به «کمونیست» - که عنوانش باید از کلمه کمون مشتق شده باشد - ستون پشت ستون پرمیکند و میکوشد تئوری تنفس را رد کند آنوقت میگویم: من خیلی تصادفات و انشعابات فراکسیون دهنده ام و از این لحاظ تجربه فراوانی دارم، ولی باید بگویم برمن روشن است که با شیوه دیمی یعنی از طریق انشعابات حزب فراکسیون - این بیماری علاج نخواهد شد. زیرا زندگی آنرا زودتر علاج خواهد کرد، زندگی بسیار سریع کام برمی‌دارد. از این لحاظ بسیار عالی عمل مینماید. تاریخ باچنان سرعت لکوموتیو زندگی را میراند که قبل از اینکه هیئت تحریریه روزنامه «کمونیست» فرصت انتشار شماره بعدی خود را بکند اکثریت کارگران در بطروگراد آغاز نومید شدن از ایندهای وی را گذارده‌اند، زیرا زندگی نشان میدهد که تنفس واقعیت است.

با این عمل شما بانقلاب آلمان و انقلاب بین المللی کمک میکنید. ما از این مطلب که چند روز بما تنفس داده اند خبر نداریم ولی چنین تنفسی داده شده است. باید هرچه زودتر ارتش را مرخص کرد، زیرا این عضو بیمار است و اما عجلانما ما بانقلاب فنلاند کمک خواهیم کرد (۲۶۱)

آری. البته ما قرار داد را نقض میکنیم. ما تا کنون ۳۰-۴۰ بار آنرا نقض کرده ایم. فعلاً کودکان میکنند، در عصری که دوران دردناک و طولانی رهائی که حکومت شوروی را بوجود آورده و آنرا به ۳ پله تکامل خود ارتقاء داده است فرا میرسد، باید به مبارزه طولانی و محتاطانه ای پرداخت. قرارداد ننگین صلح موجب قیام میگردد ولی وقتی رفقای روزنامه کمونیست، در باره جنگ احتجاج میکنند از احساسات مدد میمانند و فراموش مینمایند که مردم دیگر مشتاهایشان گمر شده زیرا کودکان غرقه بخون در برابر خود دیده اند. آنها چه میگویند؟ میگویند: انقلابی آماده هرگز این وضع را تحمل نخواهد کرد و زیر بار این تنگ نخواهد رفته. روزنامه آنها عنوان کمونیست دارد ولی باید عنوان اشلاختیج \* داشته باشد، زیرا با نظر همان اشلاختیج به قضیه می نگرد که در حین مرگ شمشیر بدست با حالتی مطمئن گفت: صلح - تنگ است و جنگ - شرف و افتخار. آنها از نظرگاه اشلاختیج قضاوت میکنند، ولی من - از نظر گاه حقیق.

اگر من هنگامیکه ارتش فرار میکند، و نمیتواند فرار نکند مگر اینکه هزاران نفر تلفات بدهد - صلح را انتخاب میکنم. برای اینستکه کارها خرابتر نشود. مگر قرارداد بستن تنگ است؟ هر حقیق و کارگر جلدی بمن حق میدهد، زیرا آنها میفهمند که صلح وسیله ایست برای تجمع قوا. تاریخ رهائی آلمانها را از قید ناپلئون پس از صلح تیازیت بیاد دارد - من چندین بار باینموضوع استناد درزیده ام؛ من عمداً صلح را تیازیت مآبانه نامیدم. هر چند ما آنچیزی را که در آن بود امضاء نکرده ایم، یعنی معاهده نشدیم لشکریان خود را برای استیلای بر خلفهای دیگر به استیلاگر کمک بندیم - و حال آنکه تاریخ کار را باینجا هم کشانده است و اگر ما فقط بانقلاب بین المللی در خود میدان نبرد امید بندیم، در مورد ما هم کار بهمینجا منجر خواهد شد. زنهار که تاریخ شما را به قبول این شکل بردگی جنگی وادار نسازد. و مادامکه انقلاب سوسیالیستی در کلیه کشورها پیروز نشده است امکان آن هست که جمهوری شوروی به بردگی دچار شود. ناپلئون در تیازیت آلمانها را به قبول شرایط بینهایت تنگین صلح وادار نمود. در آنجا جریان طوری بود که چند بار صلح منعقد شد. هوفمان آلمان - یعنی ناپلئون - مع آلمانها را بهنگام نقض صلح میگرفت، مع ما را هم هوفمان در همین مورد خواهد گرفت. منتها ما میکوشیم که باین زودی نگردد.

جنگ اخیر درسی تلخ و دردناک ولی جلی به مردم روس داد تا خود را متشکل سازند، با انضباط شوند، اطاعت نمایند و چنان انضباطی بوجود آورند که نمونه باشد از آلمانی انضباط بداموزید

\* اشلاختیج - کلمه آهستانی بمعنای اشراف کم ملک است در ابدا بمعنای اشرافی منش. مترجم.

والا ما ملتی فنا شده و برای همیشه در بند بردگی خواهیم بود. سیر تاریخ اینطور و فقط اینطور بوده است. تاریخ در کوش ما میخواند: صلح تنفسی است برای جنگ، جنگ شیوه ایست برای بدست آوردن صلح کما بیش بهتر یا بد تر. در بزست تناسب قوا مطابقت داشت با صلحی که طرف مغلوب باید قبول کند ولی این صلح خفت بار نمود. هر یکسکف تناسب قوا با صلح ننگین و خفت یاورتری مطابقت داشت ولی در یاوروکراد و مسکو یعنی در مرحله بعدی، قرارداد صلحی را بما تحمیل خواهند کرد که چهار بار خفت بارتر خواهد بود. ما حرفی را که دوستان جوان مسکوئی (۲۶۲) بما میزدند نخواهیم زد یعنی نخواهیم گفت که حکومت شوروی فقط شکل است، ما نخواهیم گفت که برای خاطر فلان یا بهمان اصول انقلابی میتوان مضمون را فدا کرد. ولی ما خواهیم گفت: بگذار مردم روس بفهمند که باید با انضباط شوند، متشکل گردند. در چنین صورتی آنها میتوانند تمام صلح های نظیر تیازیت را تحمل نمایند. تمام تاریخ جنگهای رهائی بخش بما نشان میدهد که هر وقت این جنگ ها توده های وسیع را فرا می گرفت رهائی هم سرعت فرا میرسید. ما میگوئیم: امر سیر تاریخ باینطریق است پس ما باید از صلح بگرییم و به جنگ باز گردیم. - و این امر شاید هم در همین روزها پیش آید. هر فردی باید آماده باشد. امر آنچه در تمام روزنامه ها گفته میشود صحیح باشد یعنی شهر ناروا سقوط نکرده باشد، آنگاه من خرمای تردید ندارم که آلمانها در پشت ناروا خود را آماده مینمایند، و بهر حال آلمانها امر در ناروا هم نباشند، در حوالی ناروا، اگر در یکسکف هم نباشند، در حوالی یکسکف ارتش منظم و راه آهن خود را آماده میکنند تا با یرش بعدی خود یاوروکراد را اشغال نمایند. این جانور خوب می پرد. او اینموضوع را نشان داد. او یکبار دیگر هم خواهد پرید. در اینموضوع خرمای جای تردید نیست. باینجهت باید آماده بود. باید بجای لاف زدن توانست حتی یکروز هم شده تنفس بدست آورد، زیرا حتی از یکروز هم میتوان برای تخلیه یاوروکراد، که سقوط آن برای صد ها هزار پروکتر ما بهای مصائب ناشتوده ای تمام خواهد شد، استفاده نمود. من باز هم میگویم که حاضرم و وظیفه خود میشرم قراردادی بیست بار و صد بار خفت بارتر از این را امضاء کنم تا برای تخلیه یاوروکراد و او چند روز هم شده وقت بنست آورم، زیرا با این عمل رنج کارگران را، که در غیر اینصورت ممکن است در زیر یوغ آلمانها بیفتند، تخفیف میدهم و نیز امر خارج کردن آن مواد و باروت و غیره را که برای ما لازمند تسهیل میکنم. زیرا من دفاع طلب و معتقد به آماده کردن ارتش هستم - و او این امر در دور افتاده ترین نقاط پشت جبهه که هم اکنون ارتش مرخص شده بیمار فعلی در آنجا تحت معالجه است، انجام میرد.

ما نمیدانیم تنفس چگونه خواهد بود، ما میکوشیم فرصت بدست آوریم. ممکن است تنفس مدت بیشتری حوام باید و ممکن هم هست فقط چند روز طول بکشد. هیچ چیز بعید نیست، اینموضوع را هیچکس نمیداند و نمیتواند بداند، زیرا تمام دول معظم گرفتار و در مضیقه اند و مجبورند در چندین جبهه پیکار نمایند. تعیین کننده

شعار ما باید يك چیز باشد و آن آموختن فن جنگ باور  
بایسته و شایسته و برقراری نظم در راه های آهن است. بدون راه  
آهن، جنگ انقلابی سوسیالیستی، زبان بخش ترین خیانت هاست.  
باید نظم ایجاد نمود و باید تمام آن انرژی و تمام آن قدرتی را  
که ایجاد کننده بهترین چیزهای انقلاب است، بوجود آورد.

حال که به شما تنفس داده شده، حتی برای یکساعت هم باشد آنرا  
بربائید و بکمک آن با نقاط دور دست پشت جبهه تماس برقرار  
سازید و ارتش های جدیدی در آنجا تشکیل دهید. توهمنی را که  
زندگی بخاطر آن شما را کیفر داد و از این هم بیشتر کیفر خواهد  
داد، بدون اندازید. هر برابر ماعصر شکستهای سختی نمودار میگردد  
و هم اکنون فرا رسیده است، باید توانست آن را بحساب آورد،  
باید برای يك کار مصرانه در شرایط غیر عادی و بردگی عیان  
در خدمت آلمانها آماده بود؛ هیچ دلیلی نیست این را رنگ آمیزی  
کنیم؛ این واقعا يك صلح تیلزیت مآبانه است. اگر ما بتوانیم  
بدینسان عمل نمائیم، آنگاه علی رغم شکستها، با اطمینان مطلق  
میتوانیم بگوئیم پیروزی با ماست. (کف زندها).

تاریخ نخستین انتشار این اثر بزبان  
روسی: سال ۱۹۲۳ در کتاب: «کنگره  
هفتم حزب کمونیست روسیه. شرح تند  
نویسی ششم ۶-۸ مارس سال ۱۹۱۸».

روش هوفمان از یکطرف اینستکه او میخواهد جمهوری شوروی را  
در هم شکند، از طرف دیگر اینستکه او در چندین جبهه درگیر  
جنگ است و از طرف سوم اینستکه در آلمان انقلاب نضج میگردد  
و نموی باید و هوفمان اینموضوع را میدانند و بر خلاف آنچه  
ادعا میکنند، نمیتوانند در همین لحظه بطر و کردار و مسکو را بگیرد.  
ولی او میتواند این کار را فردا بکند و این کاملا ممکن است.  
من تکرار میکنم در چنین لحظه ای که بیماری ارتش واقعیتی است  
عیان و ما از هر لحظه ای استفاده میکنیم تا بهر قیمتی شده و او  
برای يك روز هم شده تنفس بدست آوریم، هر فرد انقلابی جدی  
که با توده ها مربوط است و میدانند جنگ یعنی چه و توده یعنی  
چه باید این ارتش را با انضباط نماید، باید به جراحات وی التیام  
بخشد و بکوشد برای جنگ جدید بپایش دارد، هر فرد انقلابی  
از اینقبیل، بما حق خواهد داد و هر گونه قرارداد ننگینی را صحیح  
خواهد دانست، زیرا این عمل بشفع انقلاب پرولتاری و نو ساختن  
روسیه و نجات آن از عضو بیمار است. ما، با امضاء این قرارداد  
صلح، همانگونه که هر شخص دارای عقل سلیم میفهمد، انقلاب کارگری  
خود را موقوف نمیسازیم؛ هر کس میفهمد که ما، با امضای قرارداد  
صلح با آلمانها، کمک جنگی خود را موقوف نمیکنیم؛ ما برای فنلاندیها  
اسلحه میفرستیم نه آتریاد هائی که بيمصرف از کار در می آیند.  
شاید ما به جنگ تن در دهیم؛ شاید فردا مسکو را هم از  
دست بدهیم ولی بعد به تعرض پردازیم و با سپاه خود بر ارتش  
دشمن بتازیم - بشرط آنکه در روحیه مردم تحول پدید آید، همان  
تحولی که اکنون در حال نضج است، شاید هم برای انجام آن وقت  
زیادی لازم باشد ولی آنزمانی فرا خواهد رسید که توده های وسیع چیز  
دیگری جز آنچه که امروز میگویند خواهند گفت. من مجبورم ولو شاق  
ترین صلح ها را بپذیرم زیرا نمیتوانم بخود بگویم چنین زمانی رسیده  
است. هنگامیکه زمان نوساختن فرا رسید، آنوقت همه این موضوع  
را حس خواهند کرد و خواهند دید که فرد روس احق نیست؛  
او می بیند و میفهمد که باید تحمل نماید و این شعار باید عملی  
شود. - همین موضوع است که وظیفه عمده کنگره حزبی ما و کنگره  
شوراها را تشکیل میدهد.

باید کار کردن در طریق جدید را بلد بود. این کار نیست  
بمراتب صعبت ولی بهیچوجه عاری از امید نیست. این کار بهیچوجه  
حکومت شوروی را نابود نخواهد کرد ولی بشرط اینکه ما خود با  
يك ماجراجویی کاملا سفیهانه آنرا نابود نسازیم. زمانی خواهد  
رسید که مردم خواهند گفت: من بیش از این اجازه نمیهم مرا عذاب  
دهند ولی این در صورتی میتواند رخ دهد که ما پایین ماجراجویی  
تن حرنهیم و بتوانیم در شرایط صعب و با وجود قرارداد بینهایت  
خفت باری، که چند روز پیش امضاء نمودیم، کار کنیم. زیرا با  
جنگ تنها و با قرارداد صلح تنها، این بحران تاریخی برطرف  
نخواهد شد خلق آلمان در سال ۱۸۰۷، یعنی هنگامیکه قرارداد  
صلح تیلزیت را پس از چندین قرارداد صلح خفت باری، که هر  
يك تبدیل به تنفسی برای خفت جدید و نقض جدید میگردد،  
امضاء نمود، سازمان سلطنتی بدست و پایش پیچیده بود. ولی سازمان  
شوروی توده ها وظیفه ما را آسان خواهد کرد.

## وظیفه عمده این ایام

بی نوائی، با نوائی  
پرتوائی، ناتوان  
ای گرامی نام مین  
ای گرامی نام روس! (۲۶۲)

تاریخ بشر در این ایام یکی از بزرگترین و دشوارترین چرخش‌های را انجام میدهد که اهمیتی بی پایان داشته و بدون ادنی مبالغه می‌توان گفت - دارای اهمیت جهانی رهائی بخش است. این چرخشی است از جنگ به صلح؛ از جنگ بین فرنگدگانی که میلیونها استثمار شونده و زحمتکش را بگشتار گناه میفرستند تا برای تقسیم غنائمی که نیرومندترین راهزنان غارت نموده اند، ترتیبات جدیدی برقرار سازند. - بجنگ ستکشان علیه سترگران، برای رهائی از یوغ سرمایه؛ این چرخشی است از آلام و مصائب بی پایان و کرسنگی و بهیمیت بسوی آینده تابناک جامعه کمونیستی و رفاه همگانی و صلح پایدار. - تعجب آور نیست که در تند پیچ ترین نقاط این چرخش تند، هنگامیکه بنای کهنه با غوغا و غریبوی سهمگین در هم می شکند و فرو میریزد و در کنار آن بادورد ورنجی وصف ناپذیر بنای نوین پدید می آید، به بعضی سرگیجه دست میدهد، برخی را یاس و نومیدی فرا میگیرد و پاره‌ای راه نجات از واقعیت را، که گاه بیش از حد تلخ است، هر زیر پرده‌ای از عبارات زیبا و جذاب جستجو میکنند.

برای روسیه چنین پیش آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم بانقلاب کمونیستی، تندترین تند پیچ‌های تاریخ را ناظر بوده و بطرزی بس حاد و دردناک آنرا بگذراند. ما در ظرف چند روز یکی از قدیمیترین، مقتدرترین، وحشیانه ترین و ددمشانه ترین رژیم‌های سلطنتی را منهدم ساختیم. ما در ظرف چند ماه مراحل را در رشته سازشکاری با بورژوازی و ریشه کن ساختن توهمات خرده بورژوازی طی کردیم که سایر کشورها برای طی آن دهها سال صرف کرده بودند ما در ظرف چند هفته بورژوازی را سرنگون ساختیم و بر مقاومت آشکار وی در جنگ داخلی غالب آمدیم. ما با عارش پیروزمندانه و ظفر نمون بلشویسم سراسر یک کشور پهناور را طی کردیم. ما پائین ترین قشرهایی از توده‌های زحمتکش را که دستخوش ستم تزاریم و بورژوازی بودند برای احراز آزادی و زندگی مستقل بیا داشتیم. ما جمهوری شوروی را، که نمونه جدید دولت و بطور غیر قابل فیاسی عالیتر و دموکراتیک تر از بهترین جمهوریهای پارلمانی بورژوازی است، معمول داشتیم و آنرا پایدار ساختیم. ما دیکتاتوری پرواتاریا را که مورد پشتیبانی دهقانان تهیدست است مستقر ساختیم و سیستم اصلاحات سوسیالیستی برداشته‌ای را آغاز نهادیم. ما ایمان به قوای خویشتن را در قلوب میایونها و میلیونها کارگر کلیه کشورها بر انگیزتیم و آتش شور و شوق را در فرون آنان بر افروختیم. ما صلاهی انقلاب بین المللی کارگری را همه جا در دادیم و از فرنگدگان امپریالیست کلیه کشورها

هاورد خواستیم.

ولی فرنده امپریالیست، با حمله خود به بی سلاحان، در ظرف چند روز ما را بخالک انداخت. او ما را وادار نمود قرار داد صلح بینهایت شاق و خفت بار را امضاء کنیم - و این بنابه باجی بود در مقابل جسارتی که ما بخرج دادیم تا حتی برای کوناخترین مدت هم شده، از منگنه آهنین جنگ امپریالیستی برون جهیم. درنده، روسیه را در هم میفشرد، مختنق میسازد و از هم میبرد و هرچه شیخ انقلاب کارگری در کشور خود او خوف انگیزتر بیای میخیزد با غیظ بیشتری این عمل را انجام میدهد.

ما در امضاء قرارداد صلح متیلزیته اجبار داشتیم. خود فریب روانیست. باید دلآوری داشت مستقیماً بدهنده حقیقت تلخ و بی زیب و زبور نگریست. باید تمام آن ورطه شکست و تجزیه کشور و اسارت و خفتی را که اکنون ما را بدان سوق داده‌اند کاملاً و تا عمق آن اندازه گیری کرد. هر چه ما اینرا واضحتر بفهمیم همانقدر هم اراده ما برای رهائی محکمتر. آینده‌بده تر و آهنین تر میگردد، مجاهدت ما برای وارستن مجدد از قید اسارت و تحصیل استقلال بیشتر میشود و عزم ما برای نیل با بنمقصود که بهر قیمتی شده سر زمین روس از حالت بی نوائی و ناتوانی برون آید و بتام معنی بر توان و بانوا شود، راسخ تر میگردد.

این کشور میتواند چنین وضعی را دارا شود. زیرا بهر حال برای ما بعد کافی میدان و ثروتهای طبیعی باقی مانده است تا همه را اگر بعد وفور هم نباشد لافل بقدر کافی از لحاظ وسائل حیات تامین کنیم. ما، هم از لحاظ ثروتهای طبیعی، هم از لحاظ ذخیره نیروهای انسانی و هم از لحاظ دامنه شگرفی که انقلاب کبیر به ایجاد کردی خلقی داده است، مصالح در اختیار داریم تا یک سر زمین روس واقعا پرتوان و بانوا ایجاد کنیم.

مرز و بوم روس چنین هم خواهد شد ولی باین شرط که هر گونه نومیدی و هر گونه عبارت پردازی را بطور افکند و دندان بهم فشرده تمام نیروی خود را متمرکز کند، هر عصبی را بر تابد و هر عضله را بکشد و باین نکته بی برد که نجات فقط از آن راه انقلاب بین المللی سوسیالیستی ممکن است که ما در آن گام نهاده‌ایم. پیشروی در این راه بدون از دست دادن روحیه در قبال شکست، گرد آوردن سنگی از پس سنگ دیگر برای ربختن شالوده پایداری جامعه سوسیالیستی، فعالیت بدون وقفه در راه ایجاد انضباط و خود انضباطی و استحکام همه جایی تشکل، نظم، کار دانی، پرکاری، همکاری موزون نیروهای تمام خلق و حساب و کنترل همگانی در رشته تولید و توزیع محصولات - چنین است راه ایجاد قدرت جنگی و قدرت سوسیالیست.

برازنده یک سوسیالیست حقیقی نیست که وقتی شکستی سخت بر وی وارد آمد کلهشقی کند و یا اینکه دچار یاس و حرمان گردد. این صحیح نیست که کوبا ما راه چاره‌ای نداریم. جز اینکه بین مرگ و تنگین (از نقطه نظر اشلیاخیچ)، یعنی صلح بسیار شاق، و مرگ «باشهامت» در یک تبرد نومیدانه یکی را انتخاب کنیم. این صحیح نیست که گویا ما با امضای قرارداد صلح متیلزیته به آرمان های خود یا بنوستان خود خیانت کرده‌ایم. ما بهیچ چیز و هیچکس

آنانرا بیدار نموده است. جنگ تاریخ را بجلو راند و اکنون تاریخ سرعت لکوموتیو در طیران است. تاریخ را اکنون میلیونها و دهها میلیون افراد مستقلاً میآفرینند. سرمایه‌داری اکنون تا مرحله سوسیالیسم رشد نموده است.

وباینجهت اگر روسیه اکنون از صلح «تیلزیت» بسوی اعتلای ملی و جنگ کبیر میهنی می‌رود و بدون شک می‌رود. اینجا دیگر این اعتلا کار را به ایجاد دولت بورژوازی منجر نساخته بلکه به انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی منجر خواهد ساخت. ما از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع طلبیم. ما موافق دفاع از میهن هستیم ولی آن جنگ میهنی که ما بسوی آن می‌رویم جنگ در راه میهن سوسیالیستی و در راه سوسیالیسم مبتابیه میهن است. جنگ در راه جمهوری شوروی مبتابیه پیشتاز ارتش جهانی سوسیالیسم است.

«کین نسبت به آلمانی-آلمانی را بکوبه» - چنین بود و چنین است شعار میهن پرستان معمولی یعنی بورژوائی. ولی ما می‌گوییم: «کین نسبت به درندگان امپریالیست. کین نسبت سرمایه‌داری مرکب بر سرمایه‌داری و در عین حال: «از آلمانی تعلیم بگیرا بانجاد برادرانه با کارگران آلمانی وفادار بیان. آنها در یاری رساندن بما دیر کردند. ما وقت بدست خواهیم آورد. آنها خواهند آمد و بیاری ما خواهند شتافت».

آری از آلمان تعلیم بگیرا! تاریخ از مسیر پراعوجاج و از بیراهه‌ها می‌گذرد. چنین پیش آمده است که اکنون همانا آلمانی علاوه بر امپریالیسم فرتنه خو، میادی انضباط، سازمان و همکاری موزون بر اساس صناعت ماشینی نوین و دقیقترین حساب و کنترل را در خود مجسم می‌سازد.

و این درست همان چیز است که کم داریم. این درست همان چیزی است که ما باید تعلیم بگیریم. این درست همان چیزی است که انقلاب کبیر ما کم دارد. برای اینکه از آغاز پیروزمندان خود، پس از یکسلسله آزمایشهای سخت، بیایان ظفر نوین خود برسند. این درست همان چیز است که برای جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه لازم است تا از حالت بینوائی و ناتوانی خارج گردد و برای همیشه بتواند و بانوا شود.

۱۱ مارس سال ۱۹۱۸

منتشره در «ایزوستیای کمیته اجرایی مرکزی» شماره ۴۶، ۱۲ مارس سال ۱۹۱۸ به امضای ن. لنین

خیانت نکرده‌ایم. هیچ فروغی را راست جلوه‌گر نساخته و آنرا برده پوشی نکرده‌ایم. از یاری خود، با هر آنچه می‌توانستیم و هر وسیله‌ای که در اختیار داشتیم، نسبت به هیچ دوست و هیچ رفیق روز بدبختی فروغ نورزیده‌ایم. سرداری که بقایای ارتش شکست خورده و یا ارتشی را، که در نتیجه فرار سراسیمه‌وار دچار بیماری شده، بعمق کشور میکشاند و از این عقب نشینی، در صورت لاعلاجی، با انعقاد یک قرارداد صلح بسیار شاق و بسیار خفت بار دفاع میکند، خیانتی نسبت به آن واحدهای ارتش که سردار قادر نیست به آنها کمک کند و دشمن را بطه آنها را قطع کرده است، مرتکب نمیشود. چنین سرداری وظیفه خود را اجرا میکند که برای نجات آنچه هنوز میتوان نجات داد راه منحصر بندری انتخاب مینماید، به ماجراجویی تن در نمیدهد، حقیقت تلخ را در برابر مردم آرایش نمیدهد. «مکان از دست میدهد تا زمان بدست آورد». از هرگونه تنفسی، حتی حداقل آن، استفاده میکند تا نیروی خود را آورد و پارتشی که دچار بیماری تلاشی و از دست دادن روحیه شده است امکان نفس تازه کردن یا شفا یافتن بدهد.

ما قرارداد صلح «تیلزیت» را امضا کردیم. هنگامیکه ناپلئون اول پروس را در سال ۱۸۰۷ باامضای قرارداد صلح تیلزیت مجبور نمود، این استیلاگر تمام ارتش‌های آلمانها را در هم شکسته بود. پایتخت و تمام شهرهای بزرگ را اشغال کرده بود، از خود پلیس دائر نموده بود. مغلوبین را مجبور ساخته بود، برای اینکه استیلاگر بتواند به جنگهای یقماگرانه جدیدی دست بزند، سپاههای کمکی بدهد و با انعقاد پیمان اتحاد بایکدیسته از دولتهای آلمانی علیه دولتهای آلمانی دیگر، کشور آلمان را قطعه قطعه کرده بود. با تمام این اوصاف، حتی پس از یک چنین صلحی هم مردم آلمان ایستادگی کردند، توانستند قوای خود را گرد آورند و توانستند بیا خیزند و حق آزادی و استقلال را برای خود بکف آرند.

برای هرکسی که میخواهد فکر کند و میتواند فکر کند، مثال صلح تیلزیت (که فقط یکی از قراردادهای شاق و خفت بار متعددی بود که در آن دوران به آلمانها تحمیل میگشت) بروشنی نشان میدهد که اندیشه حاکمی از اینکه کویا صلح بسیار شاق در هر شرایطی ورطه هلاک و راه جنگ-سراه شهادت و نجات است، تاجه اندازه کودکانه و ساده لوحانه است. تاریخ جنگها بما می آموزد که صلح بارها در تاریخ نقش تنفس و گرد آوری قوا برای نبردهای تازه را بازی کرده است. صلح تیلزیت برای آلمان بزرگترین خفت و در عین حال چرخشی بسوی بزرگترین اعتلای ملی آن بود. در اوضاع واحوال تاریخی آن زمان این اعتلا ناگزیر من بایستی به ایجاد دولت بورژوازی منجر گردد. آنهانگام، یعنی صد و اندی سال پیش، آفرینندگان تاریخ مشنی اشراف و گروه نا چیزی از روشنفکران بورژوازی بودند در حالیکه تودمهای کارگران و دهقانان خفته و خواب آلود بودند. در آنهانگام تاریخ، بحکم این شرایط، فقط میتوانست باکنندی دهشتناکی بخزد.

اکنون سرمایه‌داری فرهنگ را بطور کلی و فرهنگ تودمها را از آنچه بندگان بسیار و بسیار عالیتری ارتقا داده است، جنگ تودمها را تکان داده و با دهشتها و مصائب بیسابقه خود



## وظائف نوبتی حکومت شوروی

### وضع بین المللی جمهوری شوروی روسیه و وظائف اساسی انقلاب سوسیالیستی

جمهوری شوروی روسیه، در سایه صلحی که بدست آمده است، با وجود تمام شاقی و ناپایداری آن، برای مدت معینی امکان می یابد نیروهای خود را در مهمترین و دشوارترین جهت انقلاب سوسیالیستی - یعنی وظیفه سازمانی متمرکز سازد.

این وظیفه در پارامرف چهارم (بخش چهارم) قطعنامه ۱۵ مارس سال ۱۹۱۸ مصوبه کنگره فوق العاده شوراهای مسکو (۲۶۳) یعنی در همان پارامرف (یا در همان بخش) قطعنامه که در آن از خود انضباطی زحمتکشان و مبارزه بی امان با آشفتگی و بی نظمی صحبت میشود، بطور روشن و دقیق تر برابر تمام توده های زحمتکش و ستمدیده گذارده شده است.

علت ناپایداری صلحی که جمهوری شوروی روسیه بدست آورده البته این نیست که جمهوری اکنون فکر تجدید عملیات جنگی را در سر میبروراند؛ بجز ضد انقلابیون بورژوا و یا منبری خوانان آنان (منشویکها و سارین) هیچ سیاستمدار باثباتی این فکر را ندارد. علت ناپایداری صلح اینست که در آن کشورهای امپریالیستی هم مرز با روسیه در داخل و خارج، که دارای نیروی جنگی عظیم هستند، هر لحظه ممکنست حزب نظامی روی کار آید. حزبی که از ضعف آنی روسیه به طمع افتاده و مورد ترغیب سرمایه داران است که نسبت به سوسیالیسم کین و به غارتگری عشق مفراط دارند.

با چنین اوضاع و احوالی تضمین واقعی نه روی کاغذ صلح برای ما متعصرا عبارت است از وجود نفاق بین دول امپریالیستی که بمنتهای حد خود رسیده و از یکطرف بصورت تجدید کشتار امپریالیستی ملل در باختر و از طرف دیگر بصورت رقابت امپریالیستی بینهایت حاد بین ژاپن و امریکا بر سر سیاحت بر اقیانوس کبیر و سواحل آن متظاهر گردیده است.

بدیهی است جمهوری شوروی سوسیالیستی، که بوسیله پاسدارانی چنین متنازل حراست میشود، در يك وضع بین المللی فوق العاده ناپایدار و بدون شك بحرانی قرار گرفته است. ما باید قوای خود را به منتهای حرجه بکار اندازیم تا از تنفسی که در نتیجه تلاقی یکسلسله شرایط بدست آورده ایم، برای التیام جراحات بسیار شدیدی که جنگ بر تمام بیکر اجتماعی روسیه وارد نموده است و برای اعتلای اقتصادی کشور، که بدون آن سخن هم در باره ارتقاء کم و بیش جدی قدرت دفاعی نمیتواند در بین باشد، استفاده نماییم.

و نیز بدیهی است که مساعدت جدی ما به انقلاب سوسیالیستی

باختر، که بحکم یکسلسله علل بتاخیر افتاده است، به آن غیر از آن خواهد بود که ما بتوانیم وظیفه سازمانی را که در برابر ما نهاده شده است انجام دهیم.

شرط اساسی انجام موفقیت آمیز وظیفه سازمانی هم که مقدم بر هر چیز در برابر ما قرار دارد اینست که رهبران سیاسی مردم، یعنی اعضاء حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و سپس تمام نمایندگان آگاه توده های زحمتکش، فرق اساسی بین انقلاب های بورژوازی سابق و انقلاب سوسیالیستی کنونی را در مسئله مورد بحث، کاملاً در یابند.

در انقلاب های بورژوازی وظیفه اصلی توده های زحمتکش اجرای کار منفی یا تخریبی یعنی امحاء فئودالیسم و رژیم سلطنتی و نظامات قرون وسطائی بود. کار مثبت یا ایجاد گرانه یعنی سازمان دادن به جامعه نوین را اقلیت توانگر و بورژوازی اهالی انجام میداد. و علت اینکه اقلیت مزبور این وظیفه را، علی رغم مقاومت کارگران و دهقانان تهیدست، نسبتاً با سهولت انجام میداد، تنها این نبود که مقاومت توده های تحت استثمار سرمایه در آن زمان، بحکم پراکندگی و عدم تکامل آنان، بینهایت ضعیف بود، بلکه علاوه بر آن این بود که نیروی اساسی متشکل کننده جامعه پر هرج و مرج سرمایه داری بازار ملی و بین المللی است که باور خود بخودی خواه در عرض و خواه در عمق بسط می یابد.

بر عکس، وظیفه عمده پروتاریا و دهقانان تهیدست تحت رهبری وی، در هر انقلاب سوسیالیستی - و بنا بر این در انقلاب سوسیالیستی روسیه که ما در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آغاز نموده ایم - عبارت است از کار مثبت یا ایجاد گرانه برای ترتیب شبکه فوق العاده بفرنج و ظریفی از مناسبات سازمانی نوین که تولید و توزیع منتظم محصولات لازم برای زندگی دهها میلیون نفر را در بر میگیرد. چنین انقلابی فقط در صورت خلافت تاریخی مستقل اکثریت اهالی و مقدم بر همه اکثریت زحمتکشان ممکن است با اجزاز موفقیت انجام پذیرد. فقط در صورتیکه پروتاریا و دهقانان تهیدست بتوانند بحد کافی آگاهی، ایمان مسلکی، از خود گذشتگی و پافشاری در خود بیابند. پیروزی انقلاب سوسیالیستی تامین خواهد بود ما با ایجاد نوع جدید یعنی نوع شوروی دولت که به توده های زحمتکش و ستمدیده امکان میدهد مستقلاً در ساختمان جامعه نوین شرکت کاملاً فعال نمایند. فقط بخش کوچکی از وظیفه دشوار خود را انجام داده ایم. دشواری عمده در رشته اقتصادی است و آن شامل عملی نبودن دقیقترین حساب و کنترل همه چائی در رشته تولید و توزیع محصولات و بالا بردن قدرت تولیدی کار و اجتماعی بودن عملی تولید است.

تکامل حزب بلشویکها که اکنون حزب دولتی روسیه است با وضوح خاصی نشان میدهد که آن تحول تاریخی که ما میگذرانیم و خود ویژگی آنحظه سیاسی فعلی را تشکیل داده و ست باد، نوین، یعنی شیوه نوینی را در طرح وظائف نوین، برای حکومت شوروی ایجاد مینماید عبارت از چیست.

نخستین وظیفه هر حزبی که آینده بوی تعلق دارد عبارتست

صلح بینهایت شاق و ناپایدار و فرو پاشیدگی بس دردناک و بیکاری و قحطی یعنی در نتیجه آن عواملی بوجود آمده که جنگ و سیاحت بورژوازی (در وجود کرنسکی و پشتیبانان وی یعنی منشویکها و اسارهای راست) برای ما بصرات گذارده است. ناگزیر موجب بروز نهایت خستگی و حتی فرسودگی قوای توده وسیع زحمتکشان گردیده است. این توده مصراغه خواستار مدت معین استراحت است و نمیتواند خواستار آن نباشد. مثلاً اینکه اکنون در دستور روز قرار میگیرد عبارتست از احیاء نیروهای مولده که در اثر جنگ و فعال مایشائی بورژوازی ناپدید شده است؛ التیام جراحاتی که در اثر جنگ و شکست در جنگ و اختکار و تلاشهای بورژوازی برای احیاء قدرت حاکم سرنگون شده است؛ استثمارگران وارد آمده است؛ اعتدالی اقتصادی کشور؛ حفاظت پایدار یک نظم ابتدائی. شاید نقیض گوئی بنظر آید ولی واقعیت اینست که بحکم شرایط عین مذکور جای هیچگونه تردید نیست که حکومت شوروی در این لحظه فقط در صورتی میتواند پایه انتقال روسیه را به سوسیالیسم استوار سازد که، علی رغم واکنش بورژوازی و منشویکها و اسارهای راست، همانا این وظائف را که بسیار ابتدائی و ابتدائی ترین وظائف حفظ نظم اجتماعی است عملاً بسوق اجرا گذارد. اجرای عملی این ابتدائی ترین وظائف و فائق آمدن بر دشواریهای سازمانی مربوط به نخستین گامهایی که بسوی سوسیالیسم برداشته میشود در حال حاضر، بحکم خصوصیات مشخص اوضاع فعلی و باوجود حکومت شوروی و قوانین آن در باره اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری و غیره دو جانب یک مدالند.

حساب پول را بدقت و امانت نگاهدار، در امور اقتصادی صرفه جو باش، از تن آسانی به پرهیز، حزمی مکن، اکیلدترین انضباط را در کار مراعات نما. همانا این شعارها است، که زمانی بحق مورد استهزا، پروا تارهای انقلابی بود و آن زمانی بود که بورژوازی با همین قبیل سخنان سیاحت خود یعنی سیاحت طبقه استثمارگر را پرده پوش میگرد ولی اکنون، یعنی پس از برانداختن بورژوازی به شعارهای نوبتی و عمدتاً لحظه حاضر مبدل شده است. و اجرای عملی این شعارها بنسبت توده زحمتکشان، از یکطرف یگانه شرط نجات کشوریست که جنگ امپریالیستی و درندمان امپریالیست (و در رأس آنها کرنسکی) فرسوده و نیمه جانش ساخته اند و از طرف دیگر اجرای عملی این شعارها بنسبت حکومت شوروی با اسلوبهای آن و بر اساس قوانین آن، شرط لازم و کافی برای پیروزی نهائی سوسیالیسم است. این همان نکته ایست که کسانی از حرکت عاجزند که علیه به نخستین سطح کشاندن شعارها، تا این درجه منسوخ و رنگ و رو رفته با نظر حقارت دست میافشاندند در کشور دهقانان خرده پا، که فقط یکسال است تزارسیم را سرنگون ساخته و کمتر از شش ماهست از قید کرنسکی ها رها شده طبیعتاً بمقداری که اندک نیست آنارشسیم خود بخودی باقی مانده است که سهویت و بهیمنیت همراه با هرگونه جنگ طولانی و ارتجاعی. بدان شدت بخشیده است؛ و نیز بمقداری که اندک نیست روحیات پاس و خشم بی هدف در آن بوجود آمده است و اگر سیاست فتنه جو پانته بورژوازی (منشویکها و اسارهای راست و سایرین) را هم

از اقتناع اکثریت مردم بصحت برنامه و تاکتیک خود. این وظیفه چه در دوره تزارسیم و چه در دوره سازشکاری چرنشفا و ترهتلی ها با کرنسکی ها و کیشکین ها، در نخستین سطحه قرار داشت. اکنون این وظیفه، که البته هنوز بهیچوجه سرانجام نیافته (و هرگز نمیتواند پایان پذیرد) بطور عمده عملی شده است، زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه، چنانکه آخرین کنگره شوراهای مسکو بی چون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار منشویکها هستند. دومین وظیفه حزب ما تصرف قدرت حاکم سیاسی و در هم شکستن مقاومت استثمارگران بود. این وظیفه هم بهیچوجه پایان پذیرفته و نسبت به آن هم نمیتوان بی اعتنا بود، زیرا سلطنت طامان و کودتها از یکطرف و پانتهبری خوانان و کوچک ابدالهای آنان، یعنی منشویکها و اسارهای راست، از طرف دیگر کماکان تلاش میورزند برای سرنگون ساختن حکومت شوروی با یکدیگر متحد شوند. ولی بهرور عمده وظیفه در هم شکستن مقاومت استثمارگران در فاصله بین ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ تا (تقریباً) فوریه سال ۱۹۱۸، یا تا تسلیم بولمافسکی، عملی شده است.

اکنون نوبت به وظیفه سوم می رسد که جنبه نوبتی دارد و خود ویژگی لحظه فعلی را تشکیل میدهد. این وظیفه سازمان دادن به اداره امور روسیه است. بدیهی است که این وظیفه از همان فردای روز ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطرح شد و ما دست بکار انجام آن شدیم، ولی تا امروز که مقاومت استثمارگران هنوز شکل جنگ داخلی آشکار داشت وظیفه اداره امور کشور نیز نمیتوانست وظیفه عمده و مرکزی باشد.

اکنون این وظیفه چنین جنبه ای را بخود گرفته است. ما حزب منشویکها، روسیه را قانع ساختیم. ما روسیه را از ثروتمندان برای تهیهستان و از استثمارگران برای زحمتکشان باز ستانیم. حال باید روسیه را اداره کنیم. و تمام خود ویژگی لحظه فعلی و تمام دشواری عبارتست از حرکت خصوصیت گذار از وظیفه عمده اقتناع مردم و سرکوب جنگی استثمارگران، بوظیفه عمده اداره کردن.

برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب سوسیالیست موفق شده است امر تصرف قدرت حاکم و سرکوب استثمارگران را در کلیات امور پایان رساند و با وظیفه اداره کردن کاملاً هم مرز شود. ما باید خود را مجربان شایسته این دشواری ترین، (و سیاسی آن ترین) وظیفه انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم. باید در این نکته تعقیق نمود که برای اداره موفقیت آمیز کشور، بجز توانائی اقتناع و بجز توانائی پیروزی در جنگ داخلی، توانائی سازمان دادن عملی نیز لازم است. این دشواری ترین وظیفه است، زیرا مطلب برسر آنستکه به عمیق ترین ارکان زندگی آنها و دمها میلیون نفر یعنی به ارکان اقتصادی زندگی آنان به شیوه نوین سازمان داده شود و این سیاست آورترین وظیفه است، زیرا فقط پس از انجام این وظیفه (در خطوط عمده و اساسی آن) میتوان گفت که روسیه به تنها جمهوری شوروی بلکه جمهوری سوسیالیستی شده است.

### شعار عمومی لحظه کنونی

آن وضع عینی که وصفش گذشت و در نتیجه انعقاد قرار داد

نصف یا دو سوم سر زمینی را از دشمن باز ستانده و مجبور است تعرض را موقتاً متوقف سازد تا نیروهای خود را جمع آوری کند. ذخائر مهمات را افزایش دهد، خطوط مواصلاتی را تعمیر و تحکیم نماید، انبارهای جدید بسازد، نیروهای ذخیره تازماری به جبهه برساند و غیره و غیره. توقف موقت تعرض ارتش پیروزمند در چنین شرایطی همانا برای باز ستاندن بقیه سر زمین از دشمن، یعنی بخاطر احراز پیروزی کامل، ضروریست. کسیکه بدین نکته پی نبرده است که در مورد «توقف موقت» تعرض بر سرمایه نیز که اوضاع و احوال این کتیف آنرا حکم میکند، جریان عیناً براینمنوال است: چیزی از لحظه سیاسی فعلی نهمیده است.

بدیهی است که کلیه «توقف موقت» تعرض بر سرمایه را فقط میتوان در گیومه گذاشت یعنی آنرا فقط بر سیل استعاره بیان داشت. در جنگ عادی میتوان برای متوقف ساختن تعرض فرمان عمومی صادر نمود و میتوان عملاً پیشروی را متوقف ساخت. ولی در جنگ پرضد سرمایه نمیتوان پیشروی را متوقف ساخت و در این باره که ما از سلب مالکیت آتی سرمایه داران صرف نظر کنیم، سخنی نم نتواند در میان باشد سخن بر سر تغییر مکان مرکز ثقل کار اقتصادی و سیاسی ماست. تاکنون آنچه در نخستین سطح قرار داشت اقدامات مربوط به سلب مالکیت بلاواسطه از سلب مالکیت کنندگان بود ولی آنچه اکنون در نخستین سطح قرار میگیرد ترتیب امر حساب و کنترل در آن بنگاههایی است که دیگر از «حباب سرمایه» دارشان سلب مالکیت شده و نیز در کلیه بنگاههای دیگر. اما ما خواسته باشیم اکنون هم با همان نواخت پیشین به سلب مالکیت سرمایه داران ادامه دهیم یقیناً با شکست مواجه میشویم، زیرا، بطوریکه بر هر شخص صاحب فکری واضح است، کار ما در مورد ترتیب امر حساب و کنترل پرواتاری کاملاً از کار سلب مالکیت بلاواسطه از سلب مالکیت کنندگان عقب مانده است. اگر ما اکنون با تمام قوا دست بکار ترتیب امر حساب و کنترل گردیم خواهیم توانست این مشکل را حل کنیم، مافات را جبران خواهیم نمود و در تمامی «کارزار» خود علیه سرمایه برد خواهیم کرد.

ولی آیا اعتراف باینکه باید مافات را جبران نمود اعترافی به ارتکاب یکنوع اشتباه نیست؟ - آید. باز هم یک تشبیه جنگی میکنیم. اگر بتوان دشمن را تنها با واحدهای سواره نظام سبک اسلحه در هم شکست و عقب راند باید آنرا انجام داد. ولی اگر این عمل را فقط تا حدود معینی بتوان با موفقیت انجام داد، آنوقت کاملاً منتهومست که از این حدود آنطرف تر دیگر رساندن توپخانه سنگین ضرورت پیدا میکند. ما با اعتراف باینکه اکنون باید مافات را در مورد رساندن توپخانه سنگین جبران نمود بهیچوجه حله پیروزمندان سواره نظام را اشتباه نمی شماریم.

چاکران بورژوازی اغلب ما را از اینکه به پورش «گارد سرخی» علیه سرمایه دست زدیم نکوهش میکردند. این نکوهشی است باطل که فقط بر از نده چاکران کیسه پول میباشد. زهرا پورش «گارد سرخی» علیه سرمایه عملی بود که در موقع خود اوضاع و احوال بی چون و چرا آنرا ایجاب میکرد: اولاً در آزمون سرمایه در وجود کرنسکی و کراسنف، ساونکف و گوتس، دوتف و باگایفسکی، بشیوه جنگی

باینموضوع اضافه کنیم. آنگاه کاملاً واضح میشود که چه مساعی طولانی و مصرانه ای از طرف بهترین و آگاهترین کارگران و دهقانان لازمست تا در روحیات توده تحول کامل حاصل گردد و این توده بر مرحله کار صحیح، متین و از روی انضباط انتقال یابد فقط یک چنین انتقالی که از طرف توده تهیستان (پرواتاریها و نیمه پرواتاریها) انجام یافته باشد، میتواند پیروزی بر بورژوازی و پیروزه بر بورژوازی دهقانی را که سر سخت ترین و کثیر العده ترین آنست، بسر انجام خود رساند.

## مرحله جدید مبارزه با بورژوازی

بورژوازی در کشور ما مغلوب ندریده، ولی هنوز ریشه کن نشده، نابود نگردیده و حتی تا پایان در هم شکسته نشده است. بدینجهت شکل جدید و عالیتری از مبارزه با بورژوازی در دستور روز قرار میگیرد که عبارتست از انتقال از وظیفه کاملاً ساده آتی سلب مالکیت از سرمایه داران به وظیفه بسی پهنج تر و دشوارتر ایجاد آنچنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامه حیات باشد و نه اینکه بتواند مجدداً پدید آید. روشن است که این وظیفه ای بمراتب عالیتر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم بوجود نخواهد آمد.

اگر مقیاس انقلابهای بورژوازی اروپای باختری را ماخذ قرار دهیم، ما اکنون تقریباً در سطح سال ۱۷۹۲ و سال ۱۸۷۱ هستیم. ما بحق میتوانیم افتخار کنیم که باین سطح ارتقا یافته ایم و از یک لحاظ بدون شك، کمی هم فراتر نهاده ایم، یعنی: به نوع عالیتر دولت که حکومت شوروی باشد صورت واقعی داده و آنرا در سراسر روسیه معمول ساخته ایم. ولی ما بهیچوجه نمیتوانیم بآنچه بنست آمده اکتفا ورزیم، زیرا فقط انتقال به سوسیالیسم را آغاز نموده ایم ولی آنچه را که از این لحاظ جنبه قاطع دارد هنوز عملی نکرده ایم.

آنچه جنبه قاطع دارد عبارتست از ترتیب امر حساب و کنترل کاملاً اکید همه خلقی در رشته تولید و توزیع محصولات. و حال آنکه ما در آن بنگاهها و آن رشتهها و شئون اقتصاد که از بورژوازی گرفته ایم هنوز به ترتیب امر حساب و کنترل نائل نشده ایم و بدون این هم در باره حومین شرط مادی معمول داشتن سوسیالیسم، که از لحاظ اهمیت همیابه شرط اول است، یعنی در باره ارتقا بهره دمی کار در مقیاس سراسر کشور، هیچگونه سخنی نمیتواند در میان باشد. باینجهت وظیفه لحظه کنونی را نمیشود با فرمول ساده: ادامه تعرض بر سرمایه، تعریف نمود. با اینکه ما سرمایه را بدون شك تا آخر نکوبیده ایم و ادامه تعرض بر این دشمن زحمتکشان بی چون و چرا ضروریست مع الوصف چنین تعریفی نا دقیق و نا مشخص می بود، زیرا در این فرمول خود ویژگی لحظه حاضر در نظر گرفته نمیشد، لحظه ای که بخاطر توفیق در تعرض آتی باید اکنون تعرض را موقتاً متوقف ساخت.

اینموضوع را بدینتاریق میتوان توضیح داد که وضع ما در جنگ علیه سرمایه با وضع ارتش پیروزمندی مقایسه شود که فرضاً

و کنترل و سازمان را، در يك مقياس همگانی، سرعاً حل میکرد. (این امر بعثت جنگ و عقب ماندگی روسیه علی نبوده). آنوقت ما، پس از فائق آمدن بر کارشکنی، کارشناسان بورژوازی را نیز، از راه حساب و کنترل همگانی، تماماً تابع خود مینمودیم. بعثت «تاخیر» زیاد، بطور کلی در امر حساب و کنترل شد، ما با آنکه موفق به پیروزی بر کارشکنی شده‌ایم، ولی شرایطی که کارشناسان بورژوازی را در اختیار ما بگذارد، هنوز ایجاد نکرده‌ایم؛ انبوه کارشکنان به‌خامت میشتابند و لی دولت بهترین سازماندهان و بزرگترین کارشناسان را یا بسبب قدیم، بسبب بورژوازی (یعنی با حقوق زیاد) میتواند مورد استفاده قرار دهد و یا بسبب نوین، بسبب پرولتاری (یعنی با فراهم نمودن آنچنان موجبات حساب و کنترل همگانی از یائین که کارشناسان را ناگزیر و بخودی خود مطیع نموده بکار جلب کند).

اکنون ما مجبور شده‌ایم بوسیله قدیم، یعنی بوسیله بورژوازی، متوسل شویم و در مقابل سخت‌گذاری بزرگترین کارشناسان بورژوا با پرداخت حقوقی بسیار گزاف یا آنان موافقت نمائیم. تمام کسانی که با جریان کار آشنا هستند این موضوع را می بینند و می همه در معنای این اقدام دولت پرولتاری تعقیق نمیورزند. روشن است که چنین اقدامی بمعنای مصالحه و عدول از آن اصول کمون یاریس و هر نوع حکومت انقلابی است که بموجب آن حقوق باید به سطح دستزد يك کارگر متوسط برسد و با مقام پرستی نه در گفتار بلکه در کردار مبارزه شود.

از این گذشته، روشن است که این اقدام نه تنها بمعنای يك توقف موقت تعرض بر سرمایه - در رشته معین و تا خرجه معین - است (زیرا سرمایه مبلغ پول نبوده بلکه مناسبات اجتماعی معینی است)، بلکه علاوه بر آن گامی است بعقب از طرف قدرت حاکمه دولتی سوسیالیستی شوروی ما که از همان آغاز، سیاست تنزل حقوق های زیاد را تا سطح دستزد يك کارگر متوسط اعلام داشت و هر پیش گرفت.

البته چاکران بورژوازی و بویژه چاکران خرده پای وی نظیر منشیوئکها و کارکنان روزنامه «نویا زهین» و اسارهای راست از این اعتراف که ما بعقب گام بر میداریم نیشخند خواهند زد. ولی کار ما این نیست که به نیشخند آنان اعتنا کنیم. ما باید خصوصیات راه بینهایت دشوار و چلید رسیدن به سوسیالیسم را بررسی نمائیم و در عین حال اشتباهات و ضعفهای خود را پرده پوشی نکرده بلکه بکشیم تا کارهای نیمه تمام را بموقع بسر انجام برسانیم. هر آینه از توده‌ها پنهان کنیم که جلب کارشناسان بورژوا با حقوق فوق العاده گزاف عدول از اصول کمون است، تا سطح سیاست بازار بورژوا تنزل نموده و توده‌ها را فریفته ایم. توضیح آشکار این که چگونه و چرا ما بعقب گام برداشته‌ایم و سپس بحث علمی در باره این که چه وسائلی برای جبران مافات وجود دارد - معنایش تربیت توده‌ها و درس گرفتن از تجارب و به‌مراه توده‌ها شیوه ساختن سوسیالیسم را آموختن است. مشکل بتوان حتی يك لشکر کشی جنگی پیروزمندانه را در تاریخ نشان داد که در آن فاتح دچار برخی اشتباهات نشده، شکستهای جزئی متحمل نگشته و موقتاً در

مقاومت میکرد (گگچکوری اکنون هم بهمان شیوه مقاومت میکنند). مقاومت جنگی را نمیتوان با وسیله دیگری جز وسائل جنگی در هم شکست و افراد گارد سرخ پرافتخارترین و بزرگترین عمل تاریخی را در مورد رهائی زحمتکشان و استثمار شوندهگان از قید ظلم استثمارگران انجام داده اند.

تا‌نیا ما در آزمون نمیتوانستیم بجای اسلوبهای سرکوبی اسلوبهای اداره کردن را در نخستین سطحه قرار دهیم زیرا فن اداره کردن خیلی افراد نموده، بلکه اکتسابیست. در آزمون ما چنین تجربه‌ای را کسب نکرده بودیم. ولی اکنون کسب نموده‌ایم. تا‌نیا در آزمون ما نمیتوانستیم کارشناسان رشته‌های مختلف علم و فن را در اختیار داشته باشیم، زیرا آنها یا در صفوف باگانیسکی‌ها نبرد میکردند و یا اینکه هنوز امکان داشتند از راه کار شکنی مقاومت منفی سیستماتیک و مصرانه‌ای ابراز دارند. ولی اکنون ما کارشکنان را در هم شکسته‌ایم. یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه موفقیت آمیز و پیروزمندانه بود، زیرا ما، هم بر مقاومت جنگی سرمایه و هم بر مقاومت کارشکنانه سرمایه غالب آمدیم.

آیا این بدان معناست که یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه همیشه و در هر اوضاع و احوالی بجاست و آیا ما غیر از این، شیوه‌های دیگری برای مبارزه با سرمایه نداریم؟ چنین تصویری کودکی می بود. ما با سواره نظام سبک اسلحه پیروزمند شدیم ولی تویخانه سنگین هم داریم. ما با اسلوبهای سرکوب پیروزی بدست می آوریم و با اسلوبهای اداره کردن هم میتوانیم پیروز شویم. باید توانست اسلوبهای مبارزه پادشمن را با تغییر اوضاع و احوال، تغییر داد. ماحتی دقیقه‌ای هم از سرکوب حضرات ساویتکوفها و گگچکوری‌ها و نیز هر نوع ضد انقلابی‌های ملاک و بورژوازی دیگر بشیوه «گارد سرخ» خود داری نخواهیم ورزید. ولی ما آنچنان سفیهانی نخواهیم بود که شیوه‌های «گارد سرخ» را هنگامی در نخستین سطحه قرار دهیم که دوران ضرورت یورش های گارد سرخ به‌طور کلی پایان رسیده (و پیروزمندانه هم پایان رسیده) و دورانی در آستانه ایستاده است که دوران استفاده قدرت دولتی پرولتاری از کارشناسان بورژوازی است تا زمین را چنان شخم زند که هیچگونه هرزه علف بورژوازی دیگر در آن به‌جروی قاهر بروییدن نباشد. این يك دوران خود ویژه یا عبارت صحیحتر مرحله‌ای از تکامل است و برای اینکه بتوان تا آخر بر سرمایه پیروز شد، باید توانست شکل‌های مبارزه ما را با شرایط خود ویژه این مرحله همساز نمود.

بدون رهبری از طرف کارشناسان رشته‌های مختلف علم و فن و تجربه، انتقال سوسیالیسم محالست، زیرا لازمه سوسیالیسم پیشروی آگاهانه و جمعی است بسوی بهره دمی عالیتتر کار در قیاس با سرمایه‌داری و بر اساس آنچه که سرمایه‌داری بدان نائل آمده است. سوسیالیسم باید بسبب خود و با شیوه‌های خود و عبارت مشخصتر، با شیوه‌های شوروی این پیشروی را علمی نماید و حال آنکه کارشناسان بحکم مجموع شرایط آن زندگی اجتماعی که آنها را کارشناس کرده است، ناگزیر به‌طور جمعی کارشناسان بورژوازی هستند اگر پرولتاریای ما پس از تسخیر قدرت، مشکل حساب

چیزی و در جایی عقب نشینی نکرده باشد و حال آنکه لشکر کشی ما بر ضد سرمایه‌داری یک میلیون بار دشوارتر از دشوارترین لشکر کشی‌های جنگی است و لذا دچار پاس شدن از یک عقب نشینی قسمی و جزئی عملی سفیهانه و ننگین است.

حال از جنبه عملی به مسئله نزدیک شویم. فرض کنیم جمهوری شوروی سوسیالیستی برای رهبری کار خلقی بمنظور اعتلای اقتصادی هر چه سریعتر کشور به هزار دانشمند و کارشناس درجه اول در رشته‌های مختلف علم و فن و تجربه عملی نیازمند باشد. فرض کنیم لازم آید بهر یک از این دستارگان قدر اولد - که البته اکثریت آنان هر چه بیشتر در باره نساد کارگران فریاد میزنند بهمان نسبت اخلاق و آداب بورژوازی بیشتر فاسدشان کرده است - سالیانه ۲۵۰۰۰ روبل بپردازیم. فرض کنیم این مبلغ (۲۵ میلیون روبل) را باید دو برابر کرد (با پیش بینی اینکه جوانزنی بمناسبت اجرای بسیار موفقیت آمیز و سریع مهمترین دستورات سازمانی و تکنیکی اعطا شود) یا حتی چهار برابر نمود (با پیش بینی اینکه چند صد نفر کارشناس پرتوقعتر خارجی بکار جلب شود). حال سؤال میشود آیا میتوان هزینه سالیانه ایرا بمبلغ ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبل بمنظور تغییر سازمان کار خلقی بر وفق آخرین کلام علم و فن برای جمهوری شوروی هزینه‌ای برون از حد و توان شکن شمرده؟ البته نه، اکثریت قاطع کارگران و دهقانان آگاه این هزینه را تصویب خواهند کرد زیرا از روی تجربه عملی زندگی میدانند که عقب ماندگی ما را مجبور پاتلاف میلیاردها مینماید و از طرفی هم ما هنوز به آن درجه از تشکل، حساب و کنترل نرسیده‌ایم که موجب شود تمامی دستارگان، قشر روشنفکر بورژوازی داوطلبانه در کار ما شرکت ورزند.

بدیهی است که این مسئله دارای جنبه دیگری نیز هست. در تاثیر فاسد کننده مواجبه‌های زیاد جای تردید نیست - خواه تاثیر آن در حکومت شوروی (بویژه که در نتیجه سرعت انقلاب ممکن نبود عده‌ای ماجراجو و شاید باین حکومت نه پیوندند و این افراد باتفاق عناصر بی قابلیت عاری از وجدانی از بین کمیسرهای گوناگون بیسیل نیستند در جرگه دستارگان... خزانه ربائی داخل شوند) و خواه در توده کارگر. ولی تمام افراد با فکر و پاکدامن در بین کارگران و دهقانان تهیست با ما موافقت نموده و تصدیق خواهند کرد که ما قادر نیستیم دفعتاً کریبان خود را از میراث منحوس سرمایه‌داری خلاص کنیم و رهائی جمهوری شوروی از «باج» ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبلی (باج عقب ماندگی ما در کار سازمان دادن بامر حساب و کنترل هیگانی از پائین) ممکن نیست مگر از این راه که خود را متشکل سازیم، انضباط را در بین خودمان بالا ببریم و محیط خود را از لوث وجود کلیه محافظین میراث سرمایه‌داری و «پیروان سن سرمایه‌داری» یعنی تن پروران، مفتخوران و خزانه ربايان (اکنون تمام زمینها فابریکها و راه‌های آهن جزو «خزانه جمهوری شوروی است) تصفیه نمائیم. امر پیشروان آگاه کارگران و دهقانان تهیست موفق شوند، با کمک مؤسسات شوروی، در ظرف یکسال خود را متشکل سازند، با انضباط شوند. دامن همت بکمر زنند و انضباط نیرومندی در کار بوجود آورند، آنوقت ما پس از

یکسال کریبان خود را از قید این «باج» که حتی قبلاً هم میتوان میزان آنرا... به نسبت موفقیت‌های حاصله در انضباط کارگری و دهقانی در رشته کار و تشکل تقلیل داد - خلاص خواهیم کرد. هر چه ما کارگران و دهقانان، خود زودتر انضباط بهتر و تکنیک عالیتری را در کار بیاموزیم و برای کسب این علم از کارشناسان بورژوازی استفاده نمائیم، بهمان نسبت هم زودتر از قید پرداخت هرگونه «باجی» باین کارشناسان خلاص خواهیم شد.

کار یکجا ما تحت رهبری پروتاریا در رشته سازمان دادن بامر حساب و کنترل هیگانی و در رشته تولید و توزیع محصولات انجام میدهیم شدیداً از کار ما در رشته سلب مالکیت مستقیم از سلب مالکیت کنندگان عقب مانده است. این نکته برای درک خصوصیات لحظه کنونی و آن وظائف حکومت شوروی که از اینجا ناشی میشود نکته اساسی است. مرکز ثقل در مبارزه بر ضد بورژوازی به موضوع سازمان دادن بامر این نوع حساب و کنترل منتقل میشود. فقط با ماخذ قرار دادن اینموضوع میتوان وظائف نوبتی سیاست اقتصادی و مالی را در قسمت ملی کردن بانکها، انحصار بازرگانی خارجی، کنترل دولتی، گردش پول، برقراری مالیات بر دارائی و بر در آمد بقسیمه از نقطه نظر پروتاریا قانع کننده باشد و بالاخره برقراری کار موظف، صحیحاً معین نمود.

ما در مورد اصلاحات سوسیالیستی در این رشته‌ها بینهایت عقب مانده‌ایم (و حال آنکه این ها رشته‌های بسیار و بسیار حیاتی هستند) و علت این عقب ماندن آنستکه امر حساب و کنترل بطور کلی بحد کافی مرتب نیست. بدیهی است که این وظیفه از دشوارترین وظائف است و با این فرو پاشیدگی که در اثر جنگ بوجود آمده است عملی نمودن آن فقط در یک زمان طولانی ممکن است، ولی نمیتوان فراموش کرد که اتفاقاً در همینجاست که بورژوازی - و بویژه بورژوازی کوچک و دهقانی کثیر العده - به جدیترین طرزى با ما نبرد مینماید، بدینطریق که به امر کنترل که دارد سر و صورتی بخود میگیرد و نیز فی‌المثل به امر انحصار غله اطمینان میزند و مواضعی برای سفته بازی و بازرگانی سفته بازارانه بچنگ می آورد. آنچه که تاکنون در باره اش فرمان صادر کرده‌ایم هنوز بطرز بسیار ناقصی بموقع اجرا گذارده شده و مهمترین وظیفه لحظه حاضر هم عبارتست از تمرکز تمام مساعی برای اجرای جدی و عملی اصول آن اصلاحاتی که هم اکنون بشکل قانون در آمده (ولی هنوز واقعیت نیافته است).

برای ادامه بمدی ملی کردن بانکها و پیشرفت بلا انحراف بسوی تبدیل بانکها به مراکز گرهی حسابداری اجتماعی بهنگام سوسیالیسم باید مقدم بر همه و بیش از همه در امر افزایش تعداد شعبات بانک خلقی، جلب سپرده‌ها، آسان کردن عمل تحویل و تحول پول برای مردم، برانداختن «صوفی نوبه»، دستگیری و تیرباران رشوه گیران و شادان و غیره، به موفقیت‌های واقعی نائل آمد. ابتدا باید آنچه را که ساده‌تر از همه است عملاً بموقع اجرا گذارد و به آنچه موجود است بخوبی سازمان داد و سپس بتدارک آنچه بفرنجتر است پرداخت. باید آن انحصارهای دولتی (انحصار غله و چرم و غیره) را که هم اکنون معمول شده است تحکیم نمود و مرتب ساخت و بدینطریق زمینه انحصار بازرگانی خارجی را از طرف دولت فراهم ساخت:

کنترل دولتی همه جانبه در رشته تولید و توزیع محصولات قدرت حاکمه زحمتکشان و آزادی زحمتکشان نیتواند دوام آورد و بازگشت بزیر یوغ سرمایه‌داری ناپذیر است.

تمام عادات و سنن بورژوازی به‌طور اجماع و خرده بورژوازی به‌طور اخص، نیز مخالف کنترل دولتی و هوادار مالکیت خصوصی مفسد و بنگاههای خصوصی مفسد است. ما اکنون با وضوح خاصی می بینیم که اصل مارکسیستی حاکم از اینکه آنارشیزم و سندیکالیسم آنارشستی جریاناتی - بورژوازی هستند، تا چه درجه صحیح است و این جریانات چه تضاد آشتی ناپذیری با سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم دارند. مبارزه در راه آنکه آینده حساب و کنترل دولتی - شوروی در بین توده‌ها رسوخ کند و این ایده جامه عمل بخود پوشد مبارزه در راه گسستن پیوند باگذشته منفوری که مردم را خود داده بود به تحصیل نان و لباس همانند یک کار مخصوصی و به خرید و فروش همانند معامله‌ای بشگرند که فقط بین مربوط است. - این مبارزه همان بزرگترین مبارزه دارای اهمیت تاریخی - جهانی یعنی مبارزه آگاهی سوسیالیستی علیه شیوه خود بخودی بورژوا - آنارشستی است.

کنترل کارگری را ما بمثابة قانونی معمول نموده‌ایم و این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده‌های وسیع پرولتاریا فقط تازه بزحمت دارد نفوذ میکند. در باره اینکه بی حسابی و بی کنترلی در امر تولید و توزیع محصولات همانا نابودی نطفه‌های سوسیالیسم است، همانا خزانه ربانی است (زیرا تمام دارائی متعلق بخزانه است و خزانه هم - همان حکومت شوروی، حکومت اکثریت زحمتکشان است)، در باره اینکه لاقیدی در امر حساب و کنترل بمعنای دستکاری مستقیم با کورنیلفهای روسی و آلمانی است که فقط در صورتی میتوانند حکومت زحمتکشان را بر اندازند که ما از عهد انجام وظائف مربوط به حساب و کنترل بر نیائیم و هم اینها هستند که با کمک تمامی بورژوازی روستا و با کمک کادتها و منشویکها و اسارهای راست «کشیک» ما را میکشند و منتظر لحظه مناسبند. - در این باره ما در تبلیغات خود بقلر کافی نیگوئیم و پیشروان کارگران و دهقانان در باره آن بقلر کافی نیاندیشند و تا زمانی هم که کنترل کارگری واقعیت نیافته و کارگران پیشرو موجبات یک اشگرکشی پیروزمندان و بی امانی را علیه نقض کنندگان این کنترل و یا کسانی که نسبت به آن لاقیدند فراهم نموده و آنرا عملی نکرده‌اند. - تا آفرمان نیتوان نخستین گام بسوی سوسیالیسم (یعنی از کنترل کارگری) را بیابان رساند و گام دوم را بسوی آن برداشت یعنی به تنظیم کارگری تولید پرداخت.

دولت سوسیالیستی میتواند فقط بمثابة شبکه‌ای از کمونهای تولید و مصرف پدید آید که تولید و مصرف خود را درستکارانه در نظر گیرند، در نیروی کار صرفه جویی کنند، بهره دمی کار را دائما بالا برند و بدینطریق امکان یابند روز کار را تا هفت و شش ساعت و از آنهم پائین تر آورند. در اینصورت بدون سر و صورت دادن بامر دقیقترین حساب و کنترل همه خلقی و همه جانبه در قسمت غله و استحصال غله (و سپس در قسمت کلیه محصولات ضروری دیگر)، کار از پیش نخواهد رفت. سرمایه‌داری یکسلسله

بدون چنین انحصاری ما نخواهیم توانست بپرداخت «باج» گریبان خود را از چنگ سرمایه خارجی خلاص کنیم. و حال آنکه تمام امکان ساختمان سوسیالیستی وابسته باینستکه آیا ما خواهیم توانست در جریان یک دوره انتقالی معین، با پرداخت مقداری باج به سرمایه خارجی، از استقلال اقتصادی داخلی خود دفاع کنیم یا نه.

در قسمت اخذ مالیات به‌طور اعم و مالیات بر دارائی و در آمد به‌طور اخص نیز ما بشتت فوق العاده‌ای عقب مانده‌ایم. غوامت بستن به بورژوازی - که از نقطه نظر اصولی اقدامیست بدون شک پذیرفتنی و شایان تحسین پرولتاریا - نشان میدهد که ما در این مورد هنوز هم به شیوه‌های بازستاندن (باز ستاندن روسیه از چنگ ثروتمندان برای بینوایان) نزدیکترین تا به شیوه‌های اداره کردن ولی برای اینکه نیرومندتر شویم و محکمتر روی پا بایستیم، باید بشیوه‌های اخیر بپردازیم، باید اخذ دائمی و صحیح مالیات بر دارائی و در آمد را، که مبلغ بیشتری عاید دولت پرولتاریا خواهد نمود و تشکل بیشتر و توثیبات بیشتری را در امر حساب و کنترل از ما خواستار است، جایگزین غوامت بستن به بورژوازی نماییم.

تاخیر ما در امر مشغول داشتن کار موظف بار دیگر نشان میدهد که همانا کار تدارکاتی و سازمانی در دستور روز قرار میگیرد و این کار از یکطرف باید آنچه را بکف آمده قطعا تحکیم نماید و از طرف دیگر کار لازمیست برای تدارک زمینه عملیاتی که سرمایه را محاصره خواهد نموده و به «تسلیم» وادارش خواهد ساخت. معمول داشتن کار موظف را ما باید بی درنگ آغاز کنیم، ولی باید آنرا باتدریج و دور اندیشی زیاد معمول داریم و در هر گام آنرا با تجربه عملی واری کنیم و بدیهی است که اولین گام باید معمول داشتن کار موظف برای ثروتمندان باشد. معمول داشتن دقتوجه کار کرد و مصرف و در آمد برای هر بورژوا و از آنجمله برای بورژوازی روستا کام مهمی خواهد بود که در راه محاصره کامل دشمن و معمول داشتن حساب و کنترل واقعا همه خلقی در رشته تولید و توزیع محصولات بجلو برداشته میشود.

## اهمیت مبارزه در راه حساب و

### کنترل همه خلقی

دولتی که قرن‌ها ارگان ستگری و چپاول مردم بود نفرت بسیار عظیم و عدم اعتماد توده‌ها را نسبت بتمامی آنچه که جنبه دولتی دارد برای ما بعبیرات نهاده است. رفع آن - کاریست بس دشوار که فقط از قوه حکومت شوروی ساخته است ولی برای وی هم این کار مستلزم زمانی طولانی و یافشاری عظیم است. چنین «عبواتی» در مسئله مربوط به حساب و کنترل - که از همان فردای سرنگونی بورژوازی برای انقلاب سوسیالیستی یک مسئله اساسی میشود - با حدت خاصی تأثیر می بخشد. ناگزیر مدت زمانی خواهد گذشت تا توده‌هایی که نخستین بار خود را پس از سرنگونی مملکتین و بورژوازی آزاد حس کرده‌اند بنهیند (از کتاب نه، بلکه با تجربه شخصی و شوروی) - بنهیند و احساس نمایند که بدون حساب و

سازمانهای توده ای - شرکت های مصرف - را برای ما بیبراث گذاشته است که قادرند انتقال به حساب و کنترل توده ای را در امر توزیع محصولات تسهیل نمایند. دامنه رشد این شرکتها در روسیه از کشورهای پیشرو کمتر است، ولی بهر حال بیش از ده میلیون عضو را در بر میگیرند. فرمانی که چند روز پیش در باره شرکت های مصرف صادر شده پدیده فوق العاده مهمی است که خود ویژگی وضع کنونی و وظائف جمهوری سوسیالیستی شوروی را در لحظه حاضر بروشنی نشان میدهد.

این فرمان سازشی است با کنوپراتیف های بورژوازی و کنوپراتیف های کارگری که بر نقطه نظر بورژوازی باقی هستند. سازش یا مصالحه مزبور اولاً مشعر بر آنستکه نمایندگان مؤسسات نامبرده نه فقط در بحث و مذاکره در اطراف این فرمان شرکت داشتند، بلکه عملاً هم حق رأی قاطع بدست آوردند، زیرا قسمتهایی از فرمان که با مخالفت قطعی این مؤسسات بر خورد نمود، حذف گردید. ثانیاً این مصالحه در ماهیت امر مشعر بر استتکاف حکومت شوروی از اصل دخول مجانی در کنوپراتیو (که یگانه اصل پیگیر پرولتاری است) و نیز استتکاف از اصل متحد نمودن تمام اهالی يك محل در يك کنوپراتیو واحد است. با عقب نشینی از این یگانه اصل سوسیالیستی، که با وظیفه محور طبقات مطابقت دارد، حق داده شد کنوپراتیف های کارگری طبقاتی باقی بمانند (که در این مورد فقط باین علت طبقاتی نامیده میشوند که تابع منافع طبقاتی بورژوازی هستند). سر انجام پیشنهاد حکومت شوروی مبنی بر اینکه بورژوازی از هیئت های مدیره کنوپراتیفها بکلی اخراج گردد، نیز بسیار ضعیف شد و موضوع خنق ورود در هیئتهای مدیره فقط شامل صاحبان بنگاههای بازرگانی و صنعتی دارای جنبه سرمایه داری خصوصی گردید. اگر پرولتاریا که از طریق حکومت شوروی عمل مینماید، موفق میشد بامر حساب و کنترل در مقیاس سراسر کشور، سر و صورت بدهد، بالااقل پایه های چنین کنترل را بنا نهد، آنگاه دیگر نیازی به اینگونه صلح و مصالحه ها نمی بود. ما میتوانستیم از طریق شعبات خواربار شوراها و از طریق ارگانهای کار سازی جنب شوراها، اهالی را در کنوپراتیو واحدی که بشیوه پرولتاری رهبری شود کرد آوریم، بدون اینکه در این امر کنوپراتیف های بورژوازی مساعدتی کرده باشند و بدون اینکه ما گذشته در مورد آن اصل صرفاً بورژوازی قائل شده باشیم که کنوپراتیو کارگری را وادار میکند کارگری باشد ولی در ردیف کنوپراتیو بورژوازی بماند. و حال آنکه کنوپراتیو کارگری میبایست بحای اینکار کنوپراتیو بورژوازی را تماماً تابع خود نماید، بدینطریق که هر دو را در هم آمیزد، تمام اداره امور را در دست خود قبضه کند و امر نظارت بر مصرف ثروتمندان را بکف خویش گیرد.

حکومت شوروی با عقد چنین سازشی با کنوپراتیف های بورژوازی، وظائف تاکتیکی خود و اسلوبهای خود ویژه اقدام را برای مرحله فعلی تکامل بطور مشخص تعیین نموده است. توضیح آنکه: ما، ضمن رهبری عناصر بورژوازی و استفاده از آنان و قائل شدن بعضی گذشتهای جزئی در حق آنان، شرایطی برای انجام آنچنان پیشروی بوجود خواهیم آورد که سرعت آن از آنچه در بنو امر تصور

میکردیم کندتر خواهد بود، ولی در عین حال پایدار تر بوده و پایگاه و خطوط مواصلاتی آن تامین معتبر تر و مواضع متصرفی آن استحکام بهتری خواهد داشت. ضمناً شوراها اکنون میتوانند (و باید) موفقیت های خود را در امر ساختن سوسیالیستی با معیاری فوق العاده واضح و ساده و عملی بسنجند بدینطریق که معلوم کنند در چه تعداد از آپشینها (کمون ها با قراء و کوی ها و غیره) و تا چه اندازه ای دامنه رشد کنوپراتیفها باین حد نزد يك شده است که تمام اهالی را در بر گیرد.

### بالا بردن بهره دهی کار

در هر انقلاب سوسیالیستی، پس از آنکه مشکل تصرف قلمرت خاکه از طرف پرولتاریا حل شد و به نسبتی که در موارد عمده و بطور کلی مشکل سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و از بین بردن مقاومت آنان حل میشود بالضروره وظیفه اساسی ایجاد يك شکل اجتماعی عالیتری نسبت به سرمایه داری در نخستین سطحه قرار میگیرد که عبارت است از بالا بردن بهره دهی کار و بدینمناسبت (و بخاطر این امر) دادن سازمان عالیتری به آن. حکومت شوروی ما درست در وضعی قرار دارد که در آن، در سایه پیروزیهای حاصله بر استثمارگران، از کرنسکی گرفته تا کورنیلف، امکان یافته است با این وظیفه تناس بلاواسطه حاصل نماید و کاملاً دست بکار انجام آن گردد. و در اینجا بلافاصله دیده میشود که اگر قلمرت مرکزی دولتی را میتوان در ظرف چند روز تصاحب نمود، اگر مقاومت جنگی (و کار شکنانه) استثمارگران را حتی در گوشه و کنار يك کشور بزرگ میتوان طی چند هفته از بین برد، در عوض حل مشکل ارتقاء بهره دهی کار بنحوی استوار، در هر صورت (بویژه پس از دردناکترین و خانمانسوزترین جنگها) چندین سال وقت لازم دارد. طولانی بودن مدت کار را در این مورد بدون شك اوضاع و احوال عینی ایجاد میکنند. اعتلای بهره دهی کار مقدم بر هر چیز لازمه اش تامین پایه مادی صناعت بزرگ یعنی توسعه دامنه تولید سوخت آهن، ماشین سازی و صنایع شیمیائی است. جمهوری شوروی روسیه از این لحاظ در شرایط مساعدی قرار دارد، زیرا حتی پس از صلح برست نیز - تحتاثر معدنی عظیم (در اورال) و سوخت در سبیری باختری (ذغال سنگ)، در قفقاز و جنوب شرقی (نفت)، در مرکز (تورب)، ثروتهای عظیمی از جنگل، نیروی آبی، مواد خام برای صنایع شیمیائی (قره بوغاز) و غیره در اختیار دارد. بهره گیری از این ثروتهای طبیعی با شیوه های تکنیک نوین پایه پیشرفت بیسابقه نیروهای مولده را فراهم خواهد آورد.

شرط دیگر بالا بردن بهره دهی کار اولاً عبارتست از اعتلای آموزشی و فرهنگی توده اهالی. این اعتلا اکنون با سرعت عظیمی انجام می پذیرد ولی افرادی که کهنه پرستی بورژوازی کورشان نموده آنها نمی بینند و قاهر بملک این موضوع نیستند که در سایه سازمان شوروی اکنون شوق رسیدن به نور دانش و ابراز ابتکار چه دامنه ای در بین قشرهای زیرین خلق بخود گرفته است. ثانیاً ارتقاء سبب انضباط زحمتکشان و بلند بودن طرز کار، سودمندی و بهره دهی کار

تفریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آنرا فراهم ساخت. باید در عین حال، ضمن بالا بردن بهره دمی کار، خصوصیات خورده انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در نظر گرفت. این خصوصیات از یکطرف مستلزم شالوده ریزی سازمان سوسیالیستی مسابقه و از طرف دیگر مستلزم بکار بردن شیوه اجبار است، تا بدین طریق قدرت حاکمه پرولتاری دجار و رفتگی نشود و شعار دیکتاتوری پرولتاریا را نیالاید.

## ترتیب امر مسابقه

از جمله مهماتی که بورژوازی با رغبت تمام در باره سوسیالیسم نشاعه می‌نهد اینست که گویا سوسیالیستها منکر اهمیت مسابقه هستند. ولی در حقیقت امر، فقط سوسیالیسم است که با از بین بردن طبقات و بالنتیجه با برانداختن اسارت توده‌ها، برای نخستین بار راه مسابقه را واقعا در یک مقیاس توده‌ای باز میکند و همانا سازمان شورویست که با گذار از دموکراسی صوری جمهوری بورژوازی به شرکت واقعی توده‌های زحمتکش در اداره امور برای نخستین بار مسابقه را با دامنه وسیعی طرح مینماید. در رشته سیاسی این امر بمراتب سهلتر است تا در رشته اقتصادی، ولی برای موفقیت سوسیالیسم بویژه قسمت اخیر مهم است.

یکی از وسائل ترتیب امر مسابقه یعنی مطلع ساختن افکار عامه را در نظر بگیریم. جمهوری بورژوازی این امر را فقط بشکل صوری تامین مینماید ولی در عمل جرایم را تابع سرمایه میکند، عوامه را با مشتی مهملات سیاسی هیجان انگیز سرگرم مینماید و در پس سانس اسرار بازرگانی که حافظ مالکیت مقدسه است، آنچه را که در کارگاهها، در معاملات بازرگانی و در کنتراتها و غیره روی میدهد، پوشیده میدارد. حکومت شوروی اسرار بازرگانی را علنی نموده و در راه جدیدی گام نهاده است. ولی برای استفاده از افکار عامه بمنظور مسابقه اقتصادی، ما هنوز تقریبا هیچ کاری انجام نداده‌ایم. باید در عین سرکوب بی امان جرایم بورژوازی که سراپا آمیخته باکذب و افتراآت و قیحانه است، بطور سیستماتیک دست بکار ایجاد آنچه‌ان جرائدی شد که توجه‌ها را با مطالب هیجان انگیز سیاسی و اراجیف سیاسی سرگرم نسازد و تحقیق بکند بلکه بویژه مسائل اقتصادی روز مره را در دسترس قضاوت توده قرار دهد و به بررسی جدی این مسائل کمک نماید. هر فابریک و هر دمی، یک کمون تواید و مصرف است که حق دارد و موظف است بشیوه خود قوانین عمومی شوروی را بکار بندد (غرض از «بشیوه خود» تخلفی از این قوانین نبوده بلکه تنوع شکلهای اجرای آنهاست) و بشیوه خود مشکل حساب را در رشته تولید و توزیع محصولات حل نماید. در رژیم سرمایه‌داری این عمل «کار خصوصی» هر سرمایه‌دار و ملالاک و کولاک بود ولی در شرایط حکومت شوروی این عمل کار خصوصی نبوده بلکه مهمترین کار دولتی است.

و ما هنوز تقریبا بکار عظیم و دشوار، ولی در عوض برکت خیر ترتیب امر مسابقه بین کمونها و معمول نمودن حساب و مطلع ساختن افکار عمومی در جریان تواید غنه و تهیه اباس و غیره و تبدیل گزارشنامه‌های بوروکراتیک خشک و بیجان به نمونه‌های

و سازمان دادن بهتر به آن نیز شرط اعتلای اقتصادی می باشد. از این احاط کار ما بخصوص خراب است و اگر بحرف کسانی که به ارعاب بورژوازی تن در داده و با آزمندان بوی خدمت میکنند بطور فائیم، کار ما حتی نومیدانه است. این افراد نمی‌فهمند که هیچ انقلابی نبوده و نمیتواند باشد که در آن هواداران نظام قدیم در باره فرو پاشیدگی و هرج و مرج و غیره داد و فریاد کرده باشند. طبیعی است توده‌ها اینکه تازه طوق ستگری وحشیانه و بیسابقه ایرا از گردن خود بطور افکنده‌اند در جوش و خروش ژرف و پردامنه‌ای هستند و ایجاد مبانی نوبتی برای انضباط کار از طرف توده‌ها - پیروهای بس طولانی است و تا پیروزی کامل برمالکین و بورژوازی چنین کاری حتی شروع هم نمیتوانست بشود. ولی ما بدون اینکه خره ای به آن نومیلی اکثرا ساختگی دجار شویم که بورژواها و روشنفکران بورژوازی (که از مدافعه امتیازات قدیمی خود نومید شده‌اند) شیوع میکنند، در عین حال بهیچوجه نباید شرعیان را برده یوشی نمانیم. بعکس ما آنرا آشکار خواهیم ساخت و برشدت شیوه‌های شوروی مبارزه برضد آن خواهیم افزود، زیرا موفقیت سوسیالیسم بدون پیروزی انضباط آگاهانه پرولتاری بر هرج و مرج خود بخودی خرده بورژوازی، یعنی بر همان هرج و مرجی که تضمین حقیقی اعاده احتمالی قدرت کونسکیسم و کارنیوایسم میباشد، محال است.

آگاهترین پیش آهنگ پرولتاریای روسیه هم اکنون وظیفه ارتقاء سطح انضباط کار را در برابر خود نهاده است. مثلا، هم در کمیته مرکزی اتحادیه فلزسازان و هم در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در این باره به تعیین اقدامات لازمه و تنظیم طرحهای فرامین پرداخته‌اند. از این کار باید پشتیبانی نمود و با تمام قوا آنرا بجلو سوق داد. آنچه را که باید در دستور روز قرار داد و عملا بکار بست و مورد آزمایش قرار داد عبارتست از پرداخت دستزد در برابر کارکرد، بکار بردن بسیاری از آنچه که در سیستم تیلور علمی و هنرفی است و نیز تطبیق میزان دستزد با مجموع فراورده‌ها یا با نتایج بهره برداری حمل و نقل راه آهن و راههای آبی و غیره و غیره.

فرد روس در مقایسه با ملل پیشرو کارکن بدی است. در شرایط رژیم تزاریسیم و زنده بودن بقایای رژیم سرواز جز اینهم نمیتوانست باشد. آموختن طرز کار کردن - وظیفه ایست که حکومت شوروی باید با تمام دامنه آن در مقابل مردم بگذارد. آخرین کلام سرمایه‌داری در این مورد یعنی سیستم تیلور - مانند تمام ترقیبات سرمایه‌داری - آمیزه ایست از درنده خوئی ظریف کاری شده استشار بورژوازی و یکسلسله از گرانبهاترین دستاوردهای علمی در امر تحایل حرکات مکانیک، در رشته کار و حذف حرکات زائد و ناراحت و بوجود آوردن صحیحترین شیوه‌های کار و معمول نمودن بهترین سیستمهای حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی بهر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبه‌ای علم و فن را در این رشته اقتباس کند. شرط عملی شدن سوسیالیسم موفقیتهاست که ما در امر توام نمودن حکومت شوروی و سازمان اداری شوروی با ترقیبات نوین سرمایه‌داری بدست می آوریم. باید در روسیه موجبات بررسی و



زندمایک هم دافع و هم جاذب باشند - نپرداخته ایم. هر شرایطیکه تولید بشیوه سرمایه‌داری انجام میگرفت نقش یک نمونه جداگانه مثلاً فلان آرتل تواید کنند، تا زیر پمتهای هر چه محمود بود و فقط توهمات خرده بورژوازی میتوانست در این سودا باشد که سرمایه‌داری از راه نفوذ و تاثیر نمونه‌هایی از مؤسسات نیکو کار اصلاح کرده. پس از انتقال قدرت حاکمه سیاسی بدست پرولتاریا، پس از سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان، وضع از بیخ و بن دگر سان میشود. و بنابر آنچه مشهورترین سوسیالیستها بکرات خاطر نشان ساخته‌اند - نیروی یک نمونه برای نخستین بار امکان می‌یابد تاثیر خود را در مقیاس توده‌ای ببخشد. کمونهای نمونه باید مریی، معلم و مشوق کمون‌های عقب مانده باشند و خواهند بود. مطبوعات باید سلاح ساختمان سوسیالیستی بوده مردم را مصلحا با موفقیت‌های کمونهای نمونه آشنا سازند، علل موفقیت آنها و شیوه‌های سازمان اقتصادی آنها را بررسی نمایند و از طرف دیگر نام کمونهای را که مستن سرمایه‌داری یعنی هرج و مرج، تن پروری، بی نظمی و احتکار را با سر سختی محفوظ داشته اند، در لوحه سیاه وارد سازند. آمار هر جامعه سرمایه‌داری منحصرأ خرید اختیار «دیوانیان» یا متخصصین محدودی بود. ولی ما باید آنها در دسترس توده‌ها قرار دهیم و عامه را از آن آگاه سازیم تا بدینطریق، زحمتکشان رفته رفته بیاموزند خود درک کرده و مشاهده نمایند که چگونه و بچه میزانی باید کار کرد، چگونه و بچه میزانی میتوان استراحت نمود. ما باید این عمل را انجام دهیم تا مقایسه بین نتایج عملی اقتصاد کمونهای جداگانه مورد توجه و بررسی عموم قرار گیرد و کمونهای برجسته بپس رنگ پاداش یابند (از راه تقلیل روز کار ملی یک مدت معین و افزایش دستمزد و واگذاری مقدار کثیری نعمات و نفایس فرهنگی با هنری و غیره). هنگامیکه طبقه جدیدی بعنوان پیشوا و رهبر جامعه در صحنه تاریخ پدید می‌آید این امر هرگز بدون گذراندن یک دوره «تلاطمات» برآر شدید، تشنجات، بی‌کار و موفان از یکطرف و از طرف دیگر بدون یک دوره کام بردارهای نامطمئن، آزمونها، نوسانات و تزلزلاتی در مورد انتخاب شیوه‌های نوینی که با وضع ابرکتیف نوین مطابقت داشته باشد، از پیش نیبرود. اشراف فتودال، بهنگام نابودی خود از بورژوازی بیروز شونده‌ایکه آنها را از صحنه بیرون میگرداند تنها از راه توطئه چینبها و تلاشهایی برای پیام و اعاده قدرت انجام میکشیدند بلکه با بباد تسخر گرفتن ناشیگری و بی مهارتی و اشتباهات تازه بدوران رسیده‌ها و «گستاخانی» که جسارت کرده‌اند، بدون داشتن آمادگی دیرین سال امیران و بارونها و اشراف و بزرگان مسکان مقلس، حوات را بدست خود گیرند. - نیز انتقامجویی میکردند. عیناً بهمانگونه که اکنون کورنیلف‌ها و کرنسکی‌ها، گوتس‌ها و مارتف‌ها، این گروه قهرمانان مکتب دلالو، بورژوازی یا شکاکیت بورژوازی از طبقه کارگر روسیه بمناسبت تلاش «گستاخانه» وی برای تصرف قدرت حاکمه انتقام میگیرند.

بدیهی است برای اینکه طبقه اجتماعی جدید و آنها طبقه‌ایکه تا کنون در قید ستم بوده و فقر و جهل در هم خورده شده است، بتواند با وضع جدید خوبگیرد، با محیط آشنا گردد، به کار خود بر و صورت دهد و سازماندهی از خود بیرون دهد، هنرها نه،

بلکه ماههای آزرگار و سالها لازمست. روشن است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمیتوانست واجد تجربه و آموختگی مؤسسات سازمانده بزرگی گردد که برای میلیونها و دهها میلیون افراد کشور در نظر گرفته شده و دگر سان نمودن آموختگی‌های قدیمی هم که تقریباً آموختگی‌های منحصرأ تباریاتی است، - کاریست بس طولانی. ولی هیچ چیز محالی در اینجا وجود ندارد و امر ما لزوم تحول را روشن بینیم و برای عملی نمودن آن عزم راسخ داشته و در تعقیب هدف عقابیم و دشوار خود با استقامت باشیم، آنها عملی خواهیم نمود. قریب سازماندهی هر بین «خلق» یعنی بین کارگران و دهقانان که دیگران را استثمار نمیکند بحد وفور وجود دارد: سرمایه آنها را هزار هزار در منگنه میفشرد، نابود میکرد و خون میانداخت؛ ما هم هنوز نمیتوانیم آنها را بویابیم، تشویق کنیم، بیاداریم و به پیش کشیم. ولی اگر ما - با تمام شور انقلابی که بدون آن انقلابهای پیروزمندانه غیر ممکن است - به آموختن این کار بپردازیم، آنها خواهیم آموخت.

هیچ جنبش خلقی عمیق و نیرومندی در تاریخ بدون پیدایش کف کثیفی از ماجراجویان و شیادان، لافزنان و قشقرق بازان که به پروری نو آوران بی تجربه می‌پیچند، بدون شتابزدگی‌های بی معنی، ندانم کاریها و جوش و جلاهای بیهوده و بدون کوشش بعضی از رهبران» برای دست زدن به «کار و بیایان نرساندن حتی یکی از آنها - از پیش نرفته است. بگذار توله سگهای جامعه بورژوازی از بلوروسف گرفته تا مارتف در مورد هر تراشه زائدی که بهنگام تراشیدن جنگل بزرگ و قدیمی فرود میافتد روزه بکشند و پارس کنند آنها برای همین توله سگند که به پیل پرولتاری پارس کنند. بگذار پارس کنند، ما پراه خود ادامه خواهیم داد و خواهیم کوشید با احتیاط و شکیبائی هر چه بیشتر سازماندهان حقیقی و افرادی را آزموده و از هر باره بشناسیم که دارای ذهن روشن و خراکه‌ای عملی هستند و وفاداری نسبت بسوسیالیسم را با این قابلیت در خود جمع دارند که بدون جنجال ( و علی رغم شتابزدگی و جنجال) موجبات کار استوار، یکجا و متفق عدد زیادی از افراد را در چهار چوب سازمان شوروی فراهم سازند. فقط چنین افراد یرا پس از آزمایشهای متعدد باید از ساده‌ترین وظائف بدشوارترین وظائف گماشت و بمقامات مسئولیتدار رهبری کار خلق و رهبری امور کشور ارتقاء داد. ما هنوز اینکار را نیاموخته‌ایم. ولی خواهیم آموخت.

### «سازمان موزون» و دیکتاتوری

قطعنامه آخرین کنگرس (کنگرس مسکو) شوراهای مهمترین وظیفه احفای کنونی را ایجاد سازمان موزون» و بالا بردن انضباط قرار میدهد به چنین قطعنامه‌هایی اکنون همه با طیب خاطر مرأی میکنند و آنها را مامضا میکنند، ولی در باره اینکه عملی کردن آنها بکار بودن شیوه اجبار و آنها اجبار بشکل دیکتاتوری را ايجاب مینماید مصولاً تعمق نیبروزند و حال آنکه بزرگترین سفاقت و بدچترین خیالافبها بود هر آینه تصور میشد که بدون اجبار و بدون دیکتاتوری گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم امکان پذیر

تا عناصر فساد را بطرز بی‌امانی سرکوب نمایند برای مدتی مدید کفایت نمی‌کرد. علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی‌دوامی شور انقلابی، ضعف پروتاریا بود که تنها کسی است که قادر است (در صورتیکه بعد کافی، کثیرالعدده و آگاه و با انضباط باشد) اکثریت زحمتکشان و استثمار شونده‌گان (بزرگان ساده‌تر و عامه فهم‌تر اکثریت تهیدستان) را بسوی خود جلب کند و قدرت حاکمه را بمنظور سرکوب کامل تمام استثمارگران و تمام عناصر فساد برای مدتی بعد کافی طولانی در دست خود نگاه دارد.

همین تجربه تاریخی تمام انقلابها و همین درس تاریخی - جهانی - اقتصادی و سیاسی بود که مارکس آنرا تلخیص نمود و فورمول کوتاه، صریح، دقیق و روشن، دیکتاتوری پروتاریا را بدست داد. و اینکه برداشت انقلاب روس در مورد اجرای این وظیفه تاریخی - جهانی صحیح بود، موضوعیست که مارش پیروزمندانه سازمان شوروی در بین تمام خلقها و اقوام روسیه آنرا به ثبوت رساند. زیرا حکومت شوروی چیزی نیست جز شکل سازمانی دیکتاتوری پروتاریا یا دیکتاتوری طبقه پیشرو که دعها و دهها میلیون زحمتکش و استثمار شونده ایرا که با تجربه خود می‌آموزند پیشاهنگ با انضباط و آگاه پروتاریا را ملاتن‌ترین پیشوای خود بشمرند. برای ایجاد دموکراتیسم نوین و شرکت مستقل در اداره امور کشور بر میانگیزد.

ولی دیکتاتوری کلمه بزرگی است و کلمات بزرگ را هم نمیتوان بدست یاد سپرد. دیکتاتوری قدرت آهنینی است که خواه در سرکوب استثمارگران و خواه در سرکوب اوباشان جسارت انقلابی و سرعت دارد و یکسای امان نمیشهد. و حال آنکه قدرت حاکمه ما بی اندازه نرم و اکثرا به خمیر شبیه‌تر است تا به آهن. حتی برای يك دقیقه هم نمیتوان فراموش کرد که طبع بورژوازی و خرده بورژوازی به دو گونه علیه حکومت شوروی مبارزه میکنند از یکطرف با فعالیت از خارج یعنی با شیوه‌های ساوینکف‌ها، گوتس‌ها، ککچیکوری‌ها، کورنیلف‌ها، با توطئه‌ها و قیامها، با انعکاس منحوس «آیده‌نواوریك» آنها و با سیلی از اکاذیب و افتراآت در مطبوعات کادتها و اس‌ا‌های راست و منشوبکها؛ - و از طرف دیگر با فعالیت از داخل یعنی با استناده از هر گونه عناصر فساد و هرگونه ضعف برای رشوه و تقویت بی انضباطی و ولنگاری و آشفتگی. هر قدر ما به سرکوب جنگی کامل بورژوازی نزدیکتر میشویم طبع هوج و مرج طلبی خرده بورژوازی برای ما خطرناکتر میشود و مبارزه با آن را نمیتوان فقط بوسیله ترویج و تبلیغ و سازمان سابقه و بر چین کردن سازماندهان انجام داد بلکه شیوه اجبار را نیز در این مبارزه باید معمول داشت.

به نسبتی که وظیفه اصلی حکومت دیگر نه سرکوب جنگی بلکه اداره امور قرار میگیرد شکل تیپیک سرکوب و اجبار نیز دیگر از تیرباران در محل به دادرسی تبدیل میگردد. و در این مورد توده‌های انقلابی پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ در راه صحیحی کام نهادند و قابلیت حیات انقلاب را ثابت نمودند، بدینمعنی که قبل از صدور هرگونه فرمانی در پاره انحلال دستگاه دادرسی بوروکراتیک - بورژوازی شروع بد این نمودن دادگاههای کارگری و دهقانی خود کردند. ولی دادگاههای انقلابی و خلقی ما بی اندازه و بطور مافوق تصویری ضعیفند. حس

است. تئوری مارکس از مدتها پیش با نهایت صراحت برضد این یاوه گوئی خرده بورژوا - دموکراتیک و آنارشستی سخن گفته است. روسیه سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ نیز تئوری مارکس را در این مورد با چنان وضوح و با چنان طرز محسوس و مؤثری تأیید میکند که فقط افرادی که بطرز نومید کننده‌ای کند ذهن اند و با جدا تصمیم گرفته اند از حقیقت رخ بر تابند، ممکنست هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلف (اگر او را نمونه روسی کاونیالک بورژوازی بشمریم) و یا دیکتاتوری پروتاریا - در باره راه دیگری جز این برای کشوری که تکامل فوق العاده سریعی را با پیچهای فوق العاده تند انجام میدهد و در حال فروپاشیدگی یاس آوری که زائیده یکی از دردناک ترین جنگهاست بسر می‌برد، جای سخنی هم نمیتواند باشد. هر گونه راه حل بیجا یعنی یا فریب مردم بتوسط بورژوازی است که نمیتواند حقیقت را بگوید، نمیتواند بگوید که کورنیلف را لازم دارد و یا حاکی از کند ذهنی دموکراتهای خرده بورژوا یعنی چرنف‌ها، تسره‌تلی‌ها و مارتف‌ها است که در باره وحدت دموکراسی و دیکتاتوری دموکراسی و جبهه عمومی دموکراتیک و اراجیف دیگر یاوه سرانی مینمایند. از کسیکه حتی سیر انقلاب ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ روسیه هم نتوانست به او بیاموزد که راه حلهای بینابینی نمیتواند وجود داشته باشد، باید دست شست، از طرف دیگر ایقان باینموضوع دشوار نیست که در هر انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دیکتاتوری بدو علت عمده و یا در دو جهت عمده ضروریست. نخست اینکه سرمایه‌داری را نمیتوان مغلوب نمود و ریشه کن ساخت مگر از طریق در هم شکستن بی‌امان مقاومت استثمارگران که بلافاصله نمیتوان آنها را از ثروتشان و از برتریهای شکل و معامواتشان محروم ساخت و بالنتیجه طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند و ازگون سازند. دوم آنکه هیچ انقلاب کبیر و بویژه انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر جنگ خارجی هم در بین نباشد، ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین همکشوران انجام پذیرد، جنگی که ویرانی حاصله از آن از جنگ خارجی هم بیشتر است و هزارها و میلیونها موارد ترازل و نوسان از یکسو بسوی دیگر را در بر دارد و حاکی از يك وضع بینهایت نامعین و نا متعادل و آشفته می باشد. و بدیهیست که هیچیک از عناصر فساد جامعه کهنه که ناگزیر بسیار کثیرالعدده و اکثرا با خرده بورژوازی مربوطند (زیرا خرده بورژوازی را هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه ورشکست و نابود میکند) نمیتوانند در يك چنین تحول عمیقی «خود نمائی» کنند. و اما عناصر فساد هم نمیتوانند طور دیگری «خود نمائی» کنند مگر از راه افزایش جرائم، اوباشی، ارتشاء، احتکار و انواع فسادات دیگر. برای اینکه بتوان از عهده «مه اینها» برآمد زمان و سرینجه آهنین لازمست.

هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم اینموضوع را بطور غریزی حس نکرده و با تیرباران زندان در محل ارتکاب جرم، قاطعیت نجات بخشی از خود نشان نداده باشند. مصیبت انقلابهای پیشین در این بود که شور انقلابی توده‌ها که آنها را در حالت برانگیختگی نگاه میدارد و به آنها نیرو میدهد

میشود که نظر مردم نسبت بدادگاه بمثابة يك چیز فرمایشی و بیگانه که از دوران سلطه ملاکان و بورژوازی بمیراث رسیده، هنوز بطور قطعی از بین نرفته است. هنوز ادراک کافی در این باره حاصل نشده است. که دادگاه ارگانیت بویژه برای جلب عموم تهیدستان بادره امور کشور (زیرا فعالیت داحسی یکی از وظائف کشورداری است) و دادگاه ارگان قدرت حاکمه پرولتاریا و دهقانان تهیدست و آلت پرورش روح انضباط است. در مورد این واقعیت ساده و بدیهی ادراک کافی حاصل نشده است که چون مصیبت عمده روسیه قحطی و بیکاری است، لذا با هیچگونه شور جرونی نمیتوان بر آن فائق آمد بلکه باید سازمان همه جانبه، جامع و همگانی و انضباط ایجاد نمود تا میزان تهیه نان مردم و نان صنایع (سوخت) افزایش یابد و بموقع حمل گردد و صحیحا توزیع شود. و باینجهت هرکس انضباط کار را در هر کارخانه، در هر واحد اقتصادی و در هر کاری نقض نماید، تقصیر عذابهای ناشی از گرسنگی و بیکاری را بگردن دارد و این مقصرین را باید توانست یافت و بدادگاه تسلیم نمود و بی امان بکیفر رساند. طبع خرده بورژوازی که ما اکنون سر سختترین مبارزات را با آن در پیش داریم همانا در اینموضوع بروز میکنند که ارتباط اقتصادی و سیاسی قحطی و بیکاری با وانگاری هر فرد در امر سازمان و انضباط بطور ضعیف درک میشود و نظریه خرده مالکانه ای که حاکمیت همین باشد مرا کیسه شود پر-جهان ویرانه گردد نیست باکم-بطور استواری برجاست.

در امور راه آهن که میتوان گفت پیوندهای اقتصادی ارگانیتسمی را که بتوسط سرمایه داری بزرگ ایجاد شده است از همه نمایانتر مجسم میسازد، این مبارزه طبع خرده بورژوازی وانگاری علیه تشکل پرولتاری با برجستگی خاصی منعکس است. از بین عناصر دادریه بعد وفور کارشکن و رشوه گیر بیرون می آید؛ بهترین بخش عناصر پرولتاری در راه انضباط مبارزه میکنند؛ وای البته، هم در اینجا و هم در آنجا عده زیادی متنازل و ضعیف یافت میشوند که قادر نیستند در مقابل موسسه سفته بازی و رشوه گیری و منافع شخصی، که بقیمت خرابی کلیه دستگاهی تمام میشود که پیروزی بر قحطی و بیکاری وابسته به صحت عمل آنست، مقاومت نمایند.

نکته شاخص در اینجا مبارزه ایست که در این زمینه در پیرامون فرمان اخیر مربوط به اداره راه آهن و فرمان مربوط به واگذاری اختیارات دیکتاتوری (یا اختیارات «نا محدود») به بعضی از رهبران در گرفته بود. نمایندگان آگاه (و در اکثر موارد شاید هم غیر آگاه) وانگاری خرده بورژوازی میخواستند واگذاری اختیارات «نامحدوده» (یعنی دیکتاتوری) را به بعضی افراد بعنوان عمول از مبادی کار جمعی و دموکراتیسم و عمول از اصول حکومت شوروی تلقی نمایند. در میان اس ارهای چپ در بعضی نقاط تبلیغات بتام معنی اوباشانه ای برضد فرمان دیکتاتور منشی شیوع یافته بود که غرائز زشت و شوق خرده مالکانه «کیسه پرکنی» را تحریک میکرد. مسئله، اهمیت واقعا عظیمی کسب کرد؛ اولاً این موضوع اصولی که آیا بطور کلی انتصاب افراد جداگانه دارای اختیارات نا محدود دیکتاتورها با مادی اصلی حکومت شوروی همساز هست؛ ثانیاً

اینموضوع که آیا واقعه مزبور- یا اگر خواسته باشید سابقه مزبور- با وظائف خاص قدرت حاکمه در لحظه مشخص فعلی چه رابطه ای دارد. روی هر يك از دو موضوع باید با دقت بسیار مکت نمود. اینکه دیکتاتوری افراد جداگانه در موارد بسیار زیادی در تاریخ جنبشهای انقلابی مظهر و حامل و ناقل دیکتاتوری طبقات انقلابی بوده است موضوعیست که تجربه بی چون و چرای تاریخ بر آن گواهی میدهد. دیکتاتوری افراد جداگانه با دموکراتیسم بورژوازی بدون شك همساز بوده است. ولی ملامتگران بورژوازی حکومت شوروی و نیز پا منبری خوانان خرده بورژوازی آنها در این مورد همیشه از خود تر دستی نشان میدهند؛ از یکطرف حکومت شوروی را صرفاً يك چیز مهمل و آثارشیستی وحشیانه ای میخوانند و با دقت میکوشند تمام قیاسات تاریخی و براهین شوریک ما را در باره اینکه شوراها شکل عالیتری از دموکراتیسم وحتى از آنهم بالاتر؛ مبدأ شکل سوسیالیستی دموکراتیسم هستند، مسکوت گذارند؛ از طرف دیگر از ما دموکراتیسمی عالیتر از دموکراتیسم بورژوازی طلب میکنند و میگویند؛ دیکتاتوری شخصی با دموکراتیسم بلشویکی (یعنی نه بورژوازی، بلکه سوسیالیستی) و شوروی شا مطلقاً همساز نیست.

کار این استدلالات بیش از حد زار است. اگرما آثارشیست نیستیم، باید ضرورت دولت یعنی اجبار را برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم بپذیریم. شکل اجبار را درجه تکامل طبقه انقلابی و سپس عوامل خاصی از قبیل مثلا میراث جنگ طولانی و ارتجاعی و نیز شکلهای مقاومت بورژوازی و خرده بورژوازی معین میکنند. از اینرو بین دموکراتیسم شوروی (معنی سوسیالیستی) و بکار بردن قدرت دیکتاتور منشا نه افراد جداگانه مطلقاً هیچگونه تضاد اصولی وجود ندارد. وجه تمایز دیکتاتوری پرولتاری با دیکتاتوری بورژوازی در اینستکه اولی ضربات خود را برضد اقلیت استثمارگر بنفع اکثریت استثمار شونده متوجه میسازد و سپس در اینستکه اولی را- حتی بوسیله افراد جداگانه هم- نه تنها توده های زحمتکشانش و استثمار شوندهگان، بلکه علاوه برآن سازمانهای عملی مینمایند که طوری ساخته شدهاند که همانا چنین تودههایی را بیدار نمایند و برای خلاقیت تاریخی برانگیزند (سازمانهای شوروی از این نوع سازمانها هستند).

در مورد مسئله نوم، یعنی در باره اهمیت قدرت دیکتاتوری شخص واحد از نقطه نظر وظائف خاص لحظه حاضر، باید گفت که هر نوع صناعت ماشینی بزرگ- یعنی همانا منبع و بنیان مادی و تولیدی سوسیالیسم- وحدت اراده بلاشرط و کاملاً مؤکدی را ایجاد میکند که کار مشترک صدها، هزارها و دهها هزار نفر را هدایت مینماید. این ضرورت هم از لحاظ فنی، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تاریخی واضح است و تمام کسانی هم که در باره سوسیالیسم اندیشیده اند همیشه آنرا بعنوان شرط سوسیالیسم شناخته اند. ولی مؤکدترین وحدت اراده را چگونه میتوان تأمین نمود؟- از راه اطاعت اراده هزاران نفر از اراده یک نفر.

این اطاعت، در صورت حد اعلائی آگاهی و با انضباطی شرکت کنندگان دریک امر مشترک، بیشتر برهبری ملایم يك دیرپوزور

وظائف میتینگ دادن در باره شرایط کار با وظائف اطاعت بی چون و چرا از اراده رهبر شوروی یا دیکتاتور در هنگام کار مطابقت نماید.

بورژواها، منشیوها و نوایا ژبزیها که فقط آشفتگی و بی نظمی و انفجارهای خود پرستی خرده مالکانه را می بینند، به «میتینگ دادن» میخندند و از آنها بیشتر در مورد آن با غیظ تمام میفرند ولی توده زحمتکشان بدون میتینگ دادن هرگز نمیتوانستند از انضباط تحبیلی استثمارگران به مرحله انضباط آگاهانه و داوطلبانه گام گذارند. میتینگ دادن همان دموکراتیسم حقیقی زحمتکشان است، کمر راست نمودن آنها است، بیداری آنها برای زندگی نوین است و نخستین گامهای آنها در عرصه ایست که خود آنها از اوت وجود حشرات موزی (استثمارگران، امپریالیستها، ملاکان و سرمایه داران) پالاک کرده و خود میخواهند بیاموزند در آن امور را بشیوه خود، برای خود و بر مبنای حکومت خود، حکومت شوروی خود سر و صورت دهند نه بر مبنای حکومت بیگانه، حکومت اشرافی و بورژوازی همانا پیروزی اکثر زحمتکشان بر استثمارگران و نیز یک دوره تاریخی تام و تمامی از بحث و مذاکرات اولیه خود زحمتکشان در باره شرایط نوین زندگی و وظائف نوین لازم بود تا انتقال پایدار بشکلهای عالیتر انضباط کار و درک آگاهانه ایده ضرورت دیکتاتوری پرواتاریا و اطاعت بی چون و چرا از اوامر انفرادی نمایندگان حکومت شوروی در هنگام کار امکان پذیر گردد.

این انتقال اکنون آغاز شده است.

ما نخستین وظیفه انقلاب را موفقانه انجام دادیم، ما دیدیم که چگونه توده های زحمتکش شرط اساسی موفقیت انقلاب یعنی تشریح مساعی برضد استثمارگران بنظور سرنگون ساختن آنها را در خود فراهم آوردند. مراحل نظیر اکتبر سال ۱۹۰۵ و فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ دارای اهمیت تاریخی - جهانی هستند.

ما دومین وظیفه انقلاب را با موفقیت انجام دادیم یعنی آن «قشرهای پائینی» جامعه را که استثمارگران به پائین پرتاب نموده بودند و فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که آزادی تام بدست آوردند تا استثمارگران را سرنگون سازند و به بررسی محیط و ترتیب امور زندگی بشیوه خود بپردازند - بیدار نمودیم و بیداشتیم. میتینگ دادن ستمدیده ترین و زجر دیده ترین توده های زحمتکش که دارای کمترین آمادگی هستند، گرویدن آنها به پلشویکها و استقرار سازمان شوروی خودی که در همه جا بدست آنها انجام گرفت - دومین مرحله عظیم انقلاب است.

اکنون مرحله سوم آغاز میگردد، باید آنچه را که ما خود باز ستانده ایم، آنچه را که خود فرمانش را صادر کرده ایم و به آن صورت قانونی داده ایم، در باره آن بحث و مذاکره نموده و منظور نظر قراردادده ایم به شکلهای پایداری از انضباط روز مره در رشته کار در آورده و تحکیم نمائیم. این دشوارترین ولی شریفترین وظیفه است زیرا فقط با انجام این وظیفه ما بنظایات سوسیالیستی خواهیم رسید. باید یاد گرفت که دموکراتیسم میتینگ بر شور توده های زحمتکش را که همچون طغیان بهاری کرانه شکن فوران میزند یا انضباط آهنین در هنگام کار و با اطاعت بی چون و چرا از اراده

شبهت خواهد داشت و در صورت فقدان انضباط و آگاهی ایده آل ممکنست شکلهای زنده دیکتاتور منشی را بخود بگیرد، ولی بهر حال اطاعت بی چون و چرا از اراده واحد برای پیشرفت مراحل مختلف کاریکه همانند صناعت ماشینی بزرگ به آن سازمان داده شده باشد ضرورت مسلم دارد. ضرورت این اطاعت برای راههای آهن دو برابر و سه برابر میشود و همین انتقال از یک وظیفه سیاسی بوظیفه دیگری که ظاهراً هیچگونه شبهاتی با اولی ندارد نکته ایست که تمام خود ویژگی احاطه حاضر را تشکیل میدهد. انقلاب قدیمی ترین، محکمترین و سنگینترین یا بندهائی را که هوسها بضرع چوب از آن اطاعت میکردند تازه در هم شکسته است. این مربوط به دیروز بود، ولی امروز همان انقلاب، همانا بنظاور تکامل و استحکام خود، یعنی برفع سوسیالیسم، خواستار اطاعت بلاشرط توده ها از اراده واحد رهبران پرورس کار است. روشن است که چنین انتقالی دفته محال است. روشن است که این انتقال فقط بقیمت بزرگترین تکانهها و تشنجات و بازگشتهای بسوی گذشته و حد اعلاهی صرف انرژی از طرف پیشاهنگ پرواتاریا، که مردم را بسوی جامعه نوین هدایت میکند، عملی خواهد بود. در این باره کسانیکه دچار هیستری جاهلانه «نوایا ژبزی» یا «وپریوده»، «دلوناردا» یا «ناش وک» میشوند تعمق نمی ورزند.

خصوصیات روحی یک نماینده متوسط یا عادی توده زحمتکش و استثمار شونده را در نظر بگیرید و با شرایط عینی، مادی زندگی اجتماعی وی مقایسه کنید. تا قبل از انقلاب اکثر او هنوز عملاً ندیده بود که طبقات دارا و استثمارگر از روی واقع چیزها که برای آنها جنبه واقعا جدی داشته باشد فدا نموده و یا برفع او گذشتی کرده باشند. او هنوز ندیده بود که زمین بارها وعده داده شده و آزادی بوی بدعند، صلح بدعند، از منافع عظمت طلبی و قرارداد های سری عظمت طلبانه و نیز از سرمایه و سود های آن بگذرند. او این موضوع را فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دید که خودش با زور آنها بدست آورد و با زور هم میبایست از آنچه از کرنسکی ها، گوتس ها، گگچکوری ها، دوتوف ها و کورنیلف ها گرفته بود دفاع نماید بدیهی است که تا مدت معینی تمام توجه او، تمام فکر و ذکر او و تمام قوای روحی او فقط متوجه اینست که نفسی بکشد، کمری راست کند، میدانی بگیرد و از نزدیکترین نعمات زندگی که میتوان بدست آورد و استثمارگران سرنگون شده بوی نمیدادند برخوردار گردد. بدیهیست که مدت معینی وقت لازمست تا نماینده عادی توده نه فقط خودش به بیند و نه فقط یقین حاصل کند بلکه همچنین احساس نماید که نمیشود به طور ساده «گرفت»، قاپید و ربود، زیرا این امر به تشدید فروپاشیدگی و نابودی و بازگشت کورنیلفها منجر میگردد. چنین تحوالی در شرایط زندگی (و بالنتیجه در روحیات) توده عادی زحمتکش تازه آغاز شده است. و تمام وظیفه ما، وظیفه حزب کمونیست ها (پلشویک ها) که ترجمان آگاه مجاهدات استثمار شوندهگان در راه رهائی است، اینست که این تحول را درک کنیم، به ضرورت آن بی بریم، در رأس توده فرسوده ای که با خستگی در جستجوی راه نجاتست قرار بگیریم، او را براه راست، براه انضباط کار و براهی هدایت کنیم که در آن

فرد واحد یعنی رهبر شوروی در هنگام کار توأم نمود.

اینرا ما هنوز نیاموخته‌ایم.

ما اینرا خواهیم آموخت.

بازگشت استثمار بورژوازی، بیروز در وجود کورنیلف‌ها گوتس‌ها، دوتف‌ها، گگچکوری‌ها و باگایفسکی‌ها ما را تهدید میکرد. ما بر آنها پیروز شدیم. این بازگشت و همین بازگشت امروز ما را با شکل دیگری تهدید می نماید. یعنی بصورت طبع و آشکار خرده بورژوازی و آنارشیزم و تمایل خرده مالکانه ما را باین کارها کاری نیست و نیز بصورت تعرضها و تهاجمات روز مره و کوچک کوچک ولی در عوض متعدد این طبع خرده بورژوازی برضد انضباط طلبی پرولتاری. ما باید باین طبع آنارشی خرده بورژوازی فائق آئیم و بر آن فائق هم خواهیم آمد.

## تکامل سازمان شوروی

خصالت سوسیالیستی دموکراتیک شوروی، یعنی پرولتاری، در شرایط مشخص فعلی اولاً اینستکه انتخاب کنندگان را توده‌های زحمتکش و استثمار شونده تشکیل میدهند و بورژوازی طرد است؛ ثانیاً اینستکه هر نوع فرمایشیه بوروکراتیک و محدودیت انتخابات منتفی است و توده‌ها خود ترتیب و موعد انتخابات را تعیین میکنند و آزادی کامل دارند منتخبین را باز خوانند؛ ثالثاً اینستکه بهترین سازمان توده‌ای پیشاهنگ زحمتکشان و پرولتاریای صنایع بزرگ بوجود می آید و این سازمان به پرولتاریا اجازه میدهند وسیعترین توده‌های استثمار شونده را رهبری کند و آنها را بسوی زندگی سیاسی مستقل بکشاند و از احاطه سیاسی آنها را با تجربه خودشان تربیت نماید و بدینترتیب برای نخستین بار باینکار پرداخته میشود که واقعا تمام مردم، کشورداری را بیاموزند و شروع بکشورداری نمایند.

اینهاست علائم میزده عمده دموکراتیکسی که در روسیه بکار بسته شده و نوع عالیتری از دموکراتیکسم است و از تعریف بورژوازی دموکراتیکسم میری است و انتقالی است به دموکراتیکسم سوسیالیستی و نیز به شرایطی که امکان میدهد زوال دولت آغاز گردد.

بدیهی است طبع اختلال طلبانه خرده بورژوازی (که در هر انقلاب پرولتاری ناگزیر به نسبت‌های مختلف بروز می‌نماید و در انقلاب ما بحکم جنبه خرده بورژوازی کشور و عقب ماندگی آن و نیز عواقب جنگ ارتجاعی با شدت خاصی بروز مینماید) نمیتواند مهر و نشان خود را در شوراها نیز باقی نگذارد.

برای تکامل سازمان شوراها و حکومت شوروی باید بی اندک سستی کار کرد. برای تبدیل اعضاء شوراها به «پارلمان نشین» و یا از طرف دیگر به بوروکراتیک تمایل خرده بورژوازی وجود دارد. علیه این تمایل باید از طریق جلب تمام اعضاء شوراها به شرکت عملی در اداره امور مبارزه نمود. شعب شوراها در نقاط زیادی به ارگانهائی تبدیل میشوند که متوجراً با کمیساریاها آمیخته میگرددند. هدف ما جلب همگانی تهیلستان بشرکت عملی در اداره امور است. و هر گامی برای انجام این امر بر داشته شود (که هرچه متنوع تر

بتر). باید دقیقاً به نیت برسند. بررسی شود، سیستم بندی گردد. در مقیاس وسیعتری مورد آزمایش قرار گیرد و صورت قانونی بخود گیرد. هدف ما اجرای مجانی وظائف حوائی بتوسط هر زحمتکشی پس از پایان «درس» هشت ساعت کار تولیدی است؛ انتقال باین مرحله کاریست پس دشوار ولی وثیقه استحکام قطعی سوسیالیسم فقط در همین انتقال است. تازگی و دشواری این تحول طبیعتاً گناههای فراوانی را موجب میگردد که باید بااصلاح با کورمائی برداشته شود و موجب اشتباهات فراوان و تزلزلاتی میگردد. بدون این امر هیچگونه پیشروی جدی ممکن نیست. تمام خود و بزرگی وضع حاضر در اینستکه عده زیادی از کسانیکه مایلند سوسیالیست شمرده شوند عادت کرده بودند بطور مجرد سرمایه‌داری را در نقطه مقابل سوسیالیسم قرار دهند و بین این دوهم فکروانه کلمه «جهش» را قرار میدادند (برخی‌ها قطعات پراکنده‌ای را که در آثار انگلس خوانده بودند بیاد می آوردند و بطوری از اینهم فکروانه‌تر اضافه میکردند: «جهش از عالم جبر به عالم اختیار»). اکثریت بااصلاح سوسیالیست‌ها که با سوسیالیسم در صفحات کتاب آشنا شده اند ولی هیچگاه بطور جدی در ماهیت امر تعمق نورزیده اند قادر بشرک این مطلب نیستند که آنچه را آموزگاران سوسیالیسم «جهش» می نامیدند تحوولی است که از نظر ماه چرخشهای تاریخ جهانی انجام میگیرد و جهشهایی از این نوع هر یک دوره‌ای را در حدود دهسال و گاه از آنهم بیشتر در برمی گیرد. طبیعی است که روشنفکران کذائی در چنین مواقعی عده بیشماری مرتبه خوان تحویل میدهند؛ یکی در ماتم مجلس مؤسسان مرتبه خوانی میکنند، دیگری در ماتم انضباط بورژوازی، سومی در ماتم نظام سرمایه‌داری، چهارمی در ماتم مالک با فرهنگ، پنجمی در ماتم عظمت طلبی امپریالیستی و هكذا و قس علیهذا.

نکته جانب در عصر جهشهای بزرگ اینستکه آوارهای فراوان نسام کهن که گاه سریعتر از تکثیر جوانه‌های جامعه نوین (جوانه‌هایی که همیشه فوراً دیده نمیشود) انباشته میگردد، توانائی برکزییدن مهمترین حلقه را در خط سیر یا در زنجیر تکامل ایجاد میکنند. در تاریخ احضاتی پیش می آید که در آن برای موفقیت انقلاب از همه مهمتر اینستکه این آوارها هر چه بیشتر انباشته شود، یعنی هر چه بیشتر مؤسسات قدیمی منفجر گردد؛ احضاتی هم پیش می آید که دیگر بعد کافی منفجر شده است و آنچه در دستور روز قرار میگیرد عبارتست از کار «معارفی» (و برای خرده بورژوازی انقلابی «داننگی آور») پاک کردن زمین از این آوارها؛ و نیز احضاتی پیش می آید که پرستاری دلسوزانه از جوانه‌های جامعه نوین که از زیر آوارها در زمینی میرویند که هنوز از سنگ پاره‌ها بخوبی رفته نشده است، پیش از همه کسب اهمیت مینماید.

انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا بطور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه خاص آن حلقه خاصی از زنجیر را پیدا کرد که، برای نگاهداشتن تمام زنجیر و فراهم نمودن زمینه استوار جهت بدست آوردن حلقه بعدی، باید با تمام قوا بدان چسبید، ضمناً طرز فرار گرفتن حلقه‌ها، شکل آنها، طرز پیوستگی

با مفهوم عادی و پیش یا افتاده «فرد انقلابی» مقایسه کنید: مانور، عقب نشینی، حالت انتظار، ساختمان بطئی، شیوه بی امان به نظم واداشتن، انضباط طلبی مؤکد، سرکوب و انگاری... آیا تعجب آور است که به برخی از «انقلابیها» هنگام شنیدن این شعارها خشم عالیشانانه‌ای دست میدهد و ما را بجرم فراموشی شعار انقلاب اکبر و سازشکاری با کارشناسان بورژوا و مصالحه با بورژوازی و با تمایلات خرده بورژوازی و فرمیسیم و هکذا و قس علیهذا «بیاد ناسزاه میگیرند؟

مصیبت این انقلابیهای قلابی در اینست که حتی آن افرادی از آنها هم که بهترین انگیزه‌های جهان محول آنهاست و پداشتن وفاداری بی چون و چرا نسبت بامر سوسیالیسم متنازند بدرستی وضع خاص و بسیار «نامطابوعی» را درک نمیکنند که کشور عقب مانده، کشوری که از جنگ ارتجاعی و مشغوم زجر و شکنجه دیده و انقلاب سوسیالیستی را مدتها زودتر از کشورهای مترقی تر آغاز نموده است، حتما می بایست در راه خود با آن برخورد نماید؛ افراد مزبور از استقامت کافی برای گذرانیدن دقایق دشوار یک مرحله دشوار بر خوردار نیستند. طبیعی است که حزب «اس ارهای چپ» یک اپوزیسیون رسمی از این قبیل در برابر حزب ما تشکیل میدهد. البته برخی استثنائات در بین تیبهای گروهی و طبقاتی وجود دارد و همیشه هم وجود خواهد داشت. ولی تیبهای اجتماعی بحای خود باقی میمانند. در کشوری که اهالی خرده مالک آن بر اهالی صرفاً پرولتار تفوق عظیم دارند تمایز بین انقلابی پرولتار و انقلابی خرده بورژوا ناگزیر خود نمائی خواهد کرد و این خود نمائی گاه گاه بینهایت هم شدید خواهد بود. انقلابی خرده بورژوا در سر هر بیج حوادث دچار تزلزل و تردید میشود. انقلابی گری دو آتشه وی در مارس سال ۱۹۱۷ به ستایش «ائتلاف» در ماه مه، به کینه و نفرت نسبت به بلشویکها (یا به شیون و زاری در باره «ساجراجوئی» آنان) در ژوئیه، بدوری جستن خانفانه از آنان در پایان اکتبر و به پشتیبانی از آنان در دسامبر میلاد میشود و بالاخره در مارس و آوریل سال ۱۹۱۸ این تیبها بیش از هر موقع دیگر با نظر تحقیر آمیز روی در هم میکشند و میگویند: «من از جمله آن کسانی نیستم که کار «ارگانیک» و پراتیسیسم و شیوه تفریح را میستایند».

سرمشاه اجتماعی یک چنین تیبهایی - صاحبکار کوچکی است که از دهشتهای جنگ و خانه خرابی ناگهانی و عذابهای بیسابقه کرسنگی و پریشانی اقتصادی بسرحد جنون رسیده و با حالت هیستریک دست و پا میزند و راه چاره و نجات را جستجو میکند و بین اعتماد به پرولتاریا و پشتیبانی از وی از یک سو و حالات باس و حرمان از سوی دیگر در نوسانست. باید بطور روشن فهمید و کاملاً درک نمود که بروی یک چنین پایه اجتماعی هیچگونه سوسیالیسمی نمیتوان بنا نمود. فقط طبقه‌ای قادر است زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده را رهبری کند که بدون تزلزل در راه خود پیش میرود و در دشوارترین و سختترین و خطرناکترین مراحل روحیه خود را بی باز و دچار باس نیگیرد. ما را به شور و شوقهای هیستریک نیازی نیست. آنچه برای ما لازمست گامهای موزون

آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی، که بدست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست. تامین موفقیت مبارزه علیه آلودن بوروکراتیک سازمان شوروی عبارتست از استحکام ارتباط شوراهای با مردم، بمعنای زحمتکشان و استثمار شوندهگان، و نیز نرمش و انعطاف پذیری این ارتباط. تهبستان هرگز پارامانهای بورژوازی، حتی پارامانی را که از لحاظ دموکراتیسم جمهوری سرمایه داری بهترین پارلمان جهان باشد، مؤسسه مخوده نمی دانند. ولی شوراهای را توده کارگران و دهقانان مؤسسه مخوده میدانند نه بیگانه. سوسیال دموکراتهای معاصر از قماش شیدمان یا مارتف که تقریباً با او فرقی ندارد، همانگونه از شوراهای مشغولند و همانگونه به پارلمان آراسته و پیراسته بورژوازی یا به مجلس مؤسسان گرایش دارند که تورگنوف ۶۰ سال قبل به مشروطیت معتدل پادشاهی و اشرافی گرایش داشت و از دموکراتیسم موزیکوی دوبرولوف و چرنیشفسکی مشغول بود.

همانا نزدیکی شوراهای با مردم، زحمتکش بوجود آورنده شکلهای ویژه‌ای از باز خواندن نمایندگان و دیگر اشکال کنترل از پائین است که اکنون باید با جدیت خاصی دامنه آنها را بسط داد. مثلاً شوراهای آموزش خلقی که در حکم کنفرانسهای ادواری انتخاب کنندگان شوروی و نمایندگان آنها برای بحث و مذاکره و کنترل فعالیت مقامات شوروی در رشته مورد بحث هستند، شایسته آنند که از هر جهت مورد پشتیبانی و همسردی کامل قرار گیرند. هیچ چیز سفیهانه‌تر از تبدیل شوراهای بیگانه را که قائم به ذات نیست، هر اندازه که اکنون باید عزم ما برای دفاع از یک قدرت بی امان و استوار و از دیکتاتوری افراد جداگانه در پیرویه‌های معینی از کار و در موارد معینی از فعالیت‌های صرفاً اجرایی راسخ تر باشد، بهمان اندازه هم باید شکلها و شیوه‌های کنترل از پائین متنوعتر باشد تا بدینطریق کوچکترین امکان آلودن حکومت شوروی خنثی شود و هرزه علف بوروکراتیسم بطور مکرر و خستگی ناپذیر ریشه کن گردد.

### نتیجه

وضع فوق العاده شاق و دشوار و خطرناک از لحاظ بین المللی؛ ضرورت مانور و عقب نشینی؛ دوران انتظار انفجارهای جدید انقلاب که جریان نضج آن در باختر بطور در دناکی طولانی شده است؛ در داخل کشور؛ دوران ساختمان بطئی و شیوه بی امان به نظم واداشتن؛ و مبارزه طولانی و سرسخت انضباط طلبی مؤکد پرولتاری علیه طبع خطرناک و انگاری آنارشیسم خرده بورژوازی - چنینند، بطور خلاصه، علائم میزه مرحله خاصی که ما در انقلاب سوسیالیستی میگذرانیم. اینست آن حلقه زنجیر تاریخی حوادث که ما اکنون باید با تمام قوا به آن بچسبیم برای آنکه تا زمان بدست آوردن حلقه بعدی که با رخشندگی خاص، یعنی با رخشندگی پیروزیهای انقلاب بین المللی پرولتاری، ما را بخود جلب میکند، بتوانیم وظیفه خود را بنحو احسن واکمل انجام دهیم.

شعارهای زیرین را، که از خصوصیات مرحله کنونی ناشی میشود،

گردانهای آهنین پرواتاریاست.

تاریخ نگارش: مارس - آوریل ۱۹۱۸  
تاریخ انتشار: ۲۸ آوریل سال ۱۹۱۸،  
در شماره ۸۳ روزنامه «پراودا» و شماره  
۸۵ روزنامه «ایزوستیای کمیته اجراییه  
مرکزی».

بامضای: ن. انین

دوران  
مداخله جنگی بیگانگان  
و جنگ داخلی



# در باره قحطی

(نامه بکارگران پتروگراد)

رفقا! چند روز پیش نماینده شما، که از رفقای حزبی و کارگر کارخانه پوتیلوف است، نزد من بود. این رفیق منظره فوق العاده سخت قحطی را در پتروگراد مفصلاً برای من تصویر کرد. همه ما میدانیم که در یکسلسله از استانهای صنعتی وضع خواربار بهمین سان حاد است و قحطی با همین طرز دردناک خانه کارگران و بطور کلی تهیدستان را در حق الباب میکند.

ولی در عین حال ما ناظر رواج احتکار غله و سایر مواد خواربار هستیم. علت قحطی این نیست که در روسیه غله یافت نمیشود، بلکه اینست که بورژوازی و تمام ثروتمندان در مورد مهمترین و حادترین مسئله یعنی در مسئله غله به پیکار نهائی و قطعی علیه سیادت زحمتکشان، علیه دولت کارگران، علیه حکومت شوروی دست زدهاند. بورژوازی و تمام ثروتمندان و از آنجمله ثروتمندان روستا یعنی کولاکها امر انحصار غله را عقیم میکنند و در کار توزیع دولتی غله، که بنفع تأمین غله تمام اهالی و در نوبت اول کارگران، زحمتکشان و نیازمندان است، اخلال مینمایند. بورژوازی نرخهای ثابت را میشکند. غله را احتکار میکند. از هر پوطل غله صد روبل، دوپست روبل و بیشتر سود می برد، در کار انحصار غله و توزیع صحیح غله اخلال مینماید و این عمل را از راه رشوه و تطمیع و پشتیبانی کین توزانه از تمامی آنچه که حکومت کارگران را نابود میسازد، انجام میدهد. حکومتی که میکوشد نخستین اصل اساسی مهم سوسیالیسم یعنی اصل «هرکس کار نمیکند، نباید بخورده» را عملی سازد.

«هرکس کار نمیکند، نباید بخورده» - این موضوع برای هر زحمتکشی مفهوم است. تمام کارگران، دهقانان تهیدست و حتی میانه حال، تمام کسانی که در زندگی روی احتیاج دیدهاند و تمام کسانی که زمانی با دسترنج خود زیسته اند، با این امر موافقت دارند. نه دم اهالی روسیه با این حقیقت موافقت دارند. در این حقیقت بسیار ساده و کاملاً بدیهی پایه سوسیالیسم، منبع فنا ناپذیر نیروی آن و وثیقه گزند ناپذیر پیروزی نهائی آن نهفته است.

ولی ماهیت قضیه اتفاقاً در همینست که موافقت با این حقیقت، سوگند یاد کردن در باره موافقت با آن و تصدیق لفظی آن یک مطلب است و توانائی عملی ساختن آن مطلب دیگر. هنگامیکه در کشور (در پتروگراد و در استانهای غیر زراعتی، در مسکو) هزارها و میلیونها نفر از قحطی رنج می برند و در عین حال در همین کشور که خود را جمهوری شوروی سوسیالیستی میخواند ثروتمندان و کولاکها و محترکین میلیونها پوطل غله را پنهان میکنند، آنگاه برای هر کارگر و دهقان آگاه مورد دارد که جدا و عمیقاً در اندیشه فرورود.

«هرکس کار نمیکند، نباید بخورده» - چگونه باید این اصل را عملی ساخت؟ مثل روز روشن است که برای عملی ساختن این امر، اولاً

انحصار دولتی غله لازمست یعنی منع بیچون و چرای هر نوع خرید و فروش خصوصی غله و تحویل اجباری تمام مازاد غله بدولت بنرخ ثابت و غدغن اکید ائبار کردن و پنهان نمودن مازاد غله بتوسط هرکس که باشد. ثانیاً برای این امر لازمست تمام مازاد غله بدقیقتترین نحوی تحت حساب قرار گیرد و از نقاطیکه غله در آنها

فراوانست بنقاطیکه از این لحاظ کمبود دارند بدون خدشه و برستی غله حمل گردد و برای مصرف و تولید و کشت، ذخائر لازم تهیه شود. ثالثاً برای این امر لازم است غله بنحوی صحیح و عادلانه تحت کنترل دولت کارگری، پرولتری، بدون دادن هیچگونه امتیاز و رجحانی به ثروتمندان بین تمام اتباع کشور توزیع گردد.

اندک تنگتری در باره این شرایط پیروزی بر گرسنگی کافیت تا تمام زرقای کودنی یاوه سرایان منفور آثارشیم که لزوم قدرت دولتی را (قوتی که نسبت به بورژوازی خشرت بیرحمانه و نسبت به سازمانشکنان قطعیت بیرحمانه دارد) برای انتقال از سرمایه داری به کمونیسیم و استخلاص زحمتکشان از قید هرگونه ستکری و هر نوع استثمار منکرند، درک گردد. همانا اکنون که انقلاب ما کاملاً و مشخصاً و عملاً با وظائف مربوط به عملی ساختن سوسیالیسم تماس حاصل نموده است - و خدمت بیمانند این انقلاب هم در همین است - همانا اکنون و بویژه در مورد مسئله عمده یعنی مسئله غله لزوم قدرت آهنین انقلابی، دیکتاتوری پرولتاریا، ترتیب امر گرد آوری محصولات حاصل و توزیع آن بمقیاس وسیع و در سراسر کشور با معاسیه نیازمندی دهها و صدها میلیون نفر و با معاسیه شرایط و نتایج تولید برای یکسال و چندین سال بعد (زیرا خشکسالی پیش می آید و برای افزایش میزان گرد آوری غله اقداماتی جهت بهبود اراضی لازم میگردد که مستلزم چندین سال کار است و غیره) باوضوحی تمام مشهود است.

رومانف و کرنسکی برای طبقه کارگر کشورها بیراث گذارده اند که در نتیجه جنگ غارتگرانه و تبهکارانه و فوق العاده شاق آنان به منتهای ویرانی رسید و بوسیله امپریالیستهای روس و امپریالیستهای بیگانه پالک غارت گردیده است. فقط در صورت حساب کاملاً دقیق هر پوطل غله و توزیع مطلقاً موزون هر گیروانکه آن، نان برای همه کفایت خواهد کرد. در قسمت نان برای ماشین یعنی سوخت هم کمبود فوق العاده ای وجود دارد و اگر با تمام قوا برای صرفه جویی بی امان و جدی در مصرف و برای صحت توزیع کوشش نشود، آنگاه راههای آهن و فابریکها از کار خواهند افتاد و بیکاری و قحطی، خلق را یکسره نابود خواهد نمود. ما با فلاکت روبرو هستیم و این فلاکت کاملاً بنا نزدیک شده است. از پی ماه مه بی اندازه دشوار ماههای باز هم دشوارتر زوئن، زوئیه و اوت فرامیرسد.

انحصار دولتی غله بموجب قانون در کشور ما وجود دارد، ولی بورژوازی در هر قدم عملاً آنرا عقیم میکند. ثروتمند روستا یعنی کولاک و یضا گر یک دهها سال است تمامی یک ناحیه را می چاید ترجیح میدهد از راه احتکار و عرق کشی کیسه خود را پر کند زیرا اینکار برای جیب او پی سودمند است و آنوقت گناه

دارد.

با اقدامات نپبه کاره کمی بکار نمیتوان کرد. شکوه و شکایت هیچ نتیجه‌ای بجز نخواهد آورد. تلاش برای تهنیت دادن یا سوخت بطور جدا جدا و «برای خود»، یعنی برای کارخانه خود و برای بنگاه خود فقط موجب تشدید بی نظمی می‌گردد و فقط اعمال سود پرستانه و رذیلتانه و تبهکارانه محکومین را تسهیل می‌نماید.

بهین جهت است که من بخود اجازه میدهم شما رفقای کارگر پتروگرادی را بوسیله این نامه مخاطب سازم. پتروگراد روسیه نیست. کارگران پتروگراد بخش کوچکی از کارگران روسیه هستند ولی آنها از بهترین، پیشروترین، آگاهترین، انقلابی ترین و محکمترین آتریادهای طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان روسیه هستند و از همه کمتر به عبارت پردازی پوچ و نومیدی سست عنصرانه و ارباب از طرف بورژوازی تسلیم می‌کردند. در دقایق بحرانی زندگی خلق‌ها هم بارها دیده شده است که حتی آتریادهای پیشرو کم عمده از طبقات پیشرو همه را بدنیاال خود کشیده، آتش شور انقلابی توده‌ها را مشتعل ساخته و بزرگترین هنر تائیه‌های تاریخی را انجام داده‌اند.

نماینده کارگران پتروگراد بمن میگفت: در کارخانه پوتیلوف ما ۴۰ هزار نفر داشتیم. ولی اکثریت آنها از کارگران «موقتی»، غیر پرولتر، و افراد غیر قابل اعتماد و بی‌عالی بودند. اکنون ۱۵ هزار نفر باقی مانده است. و بوسیله اینها پرولترهایی هستند که در مبارزه آزموده و آبدیده شده‌اند.

همین پیشاهنگ انقلاب است که خواه در پتروگراد و خواه در سراسر کشور باید صلابت دعوت در دهد. باید بطور توده‌ای پی‌بازد، باید بفهمد که نجات کشور در دست اوست. از او توقع ابراز آنچنان قهرمانی را دارند که از ژانویه و اکتبر ۱۹۰۵ و از فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ کمتر نباشد. وی باید علیه محکمترین غله، کولاک‌ها، غارتگران، سازمان شکنان، رشوه خواران و نیز علیه برهم زندگان نظم اکید دولتی در امر جمع آوری و حمل و توزیع غله برای افراد و نان برای ماشین، «جنگ صلیبی» عظیمی پیادارد.

تنها اعتلای توده‌ای کارگران پیشرو قادر به نجات کشور و انقلاب است. دهها هزار فرد پیشرو و پرولتر آبدیده لازمست که بعدی آگاه باشند که بتوانند مطلب را به میلیونها تهیدست در اطراف و اکناف کشور توضیح دهند و در رأس آنان قرار گیرند. بعدی استوار باشند که بتوانند هر کسی را که «دچار وسوسه» احتکار شود (از این اتفاق‌ها می‌افتد) و از مبارز راه خلق به غارتگر تبدیل گردد بیرحمانه از خود برانند و تیرباران نمایند. بعدی محکم و نسبت به انقلاب وفادار باشند که بتوانند بخاطر استقرار نظم و تحکیم ارگانهای محلی حکومت شوروی و برقراری نظارت محلی بر هر پوط غله و هر پوط سوخت تمام مشقات جنگ را بطور مشکل تحمل نمایند.

انجام این امر دشوارتر از یک قهرمانی چند روزه است که در آن انسان بدون ترک کردن محل زادبومی خود و بدون تحمل سفر جنگ به ابراز شور و هیجان یعنی قیام علیه رومانف ابله جلاد یا

تعطی را بگردن حکومت شوروی میاندازد. مدافعین سیاسی کولاک یعنی کادتها، اسارهای راست و منشویکها که آشکارا و پنهانی علیه انحصار غله و حکومت شوروی «بکار مشغولند» نیز عیناً بهمین طریق رفتار میکنند. حزب سست عنصران یعنی اسارهای چپ در اینجا نیز سست عنصر است: این حزب تحت تاثیر داد و فریادهای مغرورانه بورژوازی قرار می‌گیرد، علیه انحصار غله فریاد میکشد، برسد دیکتاتوری خواربار معترض می‌کند، خود را به ارباب بورژوازی تسامع مینماید، از مبارزه با کولاک می‌ترسد و هیستریک وار خود را باینظرف و آنطرف می‌زند و بالا بردن نرخهای ثابت و خرید و فروش خصوصی و غیره را توصیه میکند.

این حزب سست عنصران در سیاست آنچه‌ی را منعکس میکند که نظیرش در زندگی هنگامی دیده میشود که کولاک تهیدستان را علیه شوراها تحریک میکند، آنها را تطمیع مینماید و مثلاً به فلان دهقان تهیدست يك پوط غله را به بهای شش روبل نه، بلکه سه روبل می‌فروشد تا این تهیدست فاسد شده خودش از سوداگری بهره‌بردار، خودش از فروش سوداگرانه این يك پوط غله به بهای ۱۵۰ روبل سود بهره‌بردار و خودش برضد شوراها، که خرید و فروش خصوصی غله را ممنوع میکنند، نعره‌کشی آغاز نماید.

هرکس استعداد اندیشیدن داشته باشد، هرکس بخواند ولو اندکی در این باره بیاندیشد، برایش روشن است که مبارزه درجه جهتی سیر میکند:

با کارگران پیشرو آگاه با متحد ساختن توده تهیدستان در پیرامون خود و برقراری نظم آهنین و حکومت بی‌امان و جدی و دیکتاتوری حقیقی پرولتاریا پیروز میشوند و کولاک را وادار باطاعت مینمایند و توزیع صحیح غله و سوخت را در مقیاس سراسر کشور عملی میکنند:

- یا اینکه بورژوازی بکمک کولاکها و یشتیبانی غیر مستقیم سست عنصران و گمراهان (آنارشئیستها و اسارهای چپ) حکومت شوروی را سرنگون خواهد ساخت و يك کورنیلف (۲۶) روسی - آلمانی یا روسی-ژاپنی را برمسند خواهد نشاند که ۱۶ ساعت کار در روز و يك قرص نان در هفته و تیرباران توده کارگران و شکنجه و غذاب در زندان را، همانگونه که در فنلاند و در اوکراین رخ داد، برای مردم پارمقان می‌آورد.

یا این-یا آن.

حد وسطی وجود ندارد.

وضع کشور به منتهای وخامت رسیده است.

هرکس در زندگی سیاسی تعمق می‌ورزد نمیتواند این نکته را مشاهده نکند که کادتها با اسارهای راست و منشویک‌ها در باره این نکته مشغول حصول موافقت هستند که آیا کورنیلف روسی - آلمانی مطبوع تره است یا کورنیلف روسی-ژاپنی، کورنیلف تاجدار انقلاب را بهتر و مطمئن تر در هم خواهد شکست یا کورنیلف جمهوریخواه.

وقت آنست که تمام کارگران آگاه، تمام کارگران پیشرو باید یکبار موافقت حاصل نمایند. وقت آنستکه آنها بخود آیند و بفهمند که هر دقیقه تاخیر، خطر فکای کشور و فکای انقلاب را در بر

گرسنگی احق و لافزن اکتفا ورزد، قهرمانی در کار سازمانی طولانی  
مصرانه در مقیاس سراسر کشور براتب دشوارتر و در عوض  
بمراتب عالیتر از قهرمانی قیام هاست. ولی نیروی احزاب کارگری  
و طبقهٔ کارگر همیشه عبارت از این بوده است که طبقه کارگر  
جسورانه، مستقیم و بی‌پایه به چهرهٔ خطر مینگرد، از اعتراف بدان  
هراس ندارد و هشیارانه میسجد که چه نیروهائی در اردوگاه  
هلو و یا در اردوگاه «بیگانه» یعنی استثمارگران قرار دارد. انقلاب  
به پیش میرود، بسط می یابد و نمو می کند. وظائفی هم که در برابر  
ما قرار میگیرد افزایش می یابد. دامنه و عمق مبارزه افزایش می  
یابد. توزیع صحیح غله و سوخت، تشدید استحصال آنها، حساب  
و کنترل اکید بر این امر از طرف کارگران و در مقیاس سراسر  
کشور- اینست پیش دروازه واقعی و عمدتاً سوسیالیسم. این دیگر  
وظیفهٔ «عمومی انقلابی» نبوده. بلکه وظیفهٔ کمونیستی است. وظیفه  
ایست که بنابراین زحمتکشان و تهیدستان باید علیه سرمایه داری به  
بیکار قطعی دست زنند.

این بیکار شایستگی آنرا دارد که تمام قوا در راه آن بکار  
رود، زیرا دشواریهای آن عظیم است ولی کار برانداختن ظلم  
و استثمار هم که ما بدان دست زده ایم، کاری عظیم است.  
در این هنگام که خلق در قطعی بسر میبرد و بیکاری با مخافت  
هر چه بیشتری یکتازی میکند، هر کس يك پوط غله را پنهان کند  
هر کس دولت را از يك پوط سوخت محروم سازد در حکم  
بزرگترین جنایتکارانست.

در چنین موقعی- و برای جامعهٔ حقیقتاً کمونیستی همواره-  
هر پوط غله و سوخت در حکم مقدسات است، بالاتر از آن مقدساتی  
که کشیشان بوسیله آن ابلهان را میفریبند و بدانها در برابر بردگی  
دنیا بهشت آخرت را نوید میدهند. و برای اینکه هر گونه بقایای  
«فلسه» کشیشانه از روی این فلس حقیقی بسور افکنده شود، باید  
علا آنرا تصاحب نمود، باید علا به توزیع صحیح آن قائل آمد.  
باید تمام مازاد غله را بدون استثنا در انبارهای دولتی جمع آوری  
کرد، باید سراسر کشور را از مازاد های پنهان شده یا جمع آوری  
نشده تصفیه نمود، باید با سر پنجه نیرومند کارگری باین امر قائل  
آمد که حداکثر قوا برای افزایش استخراج سوخت و نهایت  
صرفه جویی در آن و برقراری نظم مطلق در حمل و مصرف آن  
بکار رود.

برای بالا بردن انرژی کار، برای ده برابر کردن این انرژی،  
برای کمک به ارگانهای محلی حکومت شوروی در امر حساب و کنترل،  
برای امعان مسلمانان احتکار و رشوه خواری و ولنگاری باید کارگران  
پیشرو در هر مرکز تولید غله و سوخت و در هر مرکز مهم حمل  
و توزیع آن دست به جنگ صلیبی، توده ای بزنند. این وظیفه-  
تازه نیست و اصولاً تاریخ وظائف تازه ای مطرح نمیکند، بلکه فقط  
بر میزان و دامنه وظائف قدیم، به نسبت بسط دامنه انقلاب، افزایش  
دشواریهای آن و عظمت وظیفه جهانی- تاریخی آن، میافزاید.  
یکی از بزرگترین نتایج زوال ناپذیر انقلاب اکتبر- شوروی-  
آنستکه کارگر پیشرو بشابه رهبر تهیدستان، بشابه پیشوای توده  
زحمتکشان روستا، بشابه بانی دولت کار «بسیان خلق رفته است».

پتروگراد و سایر مراکز پرولتری هزاران تن از بهترین کارگران را  
به ده داده اند. آتریادهای مبارزین ضد کالدین ها و دوتف ها، آتریادهای  
مأمور خواربار- پدیدهٔ تازی ای نیست. وظیفه فقط اینستکه نزدیکی  
فلاکت و دشواری وضع، موظف میسازد که ده برابر پیش از سابق  
کار شود.

کارگر از اینکه پیشوای پیشرو تهیدستان شده به مؤمن مقدس  
مبدل نگردیده است، او خلق را به پیش برده است. ولی در عین  
حال به بیماریهای فساد خرده بورژوازی نیز مبتلا گردیده است.  
هر چه تعداد آتریادهای مرکب از متشکل ترین، آگاهترین  
و با انضباطترین و استوارترین کارگران کمتر بود، بهمان نسبت  
این آتریادها بیشتر فاسد میشدند و بهمان نسبت موارد پیروزی  
عنصر خرده مالکانه گذشته بر آگاهی پرولتری- کمونیستی آینده  
بیشتر بوده است.

طبقهٔ کارگر با شروع انقلاب کمونیستی نمیتواند بیکضربه ضعف  
و معایبی را که از جامعه ملاکین و سرمایه داران از جامعه استثمارگران  
و یغماگران، از جامعهٔ سودورزی های پلید یعنی از جامعه ای بهیراث برده  
است که در آن عده ای قلیل در عین تنگدستی عده ای کثیر تروندند  
میشوند، از خود دور کند. ولی طبقهٔ کارگر میتواند بر جهان کهن  
و معایب و ضعفهای آن پیروز شود و بطور قطع و یقین سر انجام  
پیروز هم خواهد شد بشرطیکه همواره آتریادهای کارگری تازه  
و تازه تر، کثیر العده تر، محربتر و در سختیهای مبارزه آبدیده نری  
برای مقابله با دشمن گسیل گردند.

در روسیه هم اکنون وضع بهمین منوال است. بر گرسنگی  
و بیکاری بطور انفرادی و متفرق نمیتوان پیروز شد. برای اینکار  
کارگران پیشرو باید در سراسر کشور پهناور به «جنگ صلیبی»  
توده ای دست زنند. برای اینکار تعداد آتریادهای آهنگین پرولتاریای  
آگاه و بینهایت وفادار به کمونیسم باید ده برابر شود. آنوقت  
است که ما بر قطعی و بیکاری پیروز خواهیم شد. آنوقت است  
که ما انقلاب را تا مرحله پیش دروازه واقعی سوسیالیسم به پیش  
خواهیم برد. آنوقت است که ما خواهیم توانست برضد یغماگران  
امپریالیست همچنین به جنگ تدافعی پیروزمندانه بپردازیم.

ن. لنین

۲۲ ماه مه - سال ۱۹۱۸

پراودا، شماره ۱۰۱.

۲۴ ماه مه - سال ۱۹۱۸

# بتمام شوراهای نمایندگان ایالتی و ولایتی

# رفقای کارگرا! به پیکار نهایی و قطعی میرویم!

در صورت هجوم دشمن به جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو روسیه، که عزم راسخ خود را به صلح ثابت نموده است، چه روشی باید در پیش گرفت. (دستور بتمام نمایندگان شورای محلی و همه اهالی).

در اوکراین بارها دیده شده که دهقانان و کارگران با بیرون بردن یا نابود نمودن اموال مخالفان کرده‌اند، بامید اینکه آنها برای خود حفظ نمایند، آنها از این عمل کبفری شدید دیدند. اشغالگران همه چیز را از غله و احشام گرفته تا ذغال و فلز و ماشین غصب کردند و با خود بردند. نمونه اوکراین باید برای سراسر روسیه درس دهشتناکی باشد.

بدین سبب هر وقت دشمن به قصد تعرض بر میخیزد اهالی محلی موظفند تحت رهبری شوراهای خود اکیداً فرمان زیرین را مراعات نمایند:

در وهله اول باید ذخائر جنگی بیرون برده شود. تمام آنچه که حمل نمی‌گردد، باید سوزانده یا منفجر گردد. غله و آرد باید حمل یا در زیر خاکی پنهان گردد. آنچه را که نمیتوان زیر خاکی کرد، باید نابود کرد.

احشام را باید با خود برد.

ماشینها را باید یا تماماً و یا قطعه قطعه با خود برد و در صورتیکه امکان اینکار نباشد، منهدم ساخت.

فلزات باقی مانده را باید زیر خاک پنهان کرد.

لکوموتیوها و واگونها را باید بخلو فرستاد.

ریلها را باید بر چید.

پلها باید مین گذاری و منهدم گردند.

چنگلها و کشتزارهای پشت سر دشمن را باید طعمه حریق ساخت.

با تمام قوا و وسائل باید پیشروی دشمن را دشوار نمود.

کمیته ساخت اسلحه گرم و سرد بکار برد.

باید عقبگاه را برای خود تامین نمود و برای اینکار جاسوسان

و مفسده جوین و گارد سفیدها و خائنین ضد انقلابی را، که مستقیم یا غیر مستقیم بدشمن کمک مینمایند، یکسر نابود ساخت.

صدر کمیته اجرائیه مرکزی روسیه

ی. اسورداف

شورای کمیسرهای ملی رئیس شورای کمیسرهای ملی

(۲ ژوئن ۱۹۱۸) و اولیانف (لنین)

جمهوری شوروی در احاطه دشمنانست ولی این جمهوری، هم بر دشمنان داخلی و هم بر دشمنان خارجی پیروز خواهد شد. هم اکنون در بین توده کارگر اعتلائی مشهود است که تامین کننده پیروزیست. هم اکنون مشهود است که چگونه چرقه‌ها و انفجارهای حریق انقلاب در اروپای باختری که ما را به پیروزی نزدیک انقلاب بین المللی کارگری مطمئن میسازد، فزونی پذیرفته است.

دشمن خارجی جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه در لحظه

حاضر امپریالیسم انگلیس-فرانسه و ژاپن-امریکا است. اکنون این

دشمن به تعرض علیه روسیه مشغولست. زمینهای ما را غارت میکند.

آرخانگلسک را تصرف نموده است و (چنانچه به نوشته‌های جرائد

فرانسوی باور کنیم) از ولادیوستک تا نیکلسک-اوسوری پیشرفته

است. این دشمن ژنرالها و افسران سپاه چکوسلواکی (۲۶۵) را خرید

است. این دشمن همانگونه ددصفتانه و غارتگرانه به روسیه صلحجو

حمله میکند که آلمانها در فوریه حمله میکردند. ولی با این تفاوت

که برای انگلیسها و ژاپنها نه تنها تصرف و غارت سرزمین روسیه

بلکه سرنگونی حکومت شوروی هم لازم است تا بدینطریق به احیای

جبهه یعنی جلب مجدد روسیه به جنگ امپریالیستی (یا بعبارت

ساده‌تر: جنگ راهزنانه) انگلیس علیه آلمان موفق گردند.

سرمایه‌داران انگلیس-ژاپن میخواهند حکومت ملاکین و

سرمایه‌داران را در روسیه احیاء کنند تا غنائمی را که در جنگ

غارت شده است بالاتفاق تقسیم نمایند. کارگران و دهقانان روسی

را باسارت سرمایه انگلیس-فرانسوی در آورند، از آنها در برابر

وامهای چندین میلیاردی ربح بگیرند و حریق انقلاب سوسیالیستی

را، که در کشور ما آغاز شده و بیش از پیش تهدید میکند که

دامنه اش سراسر جهان را فرا گیرد، خاموش سازند.

درندگان امپریالیسم انگلیس-ژاپن نیرویشان برای تصرف

و تسخیر روسیه کفایت نخواهد کرد. چنین نیروئی را حتی آلمان

همسایه ما هم، همانگونه که تجربه او در مورد اوکراین ثابت

نمود، دارائست. انگلیسها و ژاپنیها حسابشان این بود که ما را

غافلگیر نمایند. ولی بدین امر موفق نشدند. کارگران پتروگراد و از

پس آنها-مسکو و از پس مسکو تمام بخش صنعتی مرکز با یکدلی

هر چه بیشتر و ابرام هر چه بیشتر و توده‌های هر چه بیشتر و

جانشانی هر چه بیشتر بیا میخیزند. وثیقه پیروزی ما در همین است.

درندگان سرمایه‌دار انگلیس-ژاپن در لشکرکشی خود علیه

روسیه صلحجو ضمناً به اتحاد خود با دشمن داخلی حکومت شوروی

نیز مستظهرند. ما خوب میدانیم که این دشمن داخلی کیست. اینها

سرمایه‌داران ملاکین، کولالاها و نور چشی‌های آنانند که از

حکومت کارگران و دهقانان زحمتکش، یعنی دهقانانی که خون

همشهریان خود را نیآشامند، نفرت دارند. عصیانهای کولاکي در سراسر روسیه گسترش می یابد کولاک از حکومت شوروی بینهایت نفرت دارد و حاضر است صدها هزار کارگر را خفه کند و بخالا هلاک افکند. ما خوب میدانیم که اگر کولاکها به پیروزی برسند صدها هزار کارگر را بی امان قتل عام مینمایند و در این کار با ملاکین و سرمایه داران متحد میشوند. زندان اعمال شاقه را برای کارگران تحدید مینمایند و روزگار ۸ ساعته را لغو میکنند و فابریکها و کارخانه ها را بزییر یوغ سرمایه داران باز میگردانند.

در کلیه انقلابهای پیشین اروپا هنگامیکه کولاکها بعزت ضعف کارگران موفق میشدند نظام جمهوری را به سلطنت باز گردانند. حکومت زحمتکشان را بحکومت مطلقه استبدادگران، ثروتمندان و مفتخواران باز گردانند. وضع بدینمنوال بوده است. در لاتوی و فنلاند ولوکرائین و گرجستان نیز در برابر چشم ما همین جریان رخ داد. همه جا کولاک حریص شکم گنده دد صفت علیه کارگران و بطور کلی تهیدستان به ملاکین و سرمایه داران پیوسته است. همه جا کولاک با خون آشامی ناشنوده ای علیه طبقه کارگر بیداد نموده است. همه جا علیه کارگران کشور خود با سرمایه داران اجنبی متحد گردیده است. کادتها، اسارهای راست، و منشویکها بهمین سان رفتار نموده و مینمایند؛ کافیسیت فقط هنر نمائی های آنان در «چکوسلواکی» (۲۶۳) بخاطر آورده شود. اسارهای چپ هم، که با عصیان خود در مسکو به گارد سفیدها در یاروسلاول و به چکوسلواکیها و سفیدها در غازان کمک نموده اند، بعزت نهایت حماقت و سست عنصری خود بهمین سان رفتار نموده اند؛ بیهوده نیست که این اسارهای چپ مورد تمجید و تحسین کرنسکی و دوستانش یعنی امپریالیستهای فرانسوی قرار گرفتند.

جای هیچگونه تردیدی نیست که کولاکها دشمن هار حکومت شوروی هستند. یا کولاکها عده بینهایت زیادی کارگر را بخالا هلاک خواهند افکند و یا اینکه کارگران عصیان اقلیت کولاکي غارتگر خلق را علیه حکومت زحمتکشان بیرحمانه در هم میشکنند. در اینجا حد وسط ممکن نیست. صلح امکان پذیر نیست: کولاک را با ملاکین و تزار و کشیش، حتی اگر با آنها نزاع هم کرده باشد، میتوان و بآسانی هم میتوان آشتی داد ولی با طبقه کارگر هرگز.

بهمین جهت هم ما پیکار علیه کولاکها را پیکار نهائی و قطعی مینامیم. این بدان معنا نیست که عصیانهای مکرری از طرف کولاکها و یا اینکه لشکر کشی های مکرری از طرف سرمایه داری اجنبی علیه حکومت شوروی امکان ندارد. کلام پیکار «نهائی» بمعنای آنستکه آخرین و هر عده ترین طبقه از طبقات استبدادگر در کشور ما علیه ما عصیان نموده است.

کولاکها دد صفتترین، خشن ترین و وحشیترین استبدادگرانی هستند که بارها در تاریخ کشورهای دیگر حکومت ملاکین، تزارها، کشیشان و سرمایه داران را احیاء کرده اند. عده کولاکها بیش از ملاکین و سرمایه داران است. ولی بهر حال کولاکها اقلیت مردم را تشکیل میدهند.

فرض کنیم که در روسیه بحساب سابق، که درندگان هنوز

اوکرائین و غیره را از روسیه منتزع نکرده بودند، قریب ۱۵ میلیون خانواده دهقان زارع وجود دارد. از این ۱۵ میلیون مسلمان قریب ده میلیون تهیدستانی هستند که با فروش نیروی کار خود زندگی میکنند یا باسارت ثروتمندان در می آیند و یا مازاد غله ندارند و در اثر دشواریهای جنگ بویژه خانه خراب شده اند. قریب سه میلیون را باید دهقان میانه حال دانست و مشکل بیش از ۲ میلیون کولاک و ثروتمند و محترک غله وجود داشته باشد. این خون آشامان بهنگام جنگ در نتیجه نیازمندی خلق کیسه های خود را پر کرده و با بالا بردن بهای غله و سایر محصولات صدها هزار روبل پول اندوخته اند. این عنکبوتها بحساب دهقانانی که جنگ خانه خرابشان کرده است و بحساب کارگران گرسنه فربه شده اند این زالوها خون زحمتکشان را مکیدند و هر قدر کارگران در شهرها و فابریکها بیشتر گرسنگی کشیده اند، همانقدر آنها بیشتر ثروتمند شده اند. این خون آشامان زمین ملاکین را بچنگ خود آورده و می آورند و باز و باز دهقانان تهیدست را اسیر خود میسازند.

بجنگ بی امان علیه این کولاکها! مرگ بر آنان! کین و نفرت بر احزاب مدافع آنان یعنی بر اسارهای راست، منشویک ها و اسارهای چپ کنونی! کارگران باید با سر پنجه آهنین خود عصیانهای کولاکها را، که با سرمایه داران اجنبی علیه زحمتکشان کشور خود اتحاد می بندند، در هم شکنند.

کولاکها از جهل و تفرقه و پراکندگی تهیدستان روستا استفاده میکنند. آنها این تهیدستان را علیه کارگران تحریک مینمایند. گاه آنها را تسلیم کرده، امکان میدهند صد روبلی از احتکار غله «داخل ببرند» (و در عین حال تهیدستان را هزاران روبل غارت مینمایند). کولاکها میکوشند دهقان میانه حال را بجانب خود بکشند و گاهی در اینکار موفق هم میشوند.

ولی طبقه کارگر بهرچوجه وظیفه ندارد از دهقان میانه حال جدا شود. طبقه کارگر نمیتواند با کولاک آشتی کند، ولی با دهقان میانه حال میتواند راه سازشی جستجو کند و جستجو هم میکند. دولت کارگری یعنی دولت بلشویکی این را در کردار ثابت کرده است نه در گفتار.

ما این امر را با تصویب و اجرای اکید قانون واجتماعی کردن زمین ثابت کردیم؛ در این قانون گذشتهای زیادی نسبت به منافع و نظریات دهقان میانه حال وجود دارد.

ما این امر را با سه برابر کردن بهای غله (۲۶۲) (در چند روز پیش) ثابت کردیم، زیرا ما کاملاً معترفیم که عایدات دهقان میانه حال اغلب باقیمت های کنونی محصولات صنعتی مطابقت ندارد و باید این عایدات بالا رود.

هر کارگر آگاه این مطلب را بددهقان میانه حال توضیح خواهد داد و با شکیبانی و ابرام و مکرر در مکرر باو ثابت خواهد کرد که سوسیالیسم برای دهقان میانه حال بینهایت با صرفه تر از حکومت تزارها، ملاکین و سرمایه دارانست.

حکومت کارگری هرگز دهقان میانه حال را نیاززده و نخواهد آزد. و حال آنکه حکومت تزارها، ملاکین، سرمایه داران و کولاکها

# سخنرانی بهمناسبت «روز افسر سرخ» (۲۶۸)

۲۴ نوامبر ۱۹۱۸

(غریوکف زدنهای سرود «انترناسیونال»). لنین میگوید: از طرف کمیسرهای ملی بشما شاد باش میگویم. هنگامیکه من در باره وظائف ارتش و افسران سرخ میاندیشم واقعه ایرا پیاد میآورم که همین چندی پیش در واگن راه آهن فنلاند ناظر آن بودهام. من دیدم مردم به صحبت پیره زنی گوش میکنند و تبسم مینمایند خواهش کردم گفته های او را برایم ترجمه کنند. زن فنلاندی ضمن مقایسه سربازان سابق با سربازان انقلابی، میگفت، اولیها منافع بورژوازی و ملاکین را دفاع میکردند ولی دومیها منافع تهیدستان را، پیره زن میگفت: «سابقاً تهیدست در مقابل هر تیکه هیزمی که بدون اجازه بر میداشت بیرحمانه مورد کین قرار میگرفت، ولی حالا اگر در جنگل به سربازی بر خورد نثانی در بردن پشته هیزم بتو کمک هم میکنند، میگفت: «حالا دیگر نباید از شخص تنگ بدست ترسیده».

لنین در ادامه سخنان خود میگوید: من فکر میکنم تصور پاداشی بهتر از این برای ارتش سرخ دشوار باشد.

سیس لنین گفت که کادر فرماندهی سابق بیشتر از نورچشمیهای لوس و فاسد سرمایه داران تشکیل میشد که هیچ وجه مشترکی با سرباز ساده نداشتند. بدین سبب ما اکنون هنگام ایجاد ارتش نوین، باید فرماندهان را فقط از بین خلق برگزینیم. تنها افسران سرخ در بین سربازان اوتوریتته خواهند داشت و خواهند توانست سوسیالیسم را در ارتش ما استوار سازند. چنین ارتشی غلبه ناپذیر خواهد بود.

منتشره در روزنامه «ایزوستمای

کمیته اجرائیه مرکزی، شماره ۲۵۸

۲۶ نوامبر ۱۹۱۸

نه تنها همیشه دهقان میانه حال را میآزرد، بلکه مستقیماً خفه میکرد، غارت میمود و در کلیه کشورها، در همه جا بدون استثناء و از آنجمله در روسیه او را خانه خراب میساخت.

اتحاد هر چه محکتر و آمیختگی کامل با تهیدستان روستا؛ گنشت و سازش با دهقان میانه حال؛ سرکوب بی امان کولاکها، این خون آشامان، افعی صفتان، غارتگران خلق، این محترکینی که از قحطی ثروتمند میشوند!—چنین است برنامه کارگر آگاه. ایست سیاست طبقه کارگر.

تاریخ نگارش: نیمه اول اوت سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: سال ۱۹۲۵.

# انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

## پیشگفتار

رساله کائوتسکی بنام «دیکتاتوری پرولتاریا» که چندی پیش در وین منتشر شد (ص- ۶۳- Ignaz Brand, Wien, 1918) بارزترین نمونه آن ورشکست مطلق و بسیار ننگین انترناسیونال دوم است، که تمام سوسیالیستهای شرافتمند همه کشورهای مدهاست در باره آن سخن میگویند. مسئله انقلاب پرولتری اکنون از لحاظ عملی در دستور روز یکسلسله از کشورها قرار میگیرد. بدین سبب تحلیل سفسطه جوئیهای «رتدانه کائوتسکی و دستکشیدن کامل وی از مارکسیسم امریست ضروری.

ولی در آغاز باید خاطر نشان ساخت که نویسنده این سطور از همان آغاز جنگ بکرات گسست کائوتسکی را از مارکسیسم متذکر گردیده است. یک سلسله از مقالات سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ مندرجه در سوسیال دموکرات و «کمونیست» منتشره در خارجه بدین مطلب اختصاص داده شده بود. این مقالات در مجموعه نشریه شورای پتروگراد بقلم گ. زینویف و ن. لنین تحت عنوان «برخلاف جریان» پتروگراد، سال ۱۹۱۸ (صفحه ۵۵۰) گرد آوری شده است. من در رساله ای که در سال ۱۹۱۵ در ژنو منتشر شد و همانزمان بزبانهای آلمانی و فرانسه ترجمه گردید، در باره «کائوتسکیسم» چنین نوشته بودم: «کائوتسکی بزرگترین اوتوریته انترناسیونال دوم، نمونه فوق العاده تبیین برجسته ایست از اینکه چگونه تصدیق لفظی مارکسیسم در عمل کار را به آنجا کشانده است که مارکسیسم به «استروویسم» یا به «برنتانیسم» (یعنی آموزش بورژوا-لیبرالی که مبارزه «طبقاتی» غیر انقلابی پرولتاریا را تصدیق دارد. این آموزش با وضوح خاصی بتوسط استرووه نویسنده روس و برنتانو اقتصاد دان آلمانی بیان شده است) تبدیل گردد. ما این موضوع را در نمونه پلخائف هم مشاهده مینماییم. بحدک سفسطه های آشکار مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن نهی میسازند، همه چیز را در مارکسیسم تصدیق میکنند. بجز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت تودهها در این جهت بخصوص. کائوتسکی از روی بی مسلکی اندیشه اصلی سوسیال شوینیسم یعنی تصدیق دفاع از میهن در جنگ کنونی را با گذشت دیپلماتیک و ظاهری نسبت به چپها، که بصورت امتناع از رأی به اعتبارات و اپوزیسیون لفظی خود و غیره انجام گرفته است، «آشتی میدهد». کائوتسکی، که در سال ۱۹۰۹ یک کتاب کامل در باره نزدیک شدن عصر انقلابها و رابطه جنگ با انقلاب نوشته بود. کائوتسکی، که در سال ۱۹۱۲ بیانیه بال را در باره استفاده انقلابی از جنگ آینده امضاء کرده بود، اکنون بانعاه مختلف سوسیال شوینیسم را تیرنه میکند و آنرا می آراید و مانند پلخائف به بورژوازی می پیوندد تا هر اندیشه‌ای را در باره انقلاب و هر

گامی را بسوی مبارزه مستقیمه انقلابی، مورد استهزاء قرار دهد طبقه کارگر، بدون جنگ بی امان علیه این ارتداد، دست عنصری خوش خدمتی در قبال اپورتونیسم و ابتدال توریك بی نظیر مارکسیسم، نمیتواند همف جهانی-انقلابی خود را عملی سازد. کائوتسکیسم پدیده نصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزهای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است (گ. زینویف و ن. لنین: سوسیالیسم و جنگ، ژنو، ۱۹۱۵، ص ۱۳-۱۴).

و اما بعد. من در کتاب: «امپریالیسم بشابه مرحله نوین سرمایه‌داری» (۱۹۱۶) که در سال ۱۹۱۶ برشته تحریر در آمد (در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد منتشر شد) کذب تئوریک تمام استدلالات کائوتسکی را در باره امپریالیسم مفصلاً مورد تحلیل قرار داده‌ام. من تعریف کائوتسکی را در باره امپریالیسم نقل کردم: «امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالیست. امپریالیسم عبارتست از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) هرچه بیشتر، یا تابع نمودن آنها بخود بدون توجه باینکه چه ملت‌هایی در این مناطق سکونت دارند، من نادرستی مطلق این تعریف و «دماسازی» آن با پرده پوشی عمیق ترین تضادهای امپریالیسم و سپس با آشتی با اپورتونیسم را ثابت نمودم. و خود امپریالیسم را چنین تعریف نمودم: «امپریالیسم آن مرحله ای از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده‌ای کسب نموده، تقسیم جهان از طرف ترست‌های بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان رسیده است». من نشان دادم که انتقاد کائوتسکی از امپریالیسم حتی از انتقاد بورژوازی و خرده بورژوازی هم پائین تر است.

سر انجام در اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ یعنی قبل از انقلاب پرولتری در روسیه (۲۵ اکتبر-۷ نوامبر سال ۱۹۱۷) من رساله «دولت و انقلاب، آموزش مارکسیسم در باره دولت و وظائف پرولتاریا در انقلاب» را نگاشتم که در آغاز سال ۱۹۱۸ در پتروگراد منتشر گردید و در فصل ششم آن تحت عنوان «ابتدال مارکسیسم بتوسط اپورتونیست‌ها»، توجه خاصی به کائوتسکی معطوف داشتم و ثابت کردم که او آموزش مارکس را کاملاً تعریف و آنرا با روح اپورتونیسم دمساز نموده و «در عین قبول انقلاب در گفتار، در کردار از آن دست کشیده است».

اشتباه اساسی تئوریک کائوتسکی در رساله وی راجع به دیکتاتوری پرولتاریا در واقع همان تعریفات اپورتونیستی آموزش مارکس در باره دولت است که در رساله «دولت و انقلاب» من مفصلاً افشا گردیده است.

این تذکرات قبلی ضروری بود، زیرا ثابت میکند که من مدت‌ها قبل از آنکه بلشویکها قدرت دولتی را متصرف شوند و بخاطر این امر از طرف کائوتسکی تقبیح شوند، کائوتسکی را آشکارا به ارتداد متهم نموده‌ام.

## چگونه کائوتسکی مارکس را به یک لیبرال متعارفی تبدیل کرده است

مسئله اصلی مورد بحث کائوتسکی در رساله اش، مسئله مضمون اساسی انقلاب پرولتری یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست. این مسئله ایست دارای بزرگترین اهمیت برای کلیه کشورها، بویژه برای کشورهای پیشرو، بویژه برای کشورهای متعارب و بویژه در حال حاضر. بدون مبالغه میتوان گفت که این مسئله عمده ترین مسئله تمام مبارزه اپقانی پرولتریست. بدینجهت لازمست روی آن بدقت مکت. گردد، کائوتسکی مسئله را بدین نحو مطرح میسازد که «تناقض دو خط مشی سوسیالیستی» (یعنی بلشویکها و غیر بلشویکها) «تناقض دو اسلوب از بیخ و بن متفاوتست: اسلوب دموکراتیک و اسلوب دیکتاتوری» (ص ۳).

ضمناً متذکر میشویم که وقتی کائوتسکی غیر بلشویکهای روسیه یعنی منشویکها و اسارها را سوسیالیست مینامد، ملاکش همان عنوان آنها یعنی کلمه است، نه آن جای واقعی که آنها در مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی اشغال مینمایند. اینست نمونه درک شگرف مارکسیسم و انطیاق درخشان آن! ولی در این باره یائین تر مفصل صحبت خواهیم کرد.

اکنون باید نکته عمده را بررسی نمود و آن کشف عظیم کائوتسکی در باره «تناقض اساسی» بین اسلوب دموکراتیک و اسلوب دیکتاتوری است. کنه مطلب در اینجااست. تمام ماهیت رساله کائوتسکی در این نکته مستتر است. و این آنچنان آشفته فکری دهشتناک شوریک و آنچنان دست کشیدن کاملی از مارکسیسم است که باید اذعان نمود کائوتسکی در این رشته بسی بر پرشتین سبقت جسته است.

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله ایست مربوط به روش دولت پرولتری نسبت به دولت بورژوازی. روش دموکراسی پرولتری نسبت به دموکراسی بورژوازی. بنظر میرسید که این مطلب مثل روز روشن باشد! ولی کائوتسکی نظیر معلم مدرسه‌ای که تکرار مکرر کتب درس تاریخ مغزش را منجمد کرده باشد، با سماجت به قرن بیستم پشت کرده بسوی قرن هجدهم روی مینماید و برای صدمین بار بطرزی فوق العاده ملالت آور ضمن یکسلسله مواد گوناگون مطالب کهنه را در باره روش دموکراسی بورژوازی نسبت به حکومت مطلقه و نظامات قرون وسطائی موجود و نشخوار میکند!

در واقع گوئی در حالت خواب مشغول نشخوار است! آخر این معنایش آنستکه انسانا، هیچوجه نفهمد سروته مطلب کجاست. تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که «نفرت نسبت به دموکراسی» (ص ۱۱) را موعظه میکنند و غیره فقط موجب تبسم میگردد. بکک چنین یاودهائیت که کائوتسکی مطلب را یرده پوشی و خلط مینماید. زیرا او مسئله را بشیوه لیبرالی مطرح میکند و دموکراسی را بطور کلی در نظر میگیرد نه دموکراسی بورژوازی را، او از این

مفهوم طبقانی دقیق حتی احتراز دارد. و میکوشد از دموکراسی «ما قبل سوسیالیستی» سخن گوید. یاوده‌گوی ما تقریباً یک سوم رساله خود یعنی ۲۰ صفحه از ۶۳ صفحه را به یاودهائی اختصاص داده است که برای بورژوازی بسی مطبوع است، زیرا برابر است با آرایش دموکراسی بورژوازی. او روی مسئله انقلاب پرولتری سایه می افکند. ولی با همه این احوال عنوان رساله کائوتسکی «دیکتاتوری پرولتاریا» است. اینکه کنه آموزش مارکس در همین مطلب است. موضوعیست بر همگان معلوم. کائوتسکی پس از یکسلسله یاوده سرانی هائیکه ربطی بطلب ندارد، مجبور شده است سخنان مارکس را در باره دیکتاتوری پرولتاریا نقل نماید.

اینکه کائوتسکی «مارکسیست» این عمل را چگونه انجام داده است، یک کمدی واقعی است! گوش کنید: در صفحه ۲۰ رساله عیناً چنین نوشته شده است: «آن نظریه متکی بیک کلمه از کارل مارکس است». (همان نظریه ایکه کائوتسکی آنرا نفرت از دموکراسی می نامد). و اما در صفحه ۶۰ این عبارت حتی بدین صورت تکرار شده است که (بلشویکها) «بموقع لفظه (درست همین طور نوشته شده) des. Wörtchens پرولتاریا را، که مارکس در سال ۱۸۷۵ یکبار در نامه ای بکار برده است، بیاد آوردند».

اینک آن لفظه مارکس:

«بین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دوران تبدیل انقلابی جامعه اول به جامعه دوم قرار دارد. متناسب با این دوران یک دوران انتقالی سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد».

اولاً این مبحث مشهور مارکس را که تلخیصی است از تمام آموزش انقلابی وی، دکلمه و یا از آنهم بدتر «لفظه نامین معنایش استهزاء مارکسیسم و دست کشیدن کامل از آنست» نباید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر میدانند و بطوریکه از مجموع نوشته‌های کائوتسکی بر می آید، در میز تحریر او یاد در مغز او کسوهای چندی وجود دارد که در آنها تمام نوشته‌های مارکس به مرتب ترین و راحت ترین طرزی برای نقل قول کردن، تقسیم بندی شده است. کائوتسکی نیتواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، خواه در نامه ها و خواه در آثار چاپی خود، چه قبل و چه بویژه بعد از کمون بارها از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته اند. کائوتسکی نیتواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» فقط بیان تاریخی «مشخصتر و علماً» دقیقتر آن وظیفه پرولتاریا در مورد «در هم شکستن» ماشین دولتی بورژوازیست که هم مارکس و هم انگلس، بادر نظر گرفتن تجربه انقلاب سال ۱۸۴۸ و از آنهم بیشتر انقلاب ۱۸۷۱، از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی در جریان ۴۰ سال راجع به آن (وظیفه) سخن میگفتند.

این تحریف دهشتناک مارکسیسم را که بتوسط کائوتسکی، این ملائطی در مارکسیسم انجام گرفته است، به چه چیز باید تعبیر نمود؟ اگر بخواهیم از پایه‌های فلسفی پدیدۀ مزبور سخن گفته باشیم، آنوقت مطلب عبارت میشود از جازدن اکلکتیسم و سفسطه جوئی بعضی دیالکتیک و کائوتسکی هم در این عمل استاد بزرگیست.



اگر بخواهیم از نظر پراتیک-سیاسی سخن گفته باشیم، آنگاه مطلب عبارت میشود از چاکری در آستان ایورتونیستها یعنی سر انجام در آستان بورژوازی. کائوتسکی که از آغاز جنگ با سرعتی هر چه بیشتر پیش رفته است، در امر مارکسیست بودن در گفتار و چاکری بورژوازی در کردار، بمرحله استادی رسیده است. باینموضوع وقتی یقین بیشتر حاصل میکنیم که به بینیم کائوتسکی با چه طرز شگرفی لفظه مارکس را در باره دیکتاتوری پرولتاریا «تفسیر نموده است». گوش کنید:

«متأسفانه مارکس غفلت کرد از اینکه با تفصیل بیشتری چگونه تصور خود را در باره این دیکتاتوری توضیح دهد...» (این گفته سراپا کافبانه یکتفر مرتد است زیرا مارکس و انگلس در این باره مفصل ترین توضیحات را داده‌اند، ولی کائوتسکی، این ملاقطی در مارکسیسم عمداً آنرا نادیده میگیرد)... معنای تحت اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دموکراسی. ولی بدیهیست که در عین حال معنای تحت اللفظی این کلمه قدرت و **واحدۀ یک فرد** که بهیچ قانونی وابسته نیست نیز میباشد. این قدرت **واحدۀ فرقی** با استبداد اینستکه مفهوم یک مؤسسه دولتی دائمی را نداشته، بلکه به مفهوم یک اقدام افراطی گذرنده است.

لذا اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» که دیکتاتوری یک فرد نبوده، بلکه دیکتاتوری یک طبقه است، مؤید آنست که منظور مارکس در اینجا مفهوم تحت اللفظی کلمه دیکتاتوری نبوده است. سخن مارکس در اینجا بر سر شکل **کشورداری** نبوده، بلکه بر سر **حالتی** است که هر جا پرولتاریا قدرت سیاسی را بچنگ آورد بالضروره باید پدید آید. اثبات اینکه منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده اینستکه مارکس معتقد بوده است که در انگلستان و امریکا انتقال ممکن است از طریق صلح آمیز و لذا از طریق دموکراتیک انجام گیرد» (ص-۲۰).

ما عمداً این چون و چرا را تماماً نقل کردیم تا خواننده بتواند بروشنی ببیند که کائوتسکی «تئورسین» بچه شیوه هائی متکی میشود.

کائوتسکی خواسته است طوری به مطلب بر خورد نماید که آنرا از تعریف «کلمه» دیکتاتوری آغاز نماید.

بسیار خوب آزادی در شیوه بر خورد به مطلب-حق مقدس هر فردیست فقط باید بر خورد جدی و شرافتمندانه بمطلب را با بر خورد ناشرافتمندانه فرقی گذاشت. کسیکه میخواست با این طرز بر خورد به مطلب، قضیه را جدی بگیرد، میبایست تعریف **خود را** در باره «کلمه» بیان کند. آنوقت مسئله واضح و صریح مطرح می شد. کائوتسکی اینکار را نمیکند، او مینویسد: «معنای تحت اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دموکراسی».

اولاً این تعریف نیست. اگر کائوتسکی میخواست از بیان تعریف برای مفهوم دیکتاتوری طفره رود، دیگر چه لزومی داشت این طرز بر خورد به مطلب را برگزیند؟

ثانیاً این بکلی نادرست است. برای لیبرال صحبت از «دموکراسی» بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش نخواهد کرد که: «برای چه طبقه‌ای؟» مثلاً هر کس میدانند کائوتسکی «مورخ» هم اینرا میدانند-که قیام‌ها یا حتی تک جوش‌های شدید بردگان در دوران باستان فی‌الغور ماهیت دولت باستان را بعنوان دیکتاتوری برده داران آشکار میساخت. آیا این دیکتاتوری، دموکراسی را در **بین برده داران و برای آنان محو** میکرد؟ همه میدانند که نیکرد.

کائوتسکی «مارکسیست» ترهات و خلاف حقیقت عجیبی گفته است، زیرا مبارزه طبقاتی را «فراموش کرده است»...

برای اینکه ادعای لیبرال مآبانه و کاژ بانه کائوتسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد، باید گفته شود: دیکتاتوری معنایش حتماً محو دموکراسی برای آن طبقه‌ای که این دیکتاتوری را نسبت به طبقات دیگر عملی مینماید نیست، ولی معنای آن حتماً محو (یا محدودیت بسیار زیاد، که ایضاً یکی از انواع محو است) دموکراسی برای طبقه ایست که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی می‌رود. ولی هر قدر هم این ادعا حقیقی باشد باز تعریف دیکتاتوری را بیان نمیکند.

عبارت بعدی کائوتسکی را بررسی کنیم:

... «ولی بدیهیست که معنای تحت اللفظی این کلمه قدرت **واحدۀ یک فرد** که بهیچ قانونی وابسته نیست، نیز میباشد»...

کائوتسکی نظیر کوله سگ کوری که پوزه خود را من غیر ارادی گد باینسو و گد بسوی دیگر می برد، در اینجا سهواً **بیک فکر صحیح** بر خورد نموده است (و آن اینکه دیکتاتوری فترتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست)، ولی با اینوصف تعریفی برای دیکتاتوری نکرده است و از این گذشته این یک خلاف حقیقت تاریخی آشکار است که گویا دیکتاتوری قدرت یک فرد واحد است. این ادعا حتی از لحاظ لغوی هم نادرست است، زیرا مشتق از افراد و یا الیگارش و یا طبقه و غیره هم میتوانند دیکتاتوری کنند. سپس کائوتسکی فرق بین دیکتاتوری و استبداد را بیان مینماید. ولی با اینکه اظهارات او در این باره بکلی نادرست است، باز ما روی آن مکث نمیکنیم، زیرا این موضوع هیچ ارتباطی با مسئله مورد علاقه ما ندارد. تمایل کائوتسکی باینکه از قرن بیستم به قرن ۱۸ و از قرن ۱۸ بدوران باستان روی نماید بر همه معلوم است و ما امیدواریم که پرولتاریای آلمان پس از نیل به دیکتاتوری این تمایل را در نظر گیرد و کائوتسکی را برای تدریس تاریخ باستان در مدرسه به معلمی منصوب نماید. شانه خالی کردن از بیان تعریف دیکتاتوری پرولتاریا بکمک فضل فروشی در باره استبداد معنایش یا حماقت مفرط است و یا شیادی بسیار ناشیانه.

نتیجه حاصله اینکه کائوتسکی که قصد داشت در باره دیکتاتوری سخن گوید نادرستیهای عیان بسیار گفته، ولی هیچگونه تعریفی بیان نکرده است! او میتواندست، بدون استظهار باستعدادهای غفلانی خود، بعافظه خود متوسل گردد و تمام مواردی را که مارکس از دیکتاتوری

گنرند «کشورداری» در دوران سرمایه‌داری، تنها نوعی از دولت بورژوازی یعنی دیکتاتوری بورژوازی هستند.

سر انجام صحبت از شکل کشورداری نه تنها تعریف سفیهانه بلکه تعریف ناشیانه گفته مارکس است که با وضوح تمام در اینجا از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید، نه اینکه از شکل کشورداری انقلاب پرولتری بدون انهدام قهری ماشین دولتی بورژوازی و تعویض آن با ماشین جدیدی، که بقول انگلس «دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست، معادست.

کائوتسکی لازم میسرود تمام اینها را ماستحالی کند و تعریف نماید، زیرا خط مشی مرتدانه وی این امر را ایجاب میکند. به بنیید او به چه حیل‌های پلیدی متوسل میشود.

حیله اول... داثبات اینکه منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده، اینستکه او در انگلستان و امریکا انقلاب صلح آمیز یعنی انقلاب از طریق دموکراتیک را ممکن میسروده است...

شکل کشورداری در اینجا ابتدا ربطی به طلب ندارد، زیرا سلطنت‌هایی هستند که برای دولت بورژوازی جنبه تیبیک ندارند یعنی مثلاً فاقد دستگاه نظامی هستند و جمهوریهائی هستند که از این حیث کاملاً جنبه تیبیک دارند، مثلاً دارای دستگاه نظامی و بوروکراسی هستند. این یک واقعیت تاریخی و سیاسی بر همه معلومست و کائوتسکی قادر به تعریف آن نیست.

اگر کائوتسکی میخواست بطور جدی و شرافتمندانه استدلال کند، می بایست از خود بپرسد که آیا هیچ قانون تاریخی در باره انقلاب وجود دارد که استثناء نداشته باشد؟ در اینصورت پاسخ او چنین بود: نه، چنین قوانینی وجود ندارد. چنین قوانینی فقط آن چیزها در نظر دارد که دارای جنبه تیبیک است و این همانچیزست که مارکس زمانی آنرا از لحاظ سرمایه‌داری متوسط عادی و تیبیک «ایدآله نامیده است.

و اما بعد آیا در سالهای ۷۰ چیزی وجود داشت که انگلیس و امریکا را در مسئله مورد بحث استثناء میکرد؟ برای هر فردیکه اندکی با خواست قانون علم در رشته مسائل تاریخی آشنا باشد روشن است که طرح این مسئله ضرورت دارد. عدم طرح آن بمعنای تعریف عام و توسل به سفسطه است. و پس از طرح این مسئله هم نمیتوان در این پاسخ تردید کرد که: دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا اعمال قهریست علیه بورژوازی و ضرورت این اعمال قهر هم، همانگونه که مارکس و انگلس با تفصیل تمام مکرر در مکرر توضیح داده‌اند (بخصوص در کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» و در پیشگفتار آن). بویژه ناشی از اینجا است که دستگاه نظامی و بوروکراسی وجود دارد، اتفاقاً این مؤسسات، اتفاقاً در انگلستان و امریکا و اتفاقاً در سالهای ۷۰ قرن ۱۹، هنگامیکه مارکس تذکر خود را میداد، وجود نداشت! (ولی اکنون هم در انگلستان و هم در امریکا وجود دارد).

کائوتسکی ناچار است درست در هر گامی شیادی کند تا ارتداد خود را مستور دارد! دقت کنید که چگونه او در اینجا من غیر عمد گوشه‌های دراز خود را نشان داده است، او مینویسد: «از طریق صلح آمیز یعنی

سخن گفته است، از «کشوها» بیرون کشد. اگر او چنین میکرد یقیناً یا تعریف زیرین و یا تعریف دیگری را که در ماهیت امر با آن تطبیق مینمود بدست می آورد:

دیکتاتوری قدرتیست که مستقیماً متکی باعمال قهر است و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بجنگ آمده و پشتیبانی میگردد و قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست.

ولی این حقیقت ساده، حقیقتی که برای هر کارگر آگاه (یعنی نماینده توده‌ها، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رذل پیشگان خرده بورژوا که از طرف سرمایه‌داران خریده شده‌اند و سوسیال امپریالیستهای تمام کشورها از آنجمله‌اند) مثل روز روشن است، این حقیقتی که برای هر نماینده استثمار شوندگانیکه در راه رهایی خود مبارزه میکنند عیانست، این حقیقتی را که برای هر مارکسیستی مسلمست باید «با جنگ از جنگ دانشمند بزرگ آقای کائوتسکی «بیرون کشید»! علت این امر چیست؟ علتش آن روح جاکرپیشگی است که بر سرپای پیشوایان انترناسیونال دوم، یعنی بر سرپای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی بدل شده‌اند، مستولی است.

کائوتسکی ابتدا خدعه‌ای بکار برد و مهملات صرفی بهم بافت که بنا بر آن گویا معنای لغوی کلمه دیکتاتوری عبارتست از دیکتاتوری فرد واحد و سپس - بر اساس همین واژگون سازی - اظهار داشت که «بنابراین» منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه معنای تحت اللفظی آن نیست (بلکه معنائیست که بموجب آن دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده، بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق «صلح آمیز» در شرایط «دموکراسی» - این نکته را متوجه باشید - بورژوازیست).

معلوم میشود که باید بین «حالت» و «شکل کشورداری» فرق گذاشت. عجب فرق زرق اندیشانه‌ای، کاملاً مثل آنچه ما بین «حالت» حماقت فردیکه غیر عاقلانه قضاوت مینماید و «شکل» حماقت وی فرق بگذاریم.

کائوتسکی لازم میسرود دیکتاتوری را بنابه «حالت سیادت» تفسیر نماید (او در یک صفحه بعد، یعنی در صفحه ۲۱، همین اصطلاح را بکار میبرد)، زیرا در اینصورت اعمال قهر انقلابی محو میگردد و انقلاب قهری ناپدید میشود. «حالت سیادت» حالتی است که هر اکثریتی در شرایط... «دموکراسی» در آن قرار دارد با چنین نیرنگ شیادانه‌ای انقلاب بدون هیچ دردسر ناپدید میگردد! ولی این شیادی بسیار ناشیانه است و نمیتواند کائوتسکی را نجات بخشد. اینکه دیکتاتوری به مفهوم و معنای آن «حالتی» از اعمال قهر انقلابی طبقه‌ای علیه طبقه دیگر است که مطبوع طبع مرتدین نمی باشد، حقیقتی است همانند «چشمه خورشید» که با گل نمیتوان آنرا اندوده، پوچی فرق قائل شدن بین «حالت» و «شکل کشورداری» عیان و آشکاراست. سخن گفتن در باره شکل کشورداری در اینجا سفاقت به قوه ۳ است، زیرا هر پسر بچه‌ای میداند که سلطنت و جمهوری اشکال متفاوتی از کشورداری هستند باید به آقای کائوتسکی ثابت کرد که هر دوی این شکلهای کشورداری مانند تمام شکلهای

از طریق دموکراتیک!!

کائوتسکی بهنگام تعریف دیکتاتوری با تمام قوا کوشید علامت اصلی این مفهوم یعنی اعمال قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد. ولی اکنون حقیقت آشکار گردیده است: سخن بر سر تقابل بین تحول صلح آمیز و قهری است.

کنه مطلب در همین جاست. تمام این حیلها، سفسطها و تخطئه‌های شیدانه از آنجهت مورد نیاز کائوتسکی است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی کند و دست کشیدن خود از آن و پیوستن خود را به سیاست کارگری لیبرالی یعنی به بورژوازی برده پوشی نماید. آری کنه مطلب در اینجا است.

کائوتسکی «مورخ» با چنان بیشرمی تاریخ را تعریف میکند که نکته اساسی را فراموش مینماید: صفت مشخصه سرمایه‌داری ماقبل انحصاری - که سالهای هفتاد قرن نوزده نقطه اوج آن بود - بحکم خواص اساسی اقتصادی خود، که در انگلستان و امریکا بویژه بطور تیبیک متجلی گردید، حداکثر صلح‌موستی و آزادیخواهی نسبی بود. ولی صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری انحصاری که فقط در قرن ۲۰ به نضج نهائی خود رسید، بنا بر خواص اساسی اقتصادی خود، حداقل صلح‌موستی و آزادیخواهی و حد اکثر تکامل همه‌چائی دستگاه نظامی است. «توجه نکردن» باین نکته هنگام بحث در باره اینکه تحول صلح آمیز یا قهری تا چه اندازه تیبیک و محتمل است. معنایش سقوط تا مرحله متعارفی ترین چاکران بورژوازیست.

حیله دوم. کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود ولی از راه اخذ رأی همگانی یعنی بدون محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات یعنی «از طریق دموکراتیک» انتخاب گردید. کائوتسکی در اینجا ظفر نمائی میکند: «دیکتاتوری پرولتاریا از نظر مارکس» (یا: بگفته مارکس) «حالتی بود که در صورت اکثریت داشتن پرولتاریا (bei überwiegendem Proletariat, S 21) بالضروره از دموکراسی خالص ناشی میشود».

این برهان کائوتسکی بعدی خنده آور است که در حقیقت انسانرا به embarras des richesses واقعی (از فرط وفور... ایراد... در مضيقه بودن) دچار میسازد. اولاً میدانیم که گل سرسید و ستاد و صدر نشینان بورژوازی از پاریس به ورسای گریختند. لوئی بلان «سوسیالیسته» هم در ورسای بود که همین موضوع ضمناً کذب ادعای کائوتسکی را مبنی بر اینکه «تمام خط مشی‌های سوسیالیسم در کمون شرکت داشتند» به ثبوت میرساند. آیا این مضحك نیست که تقسیم بندی ساکنین پاریس به دو اردوگاه معارِب، که یکی از آنها تمام بورژوازی پیکارجو و از لحاظ سیاسی فعال را متمرکز نموده است. بعنوان «دموکراسی خالص» با «اخذ رأی همگانی» وانمود گردد؟ تانیا پیکار کمون علیه ورسای بعنوان پیکار دولت کارگری فرانسه علیه دولت بورژوازی بود. وقتی که پاریس باید سرنوشت فرانسه را تعیین کند، دیگر صحبت از «دموکراسی خالص» و «اخذ رأی همگانی» چه معنائی دارد؟ هنگامیکه مارکس بر آن بود که کمون، بعزت ضبط نکردن بانکی که متعلق بشام فرانسه بود، مرتکب اشتباه گردید، آیا مأخذه اصول و ممارست «دموکراسی خالص» بود؟ حقیقتاً پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که

بلیس آن خنده دستجمعی را برای افراد ممنوع کرده است و الا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشد.

ثالثاً. بخود اجازه میدهم محترماً به آقای کائوتسکی، که آثار مارکس و انگلس را از بر میداند، قضاوت زیرینی را که انگلس از نقطه نظر... «دموکراسی خالص» در باره کمون نموده است، یاد آوری کنم: «آیا این آقایان» (آنتی اوتوریتراریست‌ها) «هیچگاه انقلاب دیده‌اند؟ بیشک انقلاب با اوتوریته ترین پدیده‌های ممکنه است. انقلاب علی است که در آن بخشی از اهالی اراده خود را بوسیله استعمال تفنگ، سر نیزه و توپ یعنی با وسائل فوق العاده با اوتوریته به بخش دیگر تحمیل میکند و حزب پیروزمند بالضروره ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دل‌های مرتجعین ایجاد میکند حفاظت نماید. اگر کمون پاریس به اوتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از يك روز دوام آورد؟ آیا ما معنی نیستیم اگر بالعکس کمون را، بعزت اینکه از این اوتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش نمائیم؟» بفرمائید اینهم «دموکراسی خالص»! اگر يك خرده بورژوازی پست یا يك سوسیال دموکرات» (بمفهوم فرانسوی آن در سالهای چهارم و بمفهوم سراسر اروپائی آن در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸) اصولاً فکر سخن گفتن در باره «دموکراسی خالص» را در جامعه منقسم به طبقات بمنز خود خطوط میداد، چقدر مورد استهزاء و تسخر انگلس قرار میگرفت!

ولی پس است. ذکر تمامی یاوه‌هائی که کائوتسکی رشته سخن را بدانها کشانده محالست، زیرا هر عبارت او ورطه بی انتهائی از ارتداد است.

مارکس و انگلس بانفصیلی هر چه بیشتر کمون پاریس را تجزیه و تحلیل نموده ثابت کردند که خدمت کمون کوششی بود که وی برای خورد کردن و در هم شکستن «ماشین دولتی حاضر و آماده» بعمل آورد. مارکس و انگلس این نتیجه گیری را بقصری مهم میسر کردند که در سال ۱۸۷۲ تنها همین يك اصلاح را در برنامه (جزئیات) «کهنه شده» مانیفست کمونیست وارد کردند. مارکس و انگلس نشان دادند که کمون به نابودی ارتش و دستگاه اداری و پارلمانتاریسم پرداخت و به درهم کوفتن «غده انکل یعنی دولت» و غیره دست زد. ولی کائوتسکی فرزانه، که دیده بصیرتش کور شده است، آنچه‌ی را که پروفیسورهای لیبرال هزار بار گفته‌اند یعنی افسانه‌های مربوط به «دموکراسی خالص» را تکرار میکند. بیهوده نیست که روزا لوکزامبورگ در ۴ اوت ۱۹۱۴ گفت سوسیال دموکراسی آلمان اکنون لاشه متعفن است.

حیله سوم. «اگر دیکتاتوری را به مفهوم شکل کشورداری در نظر گیریم، آنوقت ما نمیتوانیم از دیکتاتوری طبقه سخن گوئیم. زیرا همانطور که متذکر شدیم طبقه فقط میتواند سیادت نماید، نه کشورداری... کشورداری کار سازمانها یا «احزاب» است.

شما مغالطه میکنید و بیهودم مغالطه میکنید، آقای «مستشار امور مغالطه کاری»! دیکتاتوری «شکل کشورداری» نیست، اینها چرنیدیات خنده آور است. و مارکس هم از شکل کشورداری سخن نگفته، بلکه از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید. اینها بکلی با هم فرق دارند. بکلی متفاوتند و نیز بکلی نادرست است که طبقه نمیتواند

فقط «دانشمندان» خاک به چشم کارگران می باشد کائوتسکی از مارکسیسم آنجیزی را بر میگزیند که برای لیبرال ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مرفی تاریخی سرمایه داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه داری بطور اخص)، ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور میاندازد، مسکوت میگذارد و روی آن سایه میزند. باینجهت است که کائوتسکی تاگزیر و بحکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید.

دموکراسی بورژوازی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود، همواره دموکراسی محمود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانهای باقی میماند (و در شرایط سرمایه داری نمیتواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندهگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت راه، که مهمترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی «مارکسیسته درک کرده است. در مورد همین مسئله اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی از آن شرایطی، که هر دموکراسی بورژوازی را به دموکراسی برای توانگران بدل مینماید، مطالب خوش آیندی به بورژوازی تقدیم میکند.

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارات شوریک مارکس و انگلس را یاد آوری مینماییم که ملائطی ما بطرز فنگینی آنرا (برای خوش آیند بورژوازی) «فراموش کرده است» و سپس مطلب را با زبانی هرچه ساده تر توضیح میدهیم.

نه تنها دولت باستانی و فئودالی، بلکه دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدوری بتوسط سرمایه (اثر انگلس در باره دولت). از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده ایست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن در باره دولت خلقی آزاد خام فکری مطلق است؛ مادامکه پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبود، بلکه بتفاوت سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیه سخن گفتن در باره آزادی ممکن میگردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست میدهد (از نامه انگلس به بیل، مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵). «دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه از طرف طبقه دیگر و در جمهوری دموکراتیک هم این نقش وی بهیچوجه کمتر از نقش وی در رژیم سلطنت نیست (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام «جنگ داخلی»). حق انتخاب همگانی نبودار نضج طبقه کارگر است. چنین حتی بیش از این نمیتواند چیزی بدهد و با وجود دولت کنونی هرگز نخواهد داده (اثر انگلس در باره دولت، آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است بنحو فوق العاده ملالت آوری نشخوار میکند، ولی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد مسکوت میگذارد). «کمون میبایست مؤسسه پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه فعال یعنی در

کشورداری نباید: چنین مهملی را فقط یک «سغیه پارلمانی» ممکن بود بر زبان راند که جز پارلمان بورژوازی چیزی نه بیند و جز «احزاب حاکمه» چیزی مشاهده نکند. هر کشور اروپائی نمونه هائی از کشور داری طبقه حاکمه را به کائوتسکی نشان میدهد، مثلاً کشورداری ملاکین در قرون وسطی، با وجود اینکه در آنزمان بعد کافی متشکل هم نبودند گواه این امر است.

نتیجه: کائوتسکی به ناشنودترین طرزی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تعریف نموده و مارکس را بیک لیبرال متعارفی بدل کرده است یعنی خودش برحله لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتدلی در باره «دموکراسی خالص» بهم می بافتد و مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوازی را زیب و آرایش میدهد و روی آن سایه میزند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش حذر دارد. هنگامیکه کائوتسکی مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را بنحوی و تفسیر کرده که اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تعریف لیبرالی در گفته های مارکس شکسته شد. برنشستین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم موله سکی را پیدا کرده است.

## دموکراسی بورژوازی و دموکراسی پرولتری

مسئله ایکه بمنتها درجه توسط کائوتسکی حلط شده است در واقع بدینقرار است.

اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است که تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند نمیتوان از «دموکراسی خالص» سخن بیان آورد، بلکه فقط میتوان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمناً بطور حاشیه باید بگوئیم که «دموکراسی خالص» نه تنها عبارت ابلهانه ایست، که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار میسازد، بلکه عبارتیت سه کرت یوج و میان تهی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی دموکراسی، ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دموکراسی «خالص» نخواهد بود).

«دموکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تعقیق مینماید آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوازی است که جایگزین فئودالیسم میگردد و دموکراسی پرولتری است که جایگزین دموکراسی بورژوازی میگردد.

اگر کائوتسکی دهها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص میدهد که دموکراسی بورژوازی نسبت به اصول قرون وسطائی مترقیست و پرولتاریا حتماً باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگوئی لیبرالی کسی است که کارگران را تعقیق میکند نه تنها در آلمان متعین، بلکه در روسیه غیر متعین نیز این حرف از بدیهیات مقدماتیست. کائوتسکی که موقرانه هم از ویلتینگ و هم از ژوزوفیت های پاراگوئه و هم در باره بسیاری مطالب دیگر سخن میگوید تا ماهیت بورژوازی دموکراسی معاصر یعنی دموکراسی سرمایه داری را مسکوت گذارد،

عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد... بجای اینکه در هر سه و یا شش سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضاء طبقه حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کننده (ver-und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی میبایست از این لحاظ مورد استفاده مردم متشکل در کمونها قرار گیرد که آنها بتوانند برای بنگاه خود کارگر، سرکارگر و حسابدار پیدا کنند، همانگونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفاده هر کار فرمای دیکریسته (اثر مارکس در باره کمون پاریس بنام «جنگ داخلی در فرانسه»).

هر يك از این احکام، که آقای کائوتسکی علامه بخوبی از آنها آگاهست، همچون کشیده‌ای به صورت وی میخورد و تمام ارتدادش را فاش میسازد. در سراسر رساله او اثری از درک این حقایق دیده نمیشود. تمام مضمون رساله او استهزائیت نسبت به بارکسیسم!

قوانین اساسی دولتهای معاصر را بردارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و «برابری افراد در برابر قانون» را در نظر بگیرید و ببینید که چگونه در هر گام یا سالوسی دموکراسی بورژوازی، که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی يك دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیک ترین دولتها هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، در صورت بر هم زدن نظم و در واقع در صورتیکه طبقه استشار شونده وضع برده وار خود را «بر هم زنده و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تامین نکند. کائوتسکی پیشرمانه دموکراسی بورژوازی را آرایش میدهد و مثلاً اعمالی را که دموکرات ترین و جمهوریخواهترین بورژواها در امریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب میشوند، مسکوت میگذارد.

آری، کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت مینماید! این رجل سیاسی دانشمند نیفهمد که سکوت در این باره رذالت است، او ترجیح میدهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ای نظیر اینکه معنای دموکراسی «مصون داشتن اقلیت» است، بگوید. گرچه باور نکردنیست، ولی واقعیت دارد! در تابستان هزار و نهصد و هیجدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی امپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانی که مانند رنودل ها و لونگه‌ها، شایدمان ها و کائوتسکی ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره رفیلانه به سوسیالیسم خیانت کرده‌اند) در همه «دموکراسی‌های جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی در باره «مصون داشتن اقلیت» نغمه سرائی میکند. هر کس بخواهد میتواند این مطلب را در صفحه ۱۵ رساله کائوتسکی بخواند. ولی در صفحه ۱۶ این ذات دانشمند... از ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن ۱۸ برای شما سخن میگوید!

چه فرزانی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوه مؤدبانه‌ای در سجده آستان سرمایه‌داران و پاپوسی آنان!

اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کلمانسو یا رنودل بودم میلیونها به آقای کائوتسکی می پرداختم و بوسه‌های یهودانی نتارش میکردم، در برابر کارگران او را میستودم و موحدت سوسیالیسم را با افراد «محترمی» نظیر کائوتسکی توصیه مینوادم. رساله نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفتن در باره ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن ۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن پایتکه دموکراسی معنایش «مصون داشتن اقلیت» است و سکوت در باره تالانگریهائی که در جمهوری «دموکراتیک» امریکا علیه انترناسیونالیست‌ها بعمل می‌آید. مگر اینها خدمتگذاری چاکرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند يك تکتک... «بی اهمیت» را «فراموش کرده» و لابد بر حسب تصادف فراموش کرده است. و آن اینکه: حزب حاکمه دموکراسی بورژوازی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوازی دیگر واگذار میکند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله جدی، عمیق و اساسی بجای «مصون داشتن اقلیت» حکومت نظامی یا تالانگری حاصل می‌گردد. هر چه دموکراسی کامل تر باشد،

بهمان نسبت هم بهنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیکتر خواهد بود. این «قانون» دموکراسی بورژوازی را آقای کائوتسکی دانشمند میتوانست در مورد حادثه دریفوس در فرانسه جمهوری، در مورد پیداد گری در حق سیاهان و انترناسیونالیست‌ها در جمهوری دموکراتیک امریکا، در نمونه ایرلند و اولستر در انگلستان دموکراتیک (۲۷) و در مورد بیکرد بلشویک‌ها و تالانگری علیه آنان در آوریل سال ۱۹۱۷ در جمهوری دموکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمداً مثالهایی را ذکر میکنم که تنها بسوران جنگ مربوط نبوده، بلکه بسوران صلح آمیز قبل از جنگ نیز مربوطست. میل آقای کائوتسکی چربزبان بر اینست که در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فروبندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق العاده تازه و بسیار جالب و بی اندازه آموزنده و بینهایت مهمی در باره ویگ‌ها و توری‌های قرن هیجدهم تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر بگیرید آیا میتوان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه این موضوع را نشنیده است که هر قدر دموکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، بهمان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع میسازند؟ از اینجا چنین نتیجه نمیشود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوازی استفاده کرد (و بلشویکها با چنان احرار موفقیتی از آن استفاده کرده اند که میتوان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ بیای آنان نمیرسد، زیرا در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴ ما تمام کرسی‌های کارگری را در دوام چهارم بدست آوردیم). ولی از اینجا نتیجه میشود که فقط لیبرال میتواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوازی را فراموش نماید، همانگونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش میکند. توده‌های ستمکش در دموکراتیک ترین کشور بورژوازی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که «دموکراسی» سرمایه‌داران اعلام میدارد و هزاران محدودیت واقعی و حیل و نیرنگی که پرولترها را به پردگان مزدور بدل مینماید، روبرو هستند همین تضاد است که چشم توده‌ها را در مورد

و استشارشوندگان یعنی پرولتاریای شهر دارای این مزیت است که بوسیله پنگاههای بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است؛ انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب شدگان برای وی از هر چیز آسانتر است. سازمان شوروی بطور اتوماتیک امر اتحاد کلیه زحمتکشان و استشارشوندگان را در پیرامون پیشاهنگ آنان یعنی پرولتاریا تسهیل مینماید. دستگاه دولتی کهنه بورژوازی یعنی دستگاه بوروکراسی امتیازات ثروت و امتیازات تحصیلی بورژوازی و پارتی بازی و غیره (که هر قدر دموکراسی بورژوازی تکامل یافته تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع تر است) همه اینها در سازمان شوروی از بین میرود. آزادی مطبوعات جنبه سالوسانه خود را از دست میدهد، زیرا چاپخانهها و کاغذ از بورژوازی گرفته میشود. بهیچگونه هم در مورد بهترین ابنیه، کاخها، عمارات و خانههای ملاکین رفتار میکرد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استشارگران گرفت و بدینطریق حق اجتماعات تودهها را، که بدون آن دموکراسی چیزی جز فریب نیست، یک میلیون بار دموکراتیک تره نمود. انتخابات غیر مستقیم شوراهای غیر محلی تشکیل کنفرانسهای شوراهای تسهیل میکند و تمامی دستگاه دولتی را ارزانتر و متحرک تر میسازد و در دورانیکه زندگی در جوش و خروش است و باید هرچه زودتر بتوان نایبند محلی خود را احضار و یا ویرا به کنفره عمومی شوراهای اعزام شود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل الوصول تر میکند.

دموکراسی پرولتری یکمیلیون بار دموکراتیک تر از هر دموکراسی بورژوازی است؛ حکومت شوروی یکمیلیون بار دموکراتیک تر از دموکراتیک ترین جمهوری بورژوازیست.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً مرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوازی نه بیند و خرافات بورژوا دموکراتیک در تار و پود وجودش رسوخ کرده باشد و بدینطریق خود را بطور ایزکتیف به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطه نظر طبقات ستشک مسئله را طرح نماید:

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره دموکراتیک ترین کشورهای بورژوازی وجود دارد که در آن کارگر میانه حال توده ای و بزرگ مزدور میانه حال توده ای یا بطور کلی نیمه پرولتر روستائی (یعنی نماینده توده های ستشکی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل میدهند) حتی بطور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عبارات بر خوردار باشد و برای بیان اندیشههای خود و دفاع از منافع خود با چنین آزادی بزرگترین چاپخانهها و بهترین انبارهای کاغذ را در اختیار داشته باشد و افراد طبقه خود را با چنین آزادی برای کشور داری و ارتق و فتح امور کشور بالا بکشد؟

حتی فکر این موضوع هم خنده آور است که آقای کائوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و بزرگ مطلع یکنفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سؤال تردید نمایند. کارگران

پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه داری میگذاید. همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم، آنها را در برابر توده ها فاش میسازند. تا، آنها را برای انقلاب حاضر نایبند! ولی هنگامیکه عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه سرائی در باره فضائل و مناقب دموکراسی محض بورژوازی پرداخت.

دموکراسی پرولتری، که یکی از اشکال آن حکومت شورویست، به دموکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استشار شوندگان و زحمتکشان چنان تکامل و توسعه ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل در باره دموکراسی، یعنی کاریکه کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه در باره دیکتاتوری و دهها صفحه در باره «دموکراسی خالص» نوشته است، و در عین حال نایدین اینموضوع، معنایش تعریف کامل مطلب بشیوه لیبرالیست، سیاست خارجی را در نظر گیرید. در هیچ کشور بورژوازی حتی در دموکراتیک ترین آنها، این سیاست آشکار نیست. همه جا توده ها را فریب میدهند، در فرانسه دموکراتیک، در سوئیس، در امریکا و انگلستان این عمل با دامنه ای صد بار وسیعتر و ماهرانه تر از سایر کشورها انجام میگیرد. حکومت شوروی پرده اسرار سیاست خارجی را بشیوه انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار مینماید و حال آنکه در دوران جنگهای غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به تقسیم مناطق نفوذ (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه داران یضاگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسئله صلح، مسئله حیات ومات دهها میلیون افراد منوط بدانست.

ساختن دولت را در نظر گیرید. کائوتسکی به نکات بی اهمیت و حتی به انتخابات غیر مستقیم (در قانون اساسی شوروی) میچسبد، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمیشود، او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه داران در دموکراسی بورژوازی با هزاران دوز و کلکی، که هرچه دموکراسی خالص تکامل یافته تر باشد این دوز و کلکها هم ماهرانه تر و صائب تر است، توده ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور میسازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (واگر بخواهیم دقیقتر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده ها یعنی استشار شوندگان را به کشورداری جلب مینماید. راه شرکت در پارلمان بورژوازی (که هیچگاه مسائل بسیار جمعی را در دموکراسی بورژوازی حل نمیکند: بورس و بانکها این مسائل را حل میکنند) بوسیله هزاران مانع و رادع بروی توده های زحمتکشان مسدود است، و کارگران به احسن وجهی میدانند و احساس مینمایند، می بینند و درک میکنند که پارلمان بورژوازی مؤسسه غریبه و آلت ستگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقه متخاصم و اقلیت استشارگر است.

شوراهای سازمان بلاواسطه خود توده های زحمتکش و استشار شونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل مینمایند که خود شان دولت را بیادارند و بهر نحوی بتوانند کشورداری کنند، در این جریان بویژه پیشاهنگ زحمتکشان

## آیا بین استثمار شونده و استثمارگر می‌تواند برابری وجود داشته باشد؟

کائوتسکی چنین استدلال مینماید:

(۱) «استثمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده‌اند» (ص ۱۴ رساله کائوتسکی).

این يك حقیقت بیچون و چرا است. با ماخذ قرار دادن این حقیقت چگونه باید استدلال نمود؟ میتوان بشیوه مارکسیستی، بشیوه سوسیالیستی قضاوت کرد؛ آنگاه باید مناسبات استثمار شونده‌گان را با استثمارگران مأخذ قرار داد. و نیز میتوان بشیوه لیبرالی، بشیوه بورژوازی-دموکراتیک قضاوت نمود؛ آنگاه باید مناسبات اکثریت را با اقلیت مأخذ قرار داد.

هرگاه بشیوه مارکسیستی قضاوت نمائیم، باید بگوئیم: استثمارگران حتماً دولت را (صحبت هم بر سر دموکراسی یعنی یکی از اشکال دولت است) به آلت سیادت طبقه خود، یعنی استثمارگران بر استثمار شونده‌گان، تبدیل میکنند. از اینجهت هم دولت دموکراتیک، تا زمانیکه استثمارگران مسلط بر اکثریت استثمار شونده‌گان وجود دارند، فاگیر دموکراسی مخصوص استثمارگران خواهد بود. دولت استثمار شونده‌گان باید از بیخ و بن با چنین دولتی فرق داشته باشد، باید دموکراسی مخصوص استثمار شونده‌گان و وسیله سرکوب استثمارگران باشد و سرکوب طبقه هم معنایش نا برابری این طبقه و مستثنی نمودن وی از «دموکراسی» است.

هرگاه بشیوه لیبرالی استدلال نمائیم، باید بگوئیم: اکثریت تصمیم میگیرد، اقلیت تبعیت میکند. کسانی‌را که تبعیت نمایند بکیمیر میرسانند. همین و بس. دیگر در باره هر گونه خصلت طبقاتی دولت بطور اعم و «دموکراسی خالص» بطور اخص استدلال کردن بیربط است؛ این امر بطلب ربطی ندارد، زیرا اکثریت اکثریت است و اقلیت هم اقلیت. يك من گوشت يك من گوشت است نه چیز دیگر.

کائوتسکی عیناً چنین استدلال مینماید:

(۲) «بچه علتی سیادت پرولتاریا می بایست و ضروری بود چنان شکلی را بخود بگیرد که با دموکراسی همساز نباشد» (ص ۲۱). سپس توضیح داده میشود که پرولتاریا اکثریت را بجانب خود دارد، این توضیح بسیار مشروح و پرطول و تفصیل است و ضمناً در آن هم از مارکس نقل قول شده و هم تعداد آراء کمون پاریس ذکر گردیده است. نتیجه: رژیم که اینقدر در بین توده‌ها ریشه دارد، کوچکترین موجبی برای سوء قصد نسبت به دموکراسی ندارد، در مواردی که اعمال قهر برای سرکوب دموکراسی بکار برده میشود

این رژیم قادر نیست همیشه بدون اعمال قهر کار را از پیش ببرد. در مقابل اعمال قهر فقط با اعمال قهر میتوان پاسخ داد. ولی رژیمی که میداند توده‌ها هوادار آنند اعمال قهر را تنها برای آن بکار خواهد برد که دموکراسی را حیانت نماید، نه برای آنکه آنرا نابود کند. اگر این رژیم بخواهد مطمئن‌ترین بنیاد خود یعنی

سراسر جهان که از روزنامه‌های بورژوازی جسته گریخته اعترافاتی در باره حقیقت میشوند، بطور غریزی از جمهوری شوروی هواداری میکنند، زیرا در آن دموکراسی پرولتری یعنی دموکراسی برای تبهستان را می بینند، نه دموکراسی برای ثروتمندان که هر دموکراسی بورژوازی، حتی بهترین آن، عملاً چنانست.

کشورداری ما (و مرتق و فتق، امور کشور ما) در دست منصبداران بورژوازی، پارلمان نشینان بورژوازی و دادرسان بورژوازیست. این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که دهها و صدها میلیون نفر از افراد طبقه ستمکش در همه کشورهای بورژوازی و از آنجمله در دموکراتیک‌ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاهند و همه روزه آنرا احساس مینمایند و درک میکنند.

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را بکلی در هم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته‌اند، تمام داد رسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوازی را برچیده‌اند. و مؤسسه نمایندگی براتب دسترس پذیرتری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شورا‌های آنانرا جایگزین منصبداران نموده یا بعبارت دیگر شورا‌های آنانرا بالای سر منصبداران گذاشته‌اند و شورا‌های آنانرا انتخاب کننده داد رسان کرده‌اند. همین يك واقعیت کافست برای اینکه حکومت شوروی یعنی این شکل دیکتاتوری پرولتاریا، که یکمیلیون بار دموکراتیک‌تر از دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است، مورد قبول تمام طبقات ستمکش قرار گیرد.

کائوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهیست نمی فهمد، زیرا او فراموش کرده و «از یاد برده» است، این سؤال را مطرح نماید که: دموکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از نقطه نظر دموکراسی «خالص» (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت میکند، او مانند شیلوک (۲۷) قضاوت مینماید: «يك من گوشت يك من گوشت است» - همین و بس. برابری همه افراد - والا دموکراسی وجود ندارد.

بر مالزم میاید از کائوتسکی دانشمند، از کائوتسکی «مارکسیست» و سوسیالیست، این سؤال را بکنیم:

آیا بین استثمار شونده و استثمارگر می‌تواند برابری وجود داشته باشد؟

این دهشتناک و تصور ناپذیر است که ما مجبوریم بهنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسکی انترناسیونال دوم چنین سئوالی بکنیم. ولی همچون به کاری دشوار دست زنی، از نا ملایمات آن منال، کسیکه میخواهد در باره کائوتسکی چیز بنویسد، باید باین مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استثمار شونده و استثمارگر نمیتواند برابری وجود داشته باشد.